زن

و رهایی نیروهای تولید

علیرضا افشارنیا





انتشارات پیشگام

شماره ۱۴۰۶ خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

زن و رهایی نیروهای تولید

علیرضا افشارنیا

انتشارات پیشگام

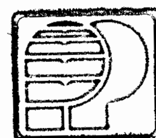
۱۳۶۰/۱/۹

زن و رهایی نیروهای تولید

تألیف : علیرضا افشارنیا

انتشارات پیشگام

تهران ۱۳۵۷



خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه شماره ۱۴۰۶

زن و رهایی نیروهای تولید

تألیف : علیرضا افشارنیا

چاپ اول : ۱۳۵۷

قیمت ۲۰۰ ریال

طرح روی جلد : م. اخوان

غلطنامه

خواهشمند است قبل ازمطالعه‌ی کتاب غلطهای آن را تصحیح کنید

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۹	۲ ازآخر	اتلاق	اطلاق
۴۲	۳	مادرسالای	مادرسالاری
۴۲	۱۴	مادرساری	مادرسالاری
۴۴	۶ ازآخر	اذلی	ازلی
۵۱	۲	شکل	شکلی
۷۰	۱۳	نه‌آزاد	آزاد
۱۰۴	۵	باید	باید که
۱۳۶	۱۱	ارجای	ارجاع
۱۹۲	۵	غرایض	غرایز
۱۹۴	۱۶	زیارت	زیادت
۲۲۰	۲	ادرات	ادارات
۲۳۴	۳	ارجای	ارجاع

درمتن ـ گاه ـ کلماتی چون ویژگی، درماندگی، خانوادگی، سادگی و... اشتباهاً بصورت ویژه‌گی، درمانده‌گی، خانواده‌گی، ساده‌گی و... آمده‌است.

فهرست مطالب

۲. بخش اجتماعی

منتشر شده است :

آقای ذوزنقه جواد مجابی
دولت اسرائیل گالینا نیکیتینا ترجمهٔ ایرج مهدویان
موقعیت اعراب واسرائیل حسنین هیکل ترجمهٔ بهمن رازانی
مصاحبه با تاریخ اوریانا فالاچی ترجمهٔ ویدا مشفق
شوهرآهوخانم علی‌محمد افغانی
تکنولوژی، بوروکراسی وانسان محمدرضا زمانی
بررسی روابط اگزیستانسیالیست باجامعه محمدرضا زمانی
سرزمین خوشبختی فریدون تنکابنی
میان دوسفر فریدون تنکابنی

منتشر می‌شود :

پیادهٔ شطرنج فریدون تنکابنی
یادداشتهای شهرشلوغ » »
اندوه سترون بودن » »
زندگی ماتوی کوژمیاکین ماکسیم گورکی ترجمهٔ هوشنگ قربان‌نژاد

پیشگفتار

درطول تاریخ بشر، روابط تولیدی ومناسبات توزیع‌ومالکیت حاصل ازآن مرتباً تغییر کـرده و بـه نسبت آن نیز روابط اجتماعی انسان‌ها بـی‌امان درحال دگرگـونی بوده‌وهست . روشن است کـه مناسبات زن ومرد نیز نسبت به‌هم ـ درچنین شرایطی ازدگرگونی‌ـ های بدون وقفه ـ به‌دور ازتغییرنبوده ومختلف‌ترین شکل‌هارا به‌خود گرفته است . تسلط وبرتری مرد نسبت به زن یـا برعکس از جمله‌ی بزرگترین نتایج این دگرگونی‌هااست.

زنان کنونی درجوامع طبقاتی تحت ستمی دوگانه قراردارند . ستم نخست ناشی ازوابستگی به‌مردان وعدم استقلال اقتصادی واتکاء به‌خودآنان است، ودیگری ستمی است که هم او وهم غیرهمجنسان مردش درزندگی اجتماعی و روابط‌کار وسرمایه متحمل مـی شوند . بنابراین مسئله تنها برسر برابری حقوق زن و مرد نیست ، بلکه ورای

آن، سخن ازبرانداختن تمام محدودیت‌هایی است که وابستگی انسان از انسان و در نتیجه وابستگی یك جنس به جنس دیگـر را به‌وجود می‌آورد.

دوران ما، دوران تحولات ودگرگونیهای سریع بنیادی است. یکی ازمهمترین مسایلی که همواره درکشور نوخاسته اهمیت خود را بیشتر نشان می‌دهد، مسئله‌ی زنان است. این مهم است که زن چه‌نقشی درحیات اجتماعی به‌عهده گیرد و چگونه نیرو و توانایی‌اش را درهمه‌ی جهات‌به‌کار گیرد وعضوی مؤثر وعامل تولیدی پویای جامعه‌ی انسانی گردد . شکوفایی استعدادهای زن تنها زمانی مقدور است کـه امکان شکوفایی تمامی اعضای یك‌جامعه به‌وجودآید. ازاین‌رو مسئله‌ی زن نه‌تنها به‌جنس او بلکه به‌کل جامعه‌اش هم مربوطاست. دراین‌رابطه، مطالعه‌ی مسایل مربوط به‌زنان باید در رابطه‌ای‌سالم ومنطقی وباتوجه به‌قانونمندی‌های عام جوامع طبقاتی صورت گیرد. سرنوشت‌تاریخی زن ونقش وی‌را باید از گذشته‌های دور تاریخ بشری مـورد ارزیابی قرارداد وبرمبنای‌آن به‌تصویرشرایط کنونی‌اش‌پرداخت. تنها درچنین صورتی است که ترسیم خطوط اصلی زندگی آینده‌ی او و رهایی‌اش ازبندهای اسارت می‌تواند میسر گردد .

تاکنون به‌زبان فارسی کتب انگشت شماری در اطراف مسئله‌ی زن وحقوق اونگاشته شده است که‌آن‌هم اغلب ازنظر کیفی درسطحی نازل قراردارند. این نوشته‌ها غالباً فاقد آن درجه از وسعت ونگرش علمی هستند کـه برخورد با چنین مسئله‌ای نیازمندآن است .کتب و نوشته‌های فارسی موجود دراین باره را به چند گروه می‌توان تقسیم

کرد :

اول ،آن دسته از کتبی که بیشتر به‌شرح سر گذشت زنان‌نامدار و بزرگ تاریخ اختصاص یافته‌اند . این کتب بـدون توجه به نقش تاریخی‌زن ـ به‌طور کلی ـ و به‌دور از هر نوع تحلیل علمی، به وقایع‌ـ نگاری دراحوال زنان معدودی پرداخته‌اند.

دوم، کتب و نوشتجاتی که صرفاً به‌منظور چاپلوسی واحراز مقام ازسوی زنان ومردان انگشت‌شماری نوشته شده‌اند. انگیزه‌ی‌نگارش چنین آثاری بیانگر فقر محتوی و ماهیت عوامفریبانه‌ی مؤلفین آن ها است.

سوم ، کتاب‌هایی کـه دراطراف زن و حقوق وی در اسلام به نگارش درآمده‌اند. این گونه کتب نیز ازآنجاکه به مسایل مربوط به زن از زاویه‌ی دید خاصی نگریسته‌اند وفاقدبرخوردی همه‌جانبه بدان بوده‌اند ـ اگرچه لازم اما ـ جوابگوی مسایل عمده‌ی مربوط به نقش زن وشکاف عمیق بین او ومرد نبوده‌اند.

بالاخره کتب و مقالاتی که در مراکز علمی و پژوهشی از نظر تاریخی یا مردمشناسی درباره‌ی زنان دوران معینی از تاریخ ایران یا نقاط معینی ازاین سرزمین تدوین یافته‌اند. این گونه‌آثار اگرچه‌اغلب ازنظر اطلاعاتی و تحقیقی دارای ارزشند، اما دگربار فاقد بعد لازم پاسخگویی به‌مسایل ریشه‌ای وعام مربوط به‌عوامل عقب افتادگی زن وراههای مقابله باآن هستند .

بررسی تاریخی‌ـ‌علمی نقش زن وعلل عقب‌افتادگی اورا یکی از اساسیترین نیازهای هرجامعه‌ی نوخاسته باید دانست. کتاب حاضر

کوششی است که زن وموقع او را در طبقات و دوران‌های مختلف اجتماعی ـ هرچند به‌اجمال ـ مورد گفتگو قراردهد وبه‌طرح تضاد-های موجود دراین‌زمینه‌بپردازد. دربخش‌های‌این‌کتاب مطرح‌خواهیم کرد که :

الف. چگونه دست زن از تولید اجتماعی کوتاه شد ، وبا محول گردیدن‌کارهای بی‌اهمیت وتکراری خدمات‌درون خانگی او را وادار به خانه‌نشینی و بریدن از اجتماع گرداند.

ب . با ازدست رفتن استقلال اقتصادی او، شخصیتش به هیچ گرفته شده وهمچون زائده‌ای متکی به‌مرد گردید.

پ . ازانظار دور نگهداشته شد و زیر پوشش الفاظی چون «ناموس»، اجازه‌ی ارتباط با جمع ازاو سلب گردید.

ت . نه‌تنها روح او ازپیشرفت بازداشته شد، بلکه حتی‌جسمش نیز تاحد جسم قابل معامله‌ی یک روسپی تنزل کرد و قابل خرید وفروش شد.

ث . کوتاه این که زن با از دست دادن همه‌ی حقوق انسانی خود به موجودی بی‌اراده وآلت دست بدل شد.

درحال حاضرنظر غالب درباره‌ی زنان درجوامع عقب‌مانده‌ی سنتی‌برمبنای پیشداوری‌ها وبرخوردهای غیرعلمی‌و گاه حتی‌ضدعلمی است. شدت این پیشداوری‌ها به‌حدی است که غالباً ادعا می‌شود که اصولا مسئله‌ای به نام تبعیض زنان وجود ندارد ! چه آنان به « شغل

طبیعی» خویش یعنی خانه‌داری وبچه‌داری مشغول بوده وجز این هم انتظاری از زن نباید داشت! آنان که معتقدند «تا بوده همین بوده و تا هست همین هست»، مطلقاً اشکالی درماندابی بودن وتعفن ناشی از آن نمی‌بینند. اما روی سخن ما باکسانی است که به‌حرکت تکاملی‌تاریخ ایمان دارند ؛ آنانی کـه استقلال اقتصادی را شرط هرگونه استقلال عملی‌وفکری وحق هرانسان بالغ وازجمله هرزن می‌دانند؛ وبه‌خوبی واقفند که بدون شرکت زنان به‌مثابه نیمی ازتـوان لایـزال نیروهای انسانی تولیدجوامع بشری، پیشبرد چرخ‌های تاریخ به‌سادگی ممکن نخواهد بود ، واین را حق ووظیفه‌ی هرزنی می‌دانند که توانایی‌های جسمی وفکری خویش را دراین رهگذر به‌شکوفایی وکمال برساند.

باشد که کتاب حاضر تاحدی ناچیز در بیداری زنان و مـردان پویا مؤثر افتد وکمبودهای آن بـا جمع‌آوری نظـرات و انتقادات سازنده‌ی علاقمندان و اندیشمندان این خاك در چاپ های بعدی رفع گردد .

تابستان پنجاه وهفت

علیرضا افشارنیا

۱. بخش تاریخی

زن در جامعه‌ی بدوی

(تاریخ شکل‌گیری و تکامل همزیستی زن و مرد)

برخلاف تصور و آرزوی دانشمندان ذهنگرا که شکل کنونی همزیستی زن ومرد را شکلی ازلی وابدی می‌انگارند، تاریخ بشر به‌ما می‌آموزد که درمراحل مختلف رشد وتکامل نیروهای تولیدی‌وزندگی اجتماعی، همزیستی زن ومرد اشکال گوناگون داشته وهربارمتناسب با تحولات تازه‌ای درتولید ، تغییراتی در ساخت اجتماعی ـ و ازجمله شکل همزیستی زن ومرد ـ صورت گرفته است.

تنها با بررسی نحوه‌ی شکل گیری وتکامل همزیستی زن ومرد وآموزش‌هایی که تاریخ دراختیارمان می‌گذارد قادر خواهیم بود که به‌تجزیه وتحلیل شرایط کنونی بپردازیم . و با روشن کـردن عللی که شکاف کنونی میان زن ومرد را به‌وجودآورده است ، درصدد ازمیان برداشتن آن باشیم، وبه‌تغییری دست‌یازیم که در سایه‌ی آن اسارت زن ـ و درسطح عالیتری اسارت کل افراد جامعه ـ رخت بربندد.

بـدین منظور ابتدا از کشفیات «لـویس مـورگان[1]» دانشمند

1— Levis. H. Morgan, Systems of consanguinity and affinity of the Human Family, Washington. 1871.

آمریکایی مدد گرفته دوران زندگی بشررا به‌سه دوره‌ی اصلی توحش، بربریت وتمدن تقسیم می کنیم :

الف: دوران توحش، دوران دستیابی‌به‌محصولات طبیعی‌است. دراین دوران بشر سخن گفتن مـی‌آموزد . غـذای او ابتدا میوه‌ها ، دانه‌ها وریشه‌های گیاهان است ورفته‌رفته ضمن آشنایی باصید جانوران دریایی به‌کشف‌آتش دست می‌یازد . در مرحله‌ی واپسین این دوران تیر وکمان را اختراع‌می کند، وبا این‌ترتیب بهترقادرمی گردد به‌شکار حیوانــات بپردازد . دراین دوران همزیستی زن و مــرد هنوز شکل طبیعی و گروهی خودرا دارا بوده و ازهر گونه محدودیت و قرارداد اجتماعی به‌دور است.

ب: دوران بربریت ، دوران پرورش دام ، زراعت وآموختن روش‌هایی برای بالابردن سطح تولید مواد غذایی ازطریق‌کار است. دراین دوران تهیه وذوب سنگ‌آهن آغازمی گردد و درست بدین‌علت بشربه‌ساختن شمشیرموفق می گردد. ابداع حروف الفباء دراین‌دوران صورت می گیرد . در این بخش از تاریخ همزیستی زن ومـرد شکل **ازدواج یارگیر** را دارد که بعداً شرح آن خواهدآمد.

پ: دوران تمدن ، دوران‌آموختن‌کار روی محصولات طبیعی ــ و درواقع دوران صنعت وهنر ــ است . تفنگ دراین دوره ساخته می‌شود. پیروزی‌نهایی همزیستی زن‌ومرد به‌شکل‌تک‌همسری‌ــ ومکملش زناء وفحشاء ــ ازنشانه‌های‌آغاز عصر تمدن است.

به‌گفته‌ی «مورگان»، خانواده عنصر فعال اجتماعی است . این عنصر هرگز ازحرکت بازنمی‌ایستد ، بلکه ازشکلی ابتدایی به‌شکلی

پیچیده‌تر تبدیل می گردد ـ به همان نسبتی کـه جامعه از شکل ساده به‌اشکال پیچیده‌تر وکاملتر بدل می‌شود . در مـراحل بربریت و تمدن نظام خویشاوندی نقش تعیین کننده‌ای در شکل گیری نظام اجتماعی داشته است.

الفاظ وعناوینی مثل پدر، فرزند، برادر، عمو، خاله و غیره که ما در زندگی روزمره به‌کار می‌بریم، عناوینی‌تصادفی وافتخاری‌نیستند بلکه هـریك وظایف و تکالیف متقابل ومشخصی را بـا خود به دنبال می‌آورند . مجموعه‌ی این وابستگی‌ها و عناوین نظام خـویشاوندی جامعه را تشکیل مـی‌دهد . این نظام‌ها در دوران مختلف تـاریخ بشر اختلافات گاه فاحشی بایکدیگرداشته‌اند. به‌عنوان مثال «مورگان» در قرن نوزدهم (که بخش عمده‌ی زندگی خودرا درمیان «ایروکواها[1]» ـ ازقبایل سرخپوست امریکا۔گذرانده است) در قسمتی از تحقیقات خود ذکر می کند که در میان ایروکواها یك نظام همخونی وجـود داشته است. دراین نظام، مردان ایروکوایی نه‌تنها فـرزندان خود را پسر و دختر خطاب می کنند ، بلکه فرزندان بـرادران خویش را نیز بدین‌نام می‌خوانند، وفرزندان مزبور نیزآنان را پدر خطاب می کنند به همین شکل زن ایروکوایی فرزندان خـواهران خـود را همانند فرزندان خویش دختر خود می‌خواند ، وآنان نیز اورا مـادر خطاب می کنند ؛ درحالی‌که مرد ایروکوایی فرزندان خواهران خـویش را دیگرـ نه بنام فرزندان خود بلکه ـ پسرخواهر ودختر خواهر اتلاق می کند . عین همین مسئله در مورد زن ایروکوایی صادق است کـه

1— Iroquois.

فرزندان برادرخود را پسربرادر ودختربرادر می‌نامد. این قراردادها درمورد عمو، عمه،خاله و... به گونه‌ای ادامه می‌یابد که هیچ شباهتی به قراردادهای خویشاوندی کنونی ما ندارد . چنان که گفته شد این قراردادها هریك بیانگر روابطی مربوط به‌قرابت وحقوق ناشی ازآن هستند که در یك نظام خویشاوندی شجره‌ای شکل یافته است. نظام یاد شده نه تنها بین سرخپوستان امریکا ، بلکه در میان بسیاری ملل دیگر- ازشرق گرفته تا غرب - وجود داشته است.

در دوران ماقبل تاریخ، مردان به‌صورت چند زنه و زنان چند مرده زندگی می کرده‌اند و در نتیجه فرزندانشان بهمه‌ی آنان تعلق داشت . دراین مرحله روابط جنسی در یك گروه ، هیچ محدودیتی نمی‌شناسد،به‌طوری که هرزن‌متعلق به‌هرمرد وهرمرد به‌هرزن‌تعلق‌دارد. تغییراتی که ازاین‌نقطه‌ی ابتدایی مرتباً حاصل می‌شود درجهت هرچه کوچکترشدن دایره‌ای است که ازدواج را بین افراد مختلف ممکن می‌سازد. این دایره در ابتدا بزرگ است و با گذشت زمان کوچکتر می گردد تا به کوچکترین حد خود یعنی خانواده‌ی کنونی می‌رسد .

۱. ازدواج برمبنای همخونی[1]

براساس نظر «مورگان»- که با نظرات محققان بسیاری‌مطابقت دارد - اولین دگرگونی که در شکل ازدواج بدون قاعده صورت می‌گیرد، این است که همخونی مبنای ازدواج‌می گردد. این‌درحقیقت

1— Blutverwandschaft.

اولین شکل خانواده است. دراین‌حالت ، گروه‌های مزدوج براساس نسل ازهـم جدا می‌شوند . بدین معنی که تمام پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها دریك قبیله، دریك محدوده‌ی‌خانوادگی باهم زن‌وشوهرند. به‌همین‌ترتیب همه‌ی پدران ومادران نسل بعد در یك خانواده و تمام فرزندان آنان که متعلق به‌نسل بعدی هستند درخانواده‌ی بعدی. و این جریان به‌همین شکل ادامه می‌یابد . این بدان معنا است که برادران و خواهران‌وهمین‌طور_ با معیارهای کنونی‌ما _ عمه‌زاده‌ها، عموزاده‌ها، دایی‌زاده‌ها، همه‌برادران وخواهران همند، و درست به‌همین‌علت همه باهم زن وشوهرند. این روند درمورد هرنسلی عیناً تکرار می گردد. نظام همخونی «هاوایی» که تا اواخرقرن‌نوزدهم درسراسر«پولی‌نزی» وجود داشته است، از جملهٔ دلایلی است که بهٔ اثبات این نظریهٔ کمك می کنند.

۲. خانواده‌ی همجوار یا پونالوا[1]

درحالی که در شکل پیشین ازدواج ، والـدین وفـرزندان از رابطه‌ی جنسی جداگانه‌ای برخوردارند، دراین‌حالت اجازه‌ی‌روابط جنسی ازبرادران‌وخواهران‌مربوط به‌یك مادرواحد نیزسلب می گردد. ایـن مسئله به‌علت محدود ساختن بیشتر ازدواج از نظر سنی صورت می گیرد. ویژه گی این نظام خانوادگی آن است کهٔ شوهـران و زنان متقابلا دریك واحد خانوادگی‌تجمع می کنند؛ به‌طوری که «برادران» زن‌ها ـ شامل برادران اصلی وبرادران جانبی یعنی پسرخاله،پسرعمه،

1— Punalua Familie

پسردایی ، پسرعمو ــ و همین طور «خواهران » شوهرها ازآن واحد به‌دورند .

این تکامل چنان اهمیتی را داراست که از بطن آن در مرحله‌ی بعدی تیره[1] به‌وجود می‌آید. سازمان تیره، اساس نظام اجتماعی اکثر ملل عهد بربریت است؛ سازمانی که ازمیان آن یونان و روم قدیم پا به‌مرحله‌ی تمدن می‌نهند . تیره به‌مجموعه‌ی نفراتی اتلاق می‌شود که ازطریق خانواده‌ی «پونالوا» حاصل گردیده است. این افراد براساس تصورات ضرور وحاکم درخانواده‌ی «پونالوا» تحت تبعیت یك مادر قبیله‌ای هستند . به عبارت دقیقتر یك تیره عبارت است از یك حلقه‌ی محدود ومحکم از وابستگان همخون تبار مونث دریك قبیله که امکان ازدواج بایکدیگررا ندارند. تقریباً درمیان تمام خلق‌های عهدبربریت و تمدن ، تیره وجود داشته است . و اگر بپذیریم که تیره از بطن خانواده‌ی «پونالوا» به‌وجودآمده است، باید یقین کنیم که خانواده‌ی «پونالوا» شکل عمومی خانوادگی درتاریخ بشربوده است.مشاهدات فراوانی ازطرف دانشمندان و محققان در سراسر دنیا صورت گرفته است که نظام‌های خویشاوندی را با تفاوت‌های کمتر یا بیشتر باآنچه مختصراً شرح داده شد نشان می‌دهد.

ازآنجا که دراین نظام خویشاوندی ، پدران غیرقابل تشخیص و تعیین هستند ، خط مادرتباری دارای اعتبار است . بنا بر کشفیات «باخ اوفن[2]» ــ دانشمند آلمانی ــ این امر در حقیقت درمورد کلیه‌ی

1— Gens.

2— J. J Bachofen, Das Mutterrecht, Stuttgart, 1861.

انسان‌های عهد توحش ومراحل اولیه‌ی‌بربریت صدق می کند. روشن است که درچنین شرایطی اصل و نسبت ومناسبات ارثی برمبنای خط مادری صورت می گیرد.

« مورگان » تیره‌ی ایروکوایی ـ بخصوص تیره‌ی قبیله‌ی «سنکا[1]» ـ را به‌مثابه گونه‌ای کلاسیك ازتیره‌ی اصلی درنظر می گیرد. این قبیله ازهشت تیره تشکیل یافته که هریك نام حیوانی را بر خود نهاده‌اند. رسوم زیر درتیره‌ی مذکور به‌چشم می‌خورد:

الف. رییس‌تیره که خود سالی یکبار انتخاب‌می گردید، مأمور انتخاب رؤسای زمان صلح و زمان جنگ تیره بود. رأی دهندگان عبارت از همه‌ی مردان و زنان تیره بودند. انتخاب داخل تیره‌ای می‌بایست توسط هفت تیره‌ی دیگر تأیید گردد، واین مسئله توسط شورای عمومی «ایروکوا» انجام می‌شد.

ب. تیره می‌توانست هر زمان که لازم بداند، رییس راکه تنها یك قدرت معنوی بود وهیچ سلاحی برای سرکوبی‌دیگران‌دراختیار نداشت، ازسمتش برکنار کند. وی پس ازبرکناری به‌صورت عنصر معمولی تیره به‌زندگی وفعالیت خود ادامه می‌داد.

پ. هیچ عضوی مجاز به‌ازدواج درددرون تیره نبود. این‌رسمی بنیادی‌بود که به‌سادگی ماهیت تیره را روشن می کرد.

ت. خروج دارایی اشخاص پس ازمرگشان ازتیره ممکن‌نبوده ومی‌بایست درمیان سایراعضای تیره تقسیم شود. دارایی‌های همیشه ناچیز، میان نزدیکترین وابستگان متوفی تقسیم می گردید. به‌هنگام

1— Seneca.

مرگ یك مرد، دارایی او بین برادران و خواهـران طبیعی و داییش تقسیم می‌گردید و در موقع مرگ زن درمیان فـرزندان و خواهران طبیعیش؛ درحالی‌که برادران زن از دارایی او بی‌نصیب مـی‌ماندند . این‌امر بخوبی نشان می‌دهد که چگونه ارث بردن زن و شوهر از هم امکان‌پذیر نیست ، و به‌همین ترتیب فرزندان نمی‌توانستند از پدر ارث برند .

ث. اعضای تیره می‌بایست درهرزمینه‌ای به‌یکدیگر کمك کرده و ازهم حمایت کنند. بدین‌ترتیب هرعضو همواره به‌حمایت خود از طرف تیره درمقابل حملات خارجی متکی‌بود. صدمه به‌عضوی‌ازتیره صدمه به‌کل تیره تلقی می‌شد . درصورت کشته شدن عضوی از تیره همه‌ی اعضای تیره موظف به‌گرفتن انتقام ازقاتل وابسته به‌تیره‌ی‌دیگر بودند. اما قبل ازاتخاذ چنین تصمیمی، ازسوی تیره‌ای که قاتل بدان وابسته بود، سعی درمیانجیگری و آشتی بین دوتیره می‌شد.

ج. شورای تیره مجمعی دموکراتیك ومتشکل از زنان ومردان بالـغ عضوتیره بود که همه درآن آرای مساوی داشتند. تمام افرادتیره آزاد وموظف به‌دفاع ازآزادی یکدیگر بودنـد . همچنین همه ازنظر امتیازات وحقوق شخصی درسطحی برابر قرار داشته ورؤسا صاحب هیچ گونه برتری نسبت به سایرین نبودند. آزادی، برابری و برادری بدون‌آنکه فرمول بندی شده باشد، درعمل از اصول اساسی بـوده و اصول‌آن درداخل تیره اجرا می‌گردید. همین نظم‌وتشکل‌دموکراتیك دقیقاً در اتحادیه‌ی «ایروکوا» قابل مشاهده بود. ایـن اتحادیه‌کـه از تجمع دایمی پنج قبیله‌ی همخون به‌وجودآمده بود ، برمبنای تساوی

کامل واستقلال در کلیه‌ی امورداخلی قبیله استواربود، و پیشرفته‌ترین سازمان اجتماعی‌ای بود که سرخپوستان در مرحله‌ی پایینی بربریت بدان دست یافته بودند . به‌طوری که ملاحظه می‌شود ، دولت درچنین جامعه‌ای پدیده‌ای ناشناخته است .

«سازمان اجتماعی تیره‌ای با همه‌ی سادگیش اداره‌ای بس شگرف داشت. همه‌ی امور بدون‌سربازوژاندارم و پلیس و زندان و محاکمات و بدون حضور نجباء پادشاهان، حکام یا قضات به‌خوبی اداره می‌شد. تمام نزاع‌ها ومشاجرات درهرقبیله یا تیره به موقع حل و فصل می گردید . انتقام خونی تنها یك اصل افراطی بود وبه‌ندرت ازقوه به‌فعل درمی‌آمد. خانه به‌صورت اشتراکی اداره می‌شد و زمین در اختیار تمام افراد قبیله بود . با همه‌ی این احوال هیچ گونه نیازی به دستگاه‌های عریض و طویل اداری ـ از نوعی که در جوامع کنونی می‌بینیم ـ احساس‌نمی‌شد. درجامعه‌ی تیره‌ای گدا وجود نداشت، افراد کهنسال و فرسوده ، بیماران و معلولین جنگ توسط اعضاء پرستاری می‌شدند. همه‌آزاد وبرابربودند ـ ازجمله زنان[1]»

« ارزش و درعین‌حال محدودیت تیره دراین بود که درآن جایی برای حاکم و محکوم وجود نداشت .

1— Ursprung der Familie des Privateigentums und des Staates. Dietz Verlag Berlin.

عزت‌نفس، صداقت‌وشهامت این بربرهای‌سرخپوست در عالیترین حد خود، مورد ستایش همه‌ی سفید ـ پوستانی قرار گرفته که باآنان تماس داشته‌اند[۱]» .

این نمونه‌ی بارزی است ازچگونگی جوامع انسانی وخصال بشریت قبل ازاین که طبقات اجتماعی به‌وجودآیند . اما این تنها یك سوی قضیه بود . جامعه‌ی تیره‌ای و قبیله‌ای بنا به‌جبر تاریخ محکوم به‌فنا بود . ساخت اجتماعی تیره‌ای در حال شکوفایی کامل خود ، شکل تولیدی بی‌نهایت عقب افتاده‌ای داشت . جمعیتی فوق‌العاده کم درسرزمینی پهناور و به‌طور پراکنده سکنی گزیده و درست به‌همین سبب دایماً مورد تهدید قهرطبیعت قرارداشتند؛ قهری که‌آنان‌را وادار به‌پرستش نیروهای خارج ازخود می‌کرد[۲]. نظیر این شیوه‌ی تولید و زندگی بدوی اشتراکی را نه‌تنها در میان سرخپوستان امریکا بلکه تا آنجاکه مطالعات وتحقیقات پژوهشگران روشن می‌کند، دربین اکثر ملل دیگرـ ازیونان گرفته تا رم، ژرمن ، اسکاتلند ، ایرلند و روسیه ـ مشاهده می‌کنیم. چنین نظامی همچنین درمیان قبایل بیشمار دیگر در آسیا ودرشکل تعدیل‌یافته‌ی خود درافریقا واسترالیا حاکم‌بوده‌است. به‌گفته‌ی یکی ازاندیشمندان قرن نوزدهم :

«باغروب زندگی این جامعه‌ی ساده‌ی کهن ، جامعه‌ی طبقاتی متمدن جدید بـا همه‌ی تمایلات پست فرو ـ

۱ــ همانجا .

۲ــ رجوع کنید به منشاء خانواده و ...

مایگی‌ها ، خودخواهی‌ها و غارت های دون صفتانه‌ی
منابع طبیعی طلوع می‌کند. این جامعه‌ی نو در تمام
طول موجودیت چند هـزار ساله‌ی خـود هرگز جز
تکامل اقلیتی کوچك به‌حساب‌ستم و بهره کشی اکثریتی
بزرگ ماهیتی نداشته است و امـروزه هـم بیش از
همیشه چنین است[1]»

مورگان در کتاب خود تحت عنوان «جامعه‌ی باستان» می‌نویسد:

«ازبدو پیدایش تمدن، مالکیت ازچنان افزایش عظیم
و اشکال گوناگونی برخوردار بوده ، و مـوارد آن
آنچنان درحال توسعه و اداره‌اش به‌نفع صاحبان آن
بدان گونه زیرکانه بوده‌است که دربرابر مردم به‌صورت
قدرتی غیرقابل‌کنترل درآمده‌است. عجبا که بشردربرابر
کارمایه‌ی خود چه ناتوان مانده است... اگر بپذیریم
که پیشرفت ، همچون گذشته ، قانـون آینده است ،
گذران زندگی بـه خاطر دست یازی بـه مالکیت ،
نمی‌تواند سرنوشت نهایـی بشریت بـاشد . مـدت
زمانی که ازطلوع تمدن بشر گذشته است، تنها بخشی
است ازتمام گذشته‌ی موجودیت او ، و تنها لحظه‌ای
است از دوران های بیپایانی کـه فـرا خواهد رسید.
امید است کـه انحلال جامعه پایان راهی باشد که

۱ــ نویسنده‌ی کتاب آنتی دورینگ.

مالکیت نهایت وهدف آن است؛ زیـرا ادامه‌ی چنین راهی موجد سرنگونی است ...»

همو اضافه می‌کند :

«دموکراسی درحکومت، برادری درجامعه، مساوات درحقوق وامتیازات ، تعلیم و تربیت عمومی ، همه و همه ازسطح والاتر جامعه‌ی آینده حکایت می‌کنند ؛ جامعه‌ای کـه درآن تجربه ، خـرد و دانش همواره حضوردارند . این تجدید حیات‌آزادی ، برابری و برادری تیره‌های کهن، درشکلی عالیتر خواهد بود.»

۳. خانواده‌ی یارگیر[1]

همان‌طور که قبلا اشاره شد تطورخانواده درجهت تنگتر شدن حلقه‌ای بود که درابتدا تمام قبیله‌را دربرمی‌گرفت. با ایجادمحدودیت پی درپی در ازدواج ، ابتدا وابستگان نـزدیکتر ، و سپس دورتـر ـ به‌متابعت ازاین محدودیت‌ها ـ از دور خارج می‌شوند ، تا زمانی که ازدواج ازشکل گروهی خود تماماً خارج گردیده و گونه‌ی یارگیر به‌خود می‌گیرد. این‌نوع ازدواج هنوز با ازدواج تك همسری که در اجتماعات حاضر معمول است اختلاف فاحشی دارد ونوعی ازدواج دونفره برای مدت زمانی کوتاه یا طولانیتر است . مرد یك زن اصلی درمیان زنان فرعی دارد. به‌همین ترتیب مـرد برای زن نیز به‌منزله‌ی

1— Paarungsfamilie

شوهراصلی درمیان شوهران دیگر به‌حساب می‌آید. تکامل این شکل ازدواج بدین گونه است که مرد ضمن داشتن زن اصلی حق خود را مبنی برمعاشرت با زنان دیگرحفظ می‌کند؛ درحالی‌که زن به تدریج از معاشرت با سایر مردان برای مدت زمانی که با شوهر است منع می‌گردد. بیتردید چنین تغییری انگیزه‌ی اقتصادی دارد. دراین‌مرحله ازدواج هنوز ازهردوجانب به‌سادگی‌قابل فسخ‌است. بچه‌ها همچون گذشته به‌مادر تعلق داشته واونقش پیشین خودرا حفظ کرده است.

با شکل گرفتن خانواده‌ی یارگیر بشر رفته رفته ازحالت روابط جنسی طبیعی خارج شده و در نتیجه حالت متعادل ارضای جنسی را از دست می‌دهد. در همین مرحله است که اول بار در تاریخ بشر محرومیت جنسی پا به‌عرصه‌ی وجود می‌گذارد و متعاقب آن ربودن وخریدن زن به‌منظور برقراری رابطه‌ی جنسی و مقابله با محرومیت جنسی آغاز می‌شود. دراین‌مرحله از تاریخ که به مرحله‌ی پایینی بربریت نام گرفته است، نوعی تقسیم‌کار به‌وجود می‌آید. به‌موجب این تقسیم کار درحالی‌که مرد در خارج از خانه امر تدارك غذا (شکار وماهیگیری) را به‌عهده دارد، زن به‌کارهای داخل خانه مثل کوزه گری بافندگی، تهیه‌ی پوشاك، جمع‌آوری گیاهان خوردنی، باغبانی وتهیه‌ی خوراك می‌پردازد. ازآنجاکه فعالیت های مزبور از نوع تولیدی بودند، یعنی دروحله‌ی اول ارزش‌های مصرفی ضرور برای زندگی را به‌وجود می‌آوردند، توارث مادری به قوت خود باقی ماند. این اولین شکل تقسیم‌کار مکانی، چیزی ازنقش برتر زن نسبت به مرد نکاست. دراین دوره ثروت درمالکیت دستجمعی بوده وزنان همچنان

به‌مثابه تولیدکنندگان مایحتاج زندگــی و مادر فــرزندان از احترام فراوانی برخوردار بــوده و در خانه حکمروایی مــی‌کنند. انبارها مشترك بود، اما اگر مردی درانجام وظایف خود در مــورد تأمین غذا کوتاهی می‌کرد، به‌راحتی اتفاق می‌افتاد که توسط زنان ازخانه‌رانده شود. درچنین حالتی مرد مجبور بــه اطاعت صرف بــود. داشتن چند فرزند یا مقداری جنس در خانه مانع از اتخاذ چنین تصمیمی از سوی زنان نمی‌شد. مرد درصورت اخراج شدن از خانواده به‌تیره‌ی خود بازمی‌گشت، یا درتیره‌ای دیگراقدام به‌پیوند زناشویی می‌کرد. درچنین مرحله‌ای حوزه‌ی‌فعالیت زنان برای افراد جامعه قابل‌اعتمادتر ومهمتر است. زیرا شکارکه فعالیت عمده‌ی مردان را تشکیل می‌دهد، اغلب تصادفی بــوده و نمی‌توانست منبع مطمئنی بــرای افراد طایفه به‌شمارآید. درست همین مسئله است که در این مرحله نقش زن را نسبت به‌مرد برترمی‌سازد. درعین‌حال تمرکز زنان در محل سکونت طایفه یا نزدیکی آن، آنان را به‌صورت رییس دایمی خانه‌ها درآورده ونظام مادرسالاری را تقویت می‌کند، دراین نظام که طبقات متخاصم اجتماعی هنوز به‌وجود نیامده‌اند، قدرت به‌صورت غیرمتمرکز بین افراد تقسیم شده و شکل کله‌قندی یا هــرمی کنونــی را ندارد. بنابر نظرات «باخ اوفن» و «مورگان» در نظام مــادرسالاری جبر ازدواج وجود ندارد وروابط جنسی بیشتربرپایه‌ی نیازهای طبیعی‌افراد استوار است. دراین صورتبندی اجتماعی همچنین از مالکیت خصوصی که بتواند موجب سلطه‌ی گروهی بر گروهی دیگر گردد، خبری نیست. تحقیقات جدیدتر نیز این نظرات را عیناً به‌ثبوت رسانده است.

«مالینوسکی[1]» ازمحققان مردمشناس است که سال‌ها سازمان مادرسالاری را در جزایر «تروبریاند[2]» مطالعه کرده است . وی موفق شد درحدود سال‌های ۱۹۲۰ میلادی یك سازمان اقتصادی اشتراکی بدوی را دراین جزایر کشف کند.

«این جزایر درشمال شرقی گینه‌ی جدید قرار دارند و برای کشاورزی و ماهیگیری بسیار مناسبند . ساکنین یك یك جزایر رابطه‌ی تجاری باهم دارند . زراعت وماهیگیری عناصر اساسی اقتصاد را تشکیل می‌دهد. بین آنان تجارت مبادله‌ای میوه درمقابل ماهی برقرار است . تولید و توزیع به شیوه‌ی اجتماعی صورت می گیرد».[3]

« درقوانین این جزایر این تفکر حاکم است که تنها مادر ، بچه را پرورش می‌دهد و مرد هیچ نقشی در به‌وجودآوردنش ندارد. برای مرد هیچ نقشی‌درتولید وپرورش کودك درنظر گرفته نمی‌شود . براین اساس مسئله‌ی توارث و ممنوعیت های جنسی فقط مختص مادر است. همه‌ی همخون‌های مادری یك کلان[4] را

1— Malinowski

2— Trobriand

3— Wilhelm Reich, Der Einbruch der Sexuellen Zwangsmoral Koeln 1972.

4— Clan

تشکیل می‌دهند . هرکلان برحسب نزدیکی و دوری همخونی ، از تعدادی کلان فـرعی تشکیل می‌شود . هرواحد روستائی ازیك کلان فرعی به‌وجود می‌آید. اعضای کلان‌ها نسبت به زمین های ده خـویش ، از حقوق برابر برخوردارند. برادر مادر ، رییس واقعی خانواده در جامعه‌ی مادرشاهی است . شوهـر بیشتر نقش یك دوست را ایفا می‌کند . وقوع ازدواج بـا هیچ گونه تشریفاتی همراه نیست وبه‌صرف ظاهرشدن زن ومرد درملاء عام اعلام می‌گردد . بهٔ همین ترتیب جدایی زن ومرد بدون‌هیچ گونه مانعی‌انجام‌می گیرد. هریك ازطرفین مجازاست آن گاه‌که ضرورت ایجاب کند، طرف مقابل را رها سازد. این همان ــ به گفته‌ی «مورگان»ــ ازدواج یارگیر به‌دورازجبراست که‌بعدها به ازدواج دایم ازنوع موجود بدل می‌گردد . برای کـودکان «تروبریاند» مسئله‌ی فشار و اسرار جنسی بیگانه است . تربیت جنسیشان طبیعی و بدون ایجاد موانع صورت می‌گیرد. دراین جامعه از بیماری‌های روانی، قتل‌های‌جنسی، دزدی، همجنسگرایی‌واستمناء هیچ گونه اثری نیست[1]...»

نظم جنسی حاکم دراین جزایر وحالاتی نظیرآن ، بیانگر این

1— Wilhelm Reich, Der Einbruch der...

حقیقت است که محدودیت‌های جنسی برخلاف تصورعوام وباورهای ذهنگرایانه ، ریشه‌ی اخلاقی یا بیولوژیکی نداشته بلکه دارای انگیزه های اقتصادی ـ اجتماعی است . تحقیقات دامنه‌دار پژوهشگران نشان می‌دهد که فشارها و محرومیت های جنسی همواره به عنوان وسیله‌ای اساسی برای بهره کشی اقتصادی قرار گرفته است .

«مالینوسکی» در قبایل مـورد تحقیق خود از نـوعی مالکیت سخن می گوید که هیچ گونه وجه تشابهی با مالکیت بروسایل تولید درجوامع کنونی ندارد .

«به‌عنوان مثال درمورد یك قایق که به‌منزله‌ی وسیله‌ی تولید وصید ماهی به‌کار گرفته می‌شود ، این‌طور عمل می گردد که قایق در اختیار گـروهی ماهیگیر است. هریك‌از آنان محل ووظیفه‌ی‌مشخصی دارند وموظفند دربرنامه‌ی ماهیگیری شرکت جویند . هر ماهیگیری درصورت عدم شرکت درصید ماهی ازجانب خـود نماینده‌ای می‌فرستد. پس ازهرصید هریك سهمشان‌را ازماهی‌های به‌دست آمده دریافت می کنند ، دراختیار داشتن‌این قایق هیچ گونه حق‌برتری‌ایجاد نمی کند.[1]»

مادامی که دراین واحدهای اجتماعی‌ساده، تولیدات‌دستجمعی به‌صورت جمعی نیز مورد استفاده قرار می گیرد، هیچ گونه مناسبات

1— Menschik, J. Gleichberechtigung Oder Emanzipation Frankfurt/1971

حاکمیت و برتری عده‌ای نسبت به دیگران به چشم نمی‌خورد . این موضوع ازجانب محققان مردمشناس بسیاری همواره مطرح گـردیده است.

درجای دیگر «شوت»[1] در تحقیقات خـود درباره‌ی اجتماعات اولیه چنین می‌نویسد :

«... به‌طور کلی دردسته‌های کوچك هرناحیه نیز نظم حقوق برابر برای تمام اعضای بالـغ ـ از جمله زنان ازدواج کرده ـ برقرار است. گذشته ازبعضی نابرابری هـای طبیعی مثل استعـداد شخصی و اختلاف سن ، هیچ گونه تفاوت ناشی از تصاحب مقام یـا اختلاف جنس به‌چشم نمی‌خورد . به‌دست آوردن هـرمقامی به‌دور از هر گونه حق برتری است. حتی اگـر مثلا یکـی ازاعضاء در زمینه‌ی انتخاب انبار برای شکار- هایی که به‌طور دستجمعی به‌دست آمده یاتوزیع آن‌ها نقش رهبری کننده یابد، اتکای وی نه از نظر سازمانی و اعمال قدرت ، بلکه تنها بـرپایه‌ی احترام دیگـران نسبت به سن و تجربه‌ی بیشتر اوست . پیرترین فرد اولین‌است درمیان برابرها[2]».

باستانشناس فرانسوی «فردریك کالیو» درسال ۱۸۲۱ میلادی در

1— Schott.

۲ـ همان‌جا.

قسمت‌های آبشارپنجم رودخانه‌ی نیل دردویست کیلومتری شمال شهر خرطوم، شهربزرگی را کشف کرد که برتمام دیوارهای معابد وستون های آن تصاویرزنانی تنومند دیده می‌شد. درتمام این تصاویر، زنان شمشیر به‌دست یا درحال پرتاب نیزه‌اند. حالت ایستادن و نگاه این تصاویر به گونه‌ای است که‌به‌خوبی‌تسلط وحاکمیت زنان‌رامی‌رساند. درهیچ‌یك ازتصاویر فوق ظرافت وزیبایی زنانه ـبامعیارهای کنونی‌ـ دیده نمی‌شود. بعدها مسلم گردید که شهر کشف شده «مروی»پایتخت سرزمین باستانی «کوش» بوده است که از قرن هفتم قبل از میلاد تا قرن چهارم بعد از میلاد وجود داشته است. «هرودت» گفته است که ارتش منظم دویست و پنجاه هزارنفری این سرزمین را زنان اداره می‌کردند. درمعابد این کشور باستانی همچنین تصویر الهه‌ای دیده می‌شود که درحال صدور دستور به‌فرمانروایان مروی است. وجود چنین سرزمینی که بنابه‌دلایل فوق به‌احتمال قریب به‌یقین تحت‌اداره‌ی زنان ونظام مادرسالاری بوده است، ازجمله دلایل بیشماری است که برتری زنان را برمردان درمقطع خاصی ازتاریخ زندگی بشربه‌ثبوت می‌رساند.

مسئله‌ی توارث نیز در نظام مادرسالاری بر مبنای حق مادری صورت می‌گرفت. بدین گونه که ورثه‌ی عضومتوفی دریك تیره، در درجه‌ی اول وابستگان تیره‌ای بودند؛ زیرا دارایی وی درهرحال می‌بایست در درون‌تیره باقی می‌ماند. ازآنجاکه فرزندان‌یك‌مردمتوفی به تیره‌ی او تعلق نداشتند، از هر گونه حقی در قبال دارایی پدر ـ به‌فرض قابل تشخیص بودن او ـ محروم می‌ماندند. فرزندان تنها

همراه با دیگر وابستگان خونی مادری، ازمادر خود حق‌ارث داشتند.

۴. به‌وجودآمدن مالکیت خصوصی و تأثیرآن برنقش زن ـ خانواده‌ی تك همسری[1]

ادامه‌ی منظم زراعت و گله‌داری وسپس تکامل ابزارهای تولید و انقلاب صنعتی ناشی از اولین دوره‌ی ذوب فلزات (مس ـ قلع ـ برنز ـ آهن) موجب توسعه‌ی تولید گردید . همین کـه تیره‌ها از نظر غذایی تأمین‌کامل یافتند، تقسیم‌کار میان زن ومرد اجتناب‌ناپذیر شد . مرد اداره‌ی زراعت و گله، و زن مدیریت امورخانه وبچه‌هارا به‌عهده گرفت. این نخستین تقسیم اجتماعی‌کار، نه تنها آغاز پیدایی مرحله‌ی نوینی درتکامل نیروهای انسانی تولید بود، بلکه دگرگونی‌های مهمی را درچگونگی زنـدگی جامعه‌ی اشتراکی بدوی مـوجب شد. این تغییرات ابتدا درقبایل دامپرور روی داد.

تشدید وسازماندهی‌کار برای اولین‌بار تولید مازاد براحتیاج‌را ممکن‌ساخت. اهلی کردن وتربیت گله، ثروت‌غیرقابل تصوری‌به‌وجود آورد و مناسبات اجتماعی کاملا نوینی خلق کـرد . تا مرحله‌ی اول بربریت ثروت مداوم عبارت بود ازخانه، لباس، جواهرات و وسایل کار برای تهیه وآماده ساختن غذا . این وسایل شامل قایق ، اسلحه و لوازم ابتدایی خانه می‌شدند. در چنین شرایطی غذا هنوز می‌بایست روزانه تهیه شود.

با تشکیل گله‌های اسب، شتر، الاغ، گاو، گوسفند، بز وخوك،

1— Monogame Familie.

اولین جماعت چوپانی رفته‌رفته ثروتی بــه‌دست آوردند . این گله‌ها برای تولید مثل هرچه بیشتر و بــه‌دست‌دادن مقویترین غذاهــا ــ مثل شیر و گوشت ــ تنها به نگهبانی و مــراقبت مختصری نیاز داشتند . درچنین وضعی تمامی شیوه‌های پیشین تهیه‌ی غذا محو گردید ، و از جمله شکار ــ که درآغاز به صورت یك نیاز بود ــ بــه یك سر گرمی بدل شد .

اما باید دید این ثروت‌های جدید به‌چه کسانی تعلق می گرفت؟ مردان غالباً شکارچی یا چوبان بودند؛ بدین علت‌کار مــردان به مثابه یك عامل اقتصادی در قبایل دامپرور مفهوم و ارزش تــازه‌ای یافت . این کار رفته‌رفته منبع عمده‌ی ثروت مادی جامعه شد وموقع مردان‌را درقبیله تحکیم کرد . با این ترتیب ، اولین سنگ های بنای نــوبنیاد پدرسالاری بر مخروبه‌های سازمان مادرسالاری گذاشته شد . درقبایل کشاورز این دگر گونی دیرتر انجام گرفت.

بــا کشف آهن کشاورزی بــه عنوان یك حوزه‌ی فعالیت اصلی تولیدی ظاهرشد؛ واین آغاز دگر گونی شگرفی درتاریخ بشر گردید. تاآن‌زمان جوامع انسانی درحاشیه‌ی رودخانه‌ها ودریاها امکان‌حیات می‌یافت و با استفاده از زمین های‌آبی و طغیان رودخانه‌ها و باروری زمین به‌کشت می‌پرداخت . این امر می‌رفت کــه تمدن‌های آبکناری نیل ، سند ، بین‌النهرین و رودخانه‌ی زرد را پی‌ریزد . وسایل سنگی ومسی دراین مرحله قدرت ومقاومت زیر ورو کردن زمین های سخت دور ازآبکناران را نداشتند و قادر به شیاردادن عمیق زمین نبودند . درنتیجه انسان‌کشاورزآن دوران قادرنبود ازحواشی رودها و دریاها

آن‌سوتر رود. ولی با کشف آهن و پیدایی ابزار ووسایل آهنی ـ چون خیش و گاوآهن ـ انسان از چنین قیدی رست و توانست دورتر از آبکناران به‌امر کشت بپردازد.

این مرحله ازتکامل ابزارتولیدی ودگرگونی ناشی از آن‌دست زنان را از کشت در زمین‌های دور از خانه دور گرداند؛ ومردان رفته رفته رشته‌ی این فعالیت عمده‌ی تولیدی را به‌دست گرفتند. بنابراین کشف آهن گرچه به انسان‌های محصور در حاشیه‌ی رودخانه‌ها و دریاها امکان رهایی داد، لیك چون آنان را قادر به زیر و رو کردن زمین‌هایی سخت‌تر ودور از خانه کرد، زنان را ازفرماندهی تولید به زیر کشیده ومردان را جایگزین آنان ساخت.

دراین‌میان فعالیت زنان هرچه بیشتر درخانه‌داری متمرکزشد؛ عملی که بیتردید نسبت به‌کار گله‌داری و کشاورزی مردان از ارزش پایینتری برخوردار بود. بالارفتن نقش مردان در تولید ثروت های مادی موجب تغییر ودگرگونی موقعیت آنان درخانواده وتیره گردید؛ زیرا زندگی اجتماعی پس ازآن ـ قبل‌ازهرچیزـ به‌کار مردان بستگی پیدا کرده بود.

درمرحله‌ی پایینی بربریت، برده هنوز ارزشی نداشت. مردان اسیر یا کشته می‌شدند یا درقبیله به‌عنوان برادر پذیرفته می‌گردیدند، و زنان اسیر به ازدواج فاتحین درآمده یا با فرزندان بازمانده‌شان به فرزندی پذیرفته می‌شدند. نیروی‌کارانسانی هنوز به محصول مازاد بر احتیاج قابل ملاحظه‌ای دست نیافته بود. اما با شروع پرورش احشام، فلزکاری، بافندگی وسرانجام کشاورزی، قضیه گونه‌ای دیگر به‌خود

گرفت.

« ازآنجاکه خانواده نمی‌توانست بـه سرعت احشام تولیدمثل کند، برای نگهداری گله‌ها باکمبود نیروی انسانی مواجه بـود. درچنین مرحلـه‌ای اسیر جنگی به‌عنوان برده به‌خدمت گرفته شد؛ برده‌ای که ازطریق تولید مثل قابل تکثیر نیز بود[1]».

ثروت‌های جدید همین کـه به تملك شخصی درآمدند و روبه ازدیاد نهادند ، به اجتماع مبتنی بر خانواده‌ی یارگیر و تیره‌ای مادر سالاری ضربه‌ی مهلکی واردآوردند. براساس تقسیم‌کار درخانواده‌ی پیشین، مرد عهده‌دار تدارك غذا و وسایل‌کار مورد نیاز بـرای تهیه‌ی آن بود. درنتیجه، او ابزارکار را درتصاحب خـود داشت و به‌هنگام جدایی از خانواده نیز آن‌ها را با خود می‌برد ؛ همان‌گونه‌که زن در صورت جدایی ، وسایل خانه را در اختیار می گرفت . در حالی کـه براساس نظم جدید ، مـرد صاحب منابع غذایی ، احشام و بالاخره وسیله‌ی‌کار جدید یعنی برده شد. و ازآنجا که فرزندانش نه به‌تیره‌ی وی بلکه به‌تیره‌ی مادر خود تعلق داشتند ، از ثروت به چنگ‌آمده‌ی وی پس ازمرگش بی‌بهره می‌ماندند . دارایـی مرد به‌تیره‌ی خودش یعنی برادران، خواهران وفرزندان‌خواهرانش تعلق می‌یافت. درچنین وضعیتی مردکه به علت نقش عمده‌اش در تولید موقعیتی مستحکم و

1– Ursprung der Familie des Privateigentums und des staates. Dietz verlag Berlin.

برتر از زن یافته بود، می‌بایست ازموقع مناسب استفاده جسته و نظم سنتی توارث را به‌نفع فرزندان خویش دگرگون سازد. اما مادام‌که نسب برمبنای حق مادری بود، این‌امر غیرممکن می‌نمود. بدین‌جهت نظم‌حاکم می‌بایست‌به‌کلی‌درهم‌ریخته ودگرگون‌شود. این‌دگرگونی رفته رفته صورت می‌گرفت ، درحالی کـه همراه آن نفعی عاید زن نگشته وهیچ سهمی ازدارایی مرد نصیب وی نمی‌گردید. تقسیم‌کارکه درداخل خانواده ثابت مانده بود، درخارج‌آن تغییرکرده و همین‌امر موجب‌گردیدکه مناسبات خانوادگی معلق‌گردد.

«همان عاملی‌که تسلط‌گذشته‌ی زن‌را درخانواده تأمین می‌کرد ــ یعنی محدود ماندن فعالیتش درکار خانه ــ اکنون سلطه‌ی مرد را تضمین و تأمین مـی‌کند. کار خانه‌ی زن دربرابر رونق‌کار مرد در خارج از خانــه ناچیز می‌گردد[1]».

این نکته‌که‌کار خانگی زن دربرابر رونق کار مرد در خارج از خانه به‌تدریج ناچیز وفرعی می‌گردد، حساسترین مسئله بوده وتوجه بدان ازاهمیت ویژه‌ای برخوردار است . یك زمان فعالیت‌های برون خانگی مرد نسبت به‌کار زن ازاهمیت چندانی برخوردارنبود. اما در شرایطی‌که با به وجودآمدن گله‌های احشام نقش بـرون خانگی مرد به‌عنوان نگهدارنده وکنترل‌کننده‌ی آن بالا رفت و درنتیجه قـدرتش روبـه‌افزایش نهاد ، فعالیت درون خانگی زن تقریباً ثـابت و درحال

۱ــ همانجا .

درجازدن باقی مانده و درست درچنین فرآیندی است که کفه‌ی ترازو به‌نفع مرد رو به‌سنگینی می‌نهد.

دراینجا اهمیت قرارگیری در فرآیند تولید اجتماعی روشن می‌گردد. تاریخ به‌ما می‌آموزد که هر گروه اجتماعی اعم از گروه جنسی، سنی یا طبقاتی، قدرتش ازطریق نقش ومکانی که درفعالیت‌های تولیدی اجتماعی دارد سنجیده و تعیین می‌گردد. عدم توجه به این نکته‌ی حساس ومهم در هر گونه بررسی در اوضاع و نقش گروه‌ها و طبقات اجتماعی، درحکم دورماندن از حقیقت است. شالوده‌ی فکری ما درباره‌ی نقش زن وراه نجاتش از اسارت قویاً براین پایه استوار است.

با واژگونی نظام مادرسالاری ثروت های مادی در مالکیت خصوصی درآمد و رفته رفته یکی از براترین انقلابات تاریخ بشر به‌وقوع پیوست.

برای‌این که پدرسالاری تازه جان گرفته نظم‌خاص خودرابیابد، تك‌همسری[1] جایگزین نوع پیشین خانواده ــ یعنی ازدواج یارگیر ــ می‌گردد. مادرسالاری توسط خط نسبی مردانه و توارث پدری از تاریخ رخت برمی‌بندد. با تکامل روابطاقتصادی، روابط جنسی نیزــ به‌همراه فشار بر زنــ تغییر می‌یابد، ونظم برقراری روابط جنسی زن فقط بایك مرد برای مدت زمانی کوتاه یا همیشه شکل می‌گیرد.

ویژه‌گی و تفاوت تك همسری با نوع پیشین خود ــ یعنی خانواده‌ی یارگیرــ در این‌است که‌آزادی فسخ پیمان ازدواج دیگر

1— Monogamie

به‌سادگی ممکن نیست. گذشته از آن، حق‌فسخ و همچنین «بیوفایی» در زناشویی تنها درانحصار مرد درمی‌آید .

«سقوط مادرسالای غروب زندگی جنسیت زن ازنظر تاریخ جهانی است. با این سقوط، مـرد سکان را در خانه هم به‌دست می‌گیرد . زن خلع درجه شده و به خادم بدل می‌گردد. وی برده‌ی شهوات مرد واسباب خشك وخالی تولید بچه می‌شود. این نقش نزول‌داده شده‌ی زن رفته رفته حفظ و ازآن مزورانه حـراست می‌گردد ؛ و با وجود این کـه اینجا و آنجا به ظاهر فریبنده‌تری آراسته می‌گردد ، ماهیتش دست نخورده وثابت باقی می‌ماند[1]».

نظام خانوادگی پدرشاهی کنونی بیانگر تسلط یك‌جانبه‌ی مرد است. تمام‌افراد خانواده از زن گرفته تا فرزندان، تحت‌فرمان‌پدرانه‌ی رییس خانواده‌اند. گذار نظام مادرساری به پدرسالاری بـا به‌وجود آمدن مالکیت خصوصی ، دوطبقه‌ی اجتماعـی متضاد را خلق کـرد . اولین جامعه‌ی طبقاتی تاریخ بین گله‌داران و بردگان به‌وجودآمـد . به بیان دیگر ، ستم یك طبقه‌ی اجتماعی به طبقه‌ی اجتماعی دیگـر با فرمانبرداری جنس زن از جنس مرد توأم گردید .

با سر برافراشتن خانواده‌ی پدرسالاری ، قدم به‌عرصه‌ی تاریخ مکتوب می‌نهیم؛ اما درعین‌حال دقیقاً روشن نیست که این دگرگونی

1— Ursprung der Familie.......

ـ که درردیف تعیین کننده‌ترین انقلابات تاریخ بشر است ـ درچه‌زمانی صورت گرفته است.

درخانواده‌ی تك‌همسری ، اتحاد ازدواج خیلی مستحکمتر از نوع پیشین آن است. دراین‌حالت تنها مرد می‌تواند اقدام بـه جدایی کند، وبرای زن دیگرجایی برای تصمیم گیری باقی نمی‌ماند. رابطه‌ی مرد با زنان دیگر به شکل‌های گوناگون برقرار می‌ماند ؛ درحالی که این‌امکان ازدست زن بیرون می‌آید. در واقع ، تك‌همسری تنها برای زن مصداق پیدا می کند نه برای هردوطرف . این مسئله تا امروز نیز دراصل ثابت مانده است؛ هرچند که تغییراتی در شکل آن بـه‌وجود آمده باشد. تك‌همسری اولین نوع خانواده است که مبنایی اقتصادی دارد نـه طبیعی ، و انگیزه‌ی به‌وجودآمدنش نیز در حقیقت پیروزی مالکیت خصوصی برمالکیت همگانی‌است. درخانواده‌ی‌تك‌همسری، زن بر خلاف مرد حق برقراری رابطه‌ی جنسی با هیچ کس جز شوهر خودرا ندارد. زیرا فرزندانی کـه از او به‌وجود می‌آیند باید همواره قابل کنترل بوده وتنها ازشوهر «رسمی» اوباشند . در غیراین‌صورت تعیین این که کدامیك ازفرزندان وی به‌شوهر «رسمی» متعلقند، دشوار و دربعضی موارد حتی غیرممکن می گردد . عدم کنترل تعلق فرزندان به‌پدری معین مسئله‌ی تقسیم دارایی اورا بین فرزندان پیچیده‌می‌سازد. چه خواست پدر این‌است که ثروتش بعد ازخودش بین فرزندانی کـه خود به‌وجودآورده تقسیم شود. فرزندان او می‌توانند از یك یا تعداد بیشتری زنان ـ که وی به‌عناوین مختلف درانحصار خویش درآورده ـ به‌وجودآمده باشند . اما عکس مسئله اعتبار ندارد ؛ یعنی درحالی که

مرد مجاز به برقراری رابطه‌ی جنسی بازنان متعدد وتولیدمثل ازطریق آنان است ، زن اجازه‌ی ارتباط با مرد یـا مردان دیگری جز شوهر اصلی و «رسمی» خودندارد. چه درغیراین‌صورت نظمی که درنتیجه‌ی مالکیت خصوصی مرد بر دارایی‌های اجتماعی ایجاد شده و پیروزی وی‌را برزن سبب گشته، درهم می‌ریزد. بدین گونه که ثروت به چنگ آمده مرد با مرگش ازهم پاشیده‌شده وانتقال ثروت وقدرت‌ازیك‌نسل دریك‌تبار به‌نسل دیگرهمان تبار، غیرممکن می گردد .

مشاهده می‌شود که چگونه نظام خانوادگـی تك همسری ـ یك شوهر برای‌زن‌ولی زنان متعدد برای مرد ـ تحت‌شرایط‌خاص‌اقتصادی درتاریخ بشربه‌نفع مرد، شکل گرفته و رفته رفته اشکال دیگرهمزیستی زن ومرد را تحت‌الشعاع خود قرارمی‌دهد. نکته‌ی جالب‌توجه این که این‌نظم که صرفاً مبنای اقتصادی داشته است، در مقاطـع دیگر تاریخ زیر پوشش مذهب‌آب و رنگ «اخلاقی» و«اجتماعی» پیدا می کند . بینش‌های غیرعلمی بدون توجه به‌ریشه‌ی اقتصادی این‌شکل همزیستی زن ومرد، سعی درتوجیه وآراستن هرچه بیشترش کرده وبه‌دفاع‌ازآن پرداخته، وآن‌را «عالیترین» شکل همزیستی دوجنس معرفی کـرده و به‌بهای اسارت همیشگی‌زن‌آن‌را «ازلی» و«ابدی» تلقی کرده‌اند.

بی گفتگو تك همسری نه به‌منظور آشتی میان زن و مـرد و نه به‌منزله‌ی «عالیترین» شکل خانواده ، بلکه برعکس به‌منظور سلطه‌ی جنس مرد برجنس زن به‌وجودآمده است. این‌شکل همزیستی‌متعاقب پیدایش مالکیت خصوصی بروسایل تولید وبه‌موازات تکوین طبقات اجتماعی متخاصم پابه‌عرصه‌ی وجود گذاشته‌است.

ویژه گی تبدیل نظام مادرسالاری به پدرسالاری را می‌توان در نکات زیرخلاصه کرد:

۱. انتقال قدرت اززن به‌مرد در حالی که تقسیم قدرت در امور عمومی جامعه ازحالت گسترده و مردمی خود خارج شده و به‌صورت هرمی (کله‌قندی) درمی‌آید.

۲. انتقال فعالیت جنسی طبیعی و آزاد به‌جبر ازدواج و به‌دنبال آن خرید وفروش زن وظهور فحشاء.

۳. تبدیل ایده‌ی موافق جنسی به ایده‌ی مخالف آن ؛ ودراین رابطه تبدیل فعالیت آزادانه‌ی جنسی قبل ازازدواج به‌ممنوعیت.

۴. وبالاخره مهمترین آن، یعنی پیشرفت تقسیم جامعه به‌ستمگران وستمکشان زیردست.

مشاهده شد که چگونه همپای تملك وتصاحب ثروت، با گذشت دوران همزیستی زن ومرد تغییرشکل یافت. دوران توحش با شرایط اقتصادی خاص خود ازدواج گـروهی ، بربریت ازدواج یـار گیر و بالاخره تمدن ازدواج تك‌همسری ومکملش روسپیگری را بـه‌وجود آورد. روشن شد که ویژه گی این تغییر اشکال همزیستی زن‌ومرد هربار محدودتر کردن آزادی‌های جنسی زن بود؛ بدون آن که این محدودیت درمورد مرد نیز اعمال شود. وسرانجام تك‌همسری برای این به‌وجود آمد که ثروت مرد بتواند بی‌چون‌وچرا به‌فرزندان بلامنازع ومشخص وی انتقال یابـد . بـرای دست یافتن به‌چنین هـدفی ، تك همسری یکجانبه‌ی زن لازم وکافی می‌نمود ودیگر نیازی به‌اعمال تك همسری مرد دیده نمی‌شد . مرد طبق موازین «قانونی» و «اخلاقی» مجاز بـه

داشتن همسران بیشتر بود. و آنجا که اصول «اخلاق» و قوانین مسلط چنین امکانی را رسماً از وی می گرفت، وی به‌علت این که خود «آقا» و تصمیم گیرنده بود، آن‌طور که زمانه‌اش ایجاب می کرد، به‌دزدی زنان دست می‌زد، اززنان برده استفاده می‌جست، به‌روش‌های مخفی برای به‌دام انداختن زنان متوسل می‌شد، برای ارضای خویش به‌دنبال فواحش می‌رفت و .... اما دراین میان استفاده از فواحش، امکانی بود که همیشه برای اوباقی ماند.

بدون تردید با دگرگون شدن ریشه‌های اقتصادیی که موجد تك همسری وتفوق مرد بر زن بوده است، این نوع همزیستی نیز دگرگون خواهدشد. خانه‌داری خصوصی درجهت اجتماعی‌شدن گام برخواهد داشت، تعلیم وتربیت کودکان مسئله‌ی عمومی جامعه خواهد گردید و جامعه برای تمامیٔ فرزندانش به‌طور برابر دلسوزی خواهد کرد. همزیستی باجنس مخالف گونه‌ی پیچیده و اخلاقی کنونی خود را ازدست خواهد داد وتفوق مرد درازدواج و خانواده ـ که یکی از نتایج تفوق اقتصادی اوست ـ به همراه آن رخت برخواهد بست. در چنین صورتی فحشاء نیز به‌گورستان تاریخ سپرده خواهد شد. مردان نسل‌های آینده دیگر هیچ گاه موفق نخواهند شد با پول یا با هروسیله‌ی قدرت اجتماعی دیگری زنی را به‌اختیار خود درآورند، و به همین‌طریق زنان هیچ ضرورتی درآن نخواهند دید که خود را ـ به‌دلیلی جزعلاقه وخواست واقعی ـ به‌زندگی با مردان مقیدسازند. وبه‌طور کلی نقش‌اقتصادی برابر زن ومرد تأمین کننده وضامن‌همزیستی آنان درشرایط مساوی خواهد گردید[1].

۱ـ رجوع کنید به منشاء خانواده و ...

زن درجامعەی فئودالی

فئودالیسم نظام اجتماعی‌است که یا برپایه‌ی جامعه‌ی برده‌داری ماقبل خود به‌وجودآمده یا مستقیماً با از هم پاشیدن جامعه‌ی بدوی و نظام تیره‌ای تکامل یافته است. دراین دوران ازآنجا که هنوز تجارت یـا پیشه و خصوصاً تـولیدات صنعتی به سختی وجـود دارد ، زمین مهمترین وسیله‌ی تولید به‌شمار مـی‌آید . بدین معنی که کشاورزی شاخه‌ی‌اصلی تولید را تشکیل می‌دهد . زمین یعنی مهمترین وسیله‌ی تـولید متعلق بـه ارباب است . اربـاب می‌تواند با بـه کارگماردن رعیت روی زمین خویش مستقیماً کار اورا تصاحب کند . آنچه دراین میان نصیب رعیت می گردد سهم ناچیزی از محصول است که با آن باید خانواده‌اش را نیم‌سیر گرداند. خانواده‌های دهقانی مجبورند در شرایط مشقت‌باری زندگی کنند ، امـا هنوز زندگیشان تاحد زندگی بردگان سخت‌ومرارت‌بار نیست. برده وحاصل کارش تماماً به‌صاحبش تعلق داشت ودرصورت لزوم همچون چارپا یا شیی‌ای خرید وفروش می‌شد. اما رعیت ازاین‌حق برخوردار است که خانواده‌اش را اداره کند ، خرید وفروش وی بدون زمینی که رویآن کار مـی‌کند ممکن نیست. بدین‌علت اوازاستقلال محدودی برخورداراست:خانواده‌اش، آلونکش وحق مختصری کـه از محصول زمین دارد . رعیت درست

به‌این‌سبب که بخش ناچیزی از محصول زمین را دراختیار می گیرد ، به‌کار وافزایش محصول تاحدودی علاقه نشان می‌دهد. این امر بـرای پیشرفت اقتصاد فئودالی درمقایسه با برده‌داری‌چندان بی‌اهمیت‌نیست. درعین‌حال طبقه‌ی زمینداران تنها ازطریق بالا بـردن سطح تکنیك در کشاورزی قادر به‌ادامه‌ی بقای خود هستند. به‌این‌خاطر اقتصادروستا درسطح ابتدایی نمانده ورفته رفته رشد می کند. در روستاها از همان ابتدا استفاده ازابزارهای‌آهنی معمول گشته و مرتباً افزایش مـی‌یابد . گاوآهن بهتر، زین وبرگ مرغوبتر، ادوات‌کار مناسبتری مثل‌آسیاب وغیره مورد استفاده‌ی بیشتری قرارمی گیرد. درچنین وضعی، درحالی که دهقان به‌زحمت زندگی روزمره‌اش را اداره مـی کند ، ارباب از چنان سهمی برخوردار است که قسمت عمده‌ی‌آن را ــ کـه مازاد بر احتیاج اوستــ دربازار مبادله می کند .

تجارت در مـراحل بعدی رشد فئودالیسم پیشرفت چشمگیری یافته و رفته رفته شهرهـا به وجود مـی‌آیند . به‌دنبال ایـن رویداد ، سوداگران که هنوز طبقه‌ای فرعی را تشکیل می‌دهند ــ و می‌بایست درآینده نظام فئودالی را درهم‌کوبیده وعنوان بورژواها را بیابند ــ پابه‌عرصه‌ی‌وجود می گذارند. این نیروی اجتماعی جدیدکم‌کم خود راآماده‌ی رهایی از محدودیت‌های فئودالـی می‌سازد . دراین رابطه بعضی ازشهرها قدرت‌آن را می‌یابندکه به زندگی مستقل پـرداخته و مازاد محصولات خودرا با فئودال‌ها مبادله‌کنند. جمعیت ناچیزشهرها روبه‌افزایش می‌نهد و این نکته اهمیت زیادی دارد . زیـرا در همین شهرهاست که *سوداگران باید تبدیل به بورژواها گردند* ؛ *طبقه‌ای کـه*

بعدها اساس سرمایه‌داری را بنیان می‌نهد. با سربرافراشتن شهرها روسپیگری از غالب‌های کهن و پیشین خود بیرون‌آمده و شکل تازه می‌گیرد. دربخش‌های بعدی کتاب دراین‌باره مشروحتر سخن خواهیم گفت.

ببینیم مؤقعیت زنان درنظام فئودالی چگونه بوده است؟ همان‌طورکه گفته شد، به‌وجودآمدن دامپروری و شکل‌گیری کشاورزی در عهد باستان و به‌طورکلی تحولاتی که موجد تلاشی تدریجی مادرسالاری گردید، به‌مرد نقش تعیین‌کننده‌ای ارزانی داشت. این‌تحولات درفرایند تولید، ساخت اجتماعی متناسب با خود را به‌وجود آورد و از جمله باعث گردید که قبیله وتیره به واحدهای کوچکتری به‌نام خانواده‌های پدرسالاری تجزیه گردد. این خانواده‌ها رفته‌رفته به‌واحدهای مستقل اقتصادی تبدیل شدند. روابط تازه‌ی اقتصادی میان خانواده‌های بزرگ پدرسالاری جای پیوندهای خونی گذشته را گرفت خانواده های بزرگ پدرسالاری را می‌توان حدفاصلی میان نظام‌مادرسالاری وخانواده‌های تک‌همسری کنونی دانست که ازجوامع فئودالی به‌این‌سو همچنان باقی مانده است. این نوع خانواده را در بسیاری از نقاط جهان درگذشته و حال می‌توان یافت. خانواده‌ی گسترده‌ی پدرسالاری شامل چندین نسل از اخلاف یك پدر و زنان آن‌ها است. زندگی‌آنان را نوعی زندگی‌دستجمعی می‌توان‌به‌حساب آورد. به‌طوری‌که همه به‌صورت مشترك روی مزرعه کارمی‌کنند، خوراك خودرا از انبارمشترك اخذ می‌کنند و به‌طورکلی تمام دارایی خانواده و محصولات اضافی دراختیارکل خانواده قرار می‌گیرد.

در یك نمونه ازاین خانواده‌ها زندگـی اعضاء تحت نظارت عالیه‌ی ارباب خانه‌است. دراین گونه خانواده‌های گسترده، محل‌کاروسکونت یعنی مکان‌تولید ومصرف هنوز ازهم جدانشده و کلیه‌ی اجناس‌مصرفی توسط زنان درخانواده تولید می گردد.

در آغاز قرون وسطی و عصر فئودالی در اروپا اکثریت زنان روستایی غالباً درچارچوب خانواده‌کارمی‌کردند. آنان درضمن اغلب عهده‌دار انجام خدماتی برای فئودال‌ها مـی‌شدند . دراین اثناء برای دخترانی‌که خانواده‌های‌آنان قادر به‌تأمین زندگییشان نبودند، امکان کار به‌وجودآمد. چنین‌کاری معمولا شکل خدمتکاری در خـانواده‌های طبقه‌ی حاکم‌را داشت. فعالیت‌آنان دراین گونه خانواده‌ها تنها به کار درخانه محدود نمی‌شد؛ بلکه حتی برای مشکلترین‌کارهای زراعتی نیز تربیت می‌شدند . چنین دخترانی درخارج خانه نیز به‌کارهـای میوه چینی ، خرمن برداری و بذرگذاری ، و در خانه به آردکردن گندم ، نظافت اصطبل، شستشو وغیره می‌پرداختند. اوایل دوران فئودالی در اروپا این خدمتکاران در خانه هـای مخصوصی به‌نـام «خانه‌ی زنان» زندگی می‌کردند‌که از اماکن مردان به‌کلی جدا بود. در جوار این خانه‌ها کارگاه‌هایی به‌وجودآمده بود‌که هیچ راهی بـه دنیای خارج نداشت. دراین‌کارگاه‌ها تمام‌کارهای به‌اصطلاح زنانه مثل ریسندگی، بافندگی، دوزندگی، آماده‌کردن پشم، پشم‌چینی ازگوسفندان وامثال آن انجام می‌شد . زنان اغلب به‌عنوان دستمزد خـود حداقل غذای لازم‌را دریافت می‌کردند.

با به‌وجودآمدن شهرهای عصر فئودالی دراروپا ــ ازقرن یازده

میلادی به‌بعد ـ و گسترش کارگاه‌های دستی ، امکانات جدید کار برای زنان به‌وجود آمد. وعده‌ای از آنان پس از فراگیری به گشودن کارگاه های کوچك مبادرت کردند. این‌دسته اززنان تدریجاً موفق شدند خود را تاحدودی سازمان داده و ازاین‌طریق درسطح محدودی در زندگی سیاسی شرکت جویند. دختران اقشارپایین اجتماعی برای‌کار ونجات از گرسنگی درشهرها امکاناتی چند یافتند: کلفتی درخانواده‌های مرفه، کار روزمزدی درشرایطاستثنایی، وبالاخره فاحشه‌گری درمراکزعیش وعشرت طبقات بالا.

ازاوایل قرن پانزدهم میلادی ، زنان اروپا رفته رفته از اصناف بیرون رانده شدند و تا اواخر قرن شانزده نقش آنـان دراین رشته فعالیت‌ها به‌کلی ازبین رفت. این رویداد ریشه‌هایی مذهبی‌ـ اقتصادی داشت . دگرگونی اخیر ناشی از رفرمی بـود کـه براساس آن زن می‌بایست فقط درمحدوده‌ی خانه وتحت‌نظر ووابستگی مـرد زندگی کند، دراین دوران دراروپا شانس زنان برای ازدواج در اثـر تلفات مردان در جنگ های مذهبی طولانی و سفرهای تجارتـی‌آنـان‌کمتر می‌شد. چنین مسئله‌ای بارها درتاریخ شرق وغرب رخ داده است. در اروپا برای مبارزه با این معضل و پـرکردن جاهای خالـی ، ازدواج دوهمسری تبلیغ می گردید و زنان درعمل به‌دستگاه‌های تولیدکننده‌ی بچه بدل شده‌بودند. تنگدستی عمومی که فقط‌به‌نفع زمینداران بزرگ و فئودال‌ها تمام می‌شد بر کارهای دستی زنان نیز اثـرات نـامطلوبی گذاشت . جامعه‌ی پدر سالاری از این‌طریق بـه‌حل مسایل اقتصادی می‌پرداخت که‌کار قابل رقابت زنان را ازطریق تبعیض ازبین ببرد . و

سرانجام دراوایل قرن هفده میلادی موفق شد آن را بـه کلی ممنوع سازد .

فئودالیسم قرون وسطی دراروپا برای زن ناکامی‌های اقتصادی، اجتماعی وفکری محسوسی به ارمغان آورد که ادامه‌ی آن تا به امروز نیز قابل مشاهده است .

درشرق نیز بابرافراشته‌شدن نظام فئودالی، موقع زنان برحسب موقع طبقه‌ای که درآن قرارداشتند تغییر کرد. اقلیت حاکم برده‌داران پیشین به‌اقلیت حاکم زمینداران ، و اکثریت بردگان تحت حاکمیت ـ اززن گرفته تا مرد ـ به‌اکثریت دهقانان و رعایا تبدیل شده بودند . استثمار زنـان نیز همان‌گونه شکلی نوین یافت کـه استثمار مردان همطبقه‌شان . در جوامع فلاحتی شرق ، آنجاکه مذهب مانعی برای بیرون‌آمدن زن ازچهاردیواری خانه به‌وجود نمی‌آورد، زنان آن‌طور که شیوه‌ی تولید فلاحتی ایجاب می‌کرد، گذشته ازکارخانگی به میان مزرعه رفته، همدوش مردان به‌کار زراعت می‌پرداختند. همین‌امر سبب می‌گردیدتا آنان ازقدرومنزلت بیشتری برخوردار گردیده ودرچارچوب خانواده ازیك‌قدرت اخلاقی وعملی برخوردار شوند. این‌امر گذشته ازتقویت اقتصاد این‌سرزمین‌ها، این امکان‌را نیز به زنان‌داد که‌به‌نحوی درجریان فعالیت‌های اجتماعی قرار گیرند. هرچند باید یادآور شد که زن دوران فئودالی به‌طور کلی اززند گی سیاسی ـ اجتماعی خارج‌از محدوده‌ی خانه، تقریباً به‌طورمطلق به‌دوربود. درحالی که مرد(شوهر) نماینده‌ی خانواده درخارج ازمحیط‌خانه به‌شمارمی‌آمد. دراین‌مرحله فساد وکامجویی اقلیت زمینداران فئودال وکارگزاران‌آنان به‌اوج‌خود

می‌رسید و آنان زنان را به‌مثابه عناصر اصلی کامجویی خود به‌خدمت می‌گرفتند. اربابان ضمن بهره‌گیری اقتصادی بـه گونـه‌های شکل‌ـ یافته‌تر و منظم‌تری به سوءاستفاده‌ی جنسی اززنان پرداخته ورفته رفته به‌این گونه خیانت‌هایشان جامه‌ی «قانون» پوشاندند. ازدواج یك مرد با چندزن ، دراختیار گرفتن و خرید زیباترین دختران دهقانان بـرای مدتی کوتاه ، تصاحب دختران دهقانـان مقروض و بـی‌سامان به‌جای بدهی وبالاخره ایجاد حرمسراهای متعدد در پـاره‌ای از سرزمین‌ها ، از جمله‌ی این خیانت‌های شکل یافته‌ی طبقات حاکـم در فئودالیسم شرق است . در این میان ، زنـان «رسمی» طبقات فئودال بـا داشتن خدمتکاران متعددـ اززن گرفته تا مرد ـ وبا توجه به عدم نیازی که به فعالیت اقتصادی واجتماعی داشتند، هرچه بیشتر در جهت خـانگی و عروسکی شدن سوق داده می‌شدند. بیکارگی ، تنپروری ، خامفکری وفرمانبرداری بیچون وچرا از شوهران ، صفات اصلی‌شان را تشکیل می‌داد .آنان تدریجاً به ماشین بیفکر و اندیشه‌ای بدل شدند که کاری جزتولید بچه وتربیت حکمرانان نسل بعد از خود را نداشتند . اکثر وقت زنان این طبقات به‌خوردن وخوابیدن ، خودآرایی ، هماغوشی با مردان و خوشگذرانی می‌گذشت . بدین گونه بود کـه اینان فاقد هر گونه نقشی درامـر تولید و فعالیت‌های اجتماعی شدند . در بخش «نظری به‌موقعیت زن درتاریخ ایران» مشروحتر به‌این مورد پرداخته خواهد شد .

زن در انقلاب صنعتی

درمرحله‌ی معینی ازتاریخ به‌دلیل رشدنیروهای تولیدروستایی، صنایع دستی ازمقیاس کوچك ومختصرخود خارج گردیده و به‌طرف مستقل شدن سوق می‌کند. با استقلال صنایع دستی و بـه‌وجودآمدن کارگاه‌هایی خارج ازروستا، شهرها پا به‌عرصه‌ی وجود می‌گذارند. در این مرحله اقتصاد روستایی دیگر نمی‌تواند مثل گذشته بـه تنهایی روی‌پای خود بایستد وبه تولیدات‌کارگاهی شهرهای نوبنیاد نیاز پیدا می‌کند. این بدان علت است که ازیك‌سو برای افزایش تولید خـود به‌صنایع پیشرفته‌تر ازصنایع روستایی احتیاج دارد ـ چرا کـه تولید خانوادگی روستایی با اتلاف وقت ونیروی زیاد همراه است ـ و از سوی دیگر برای مبادله‌ی تولید اضافی خود ناگزیر به‌دیگران‌حاجت می‌یابد. گذشت زمان وتخصص روزافزون صنعتگران براهمیت‌شهرها می‌افزاید و همزمان باآن ازاستقلال و رفاه روستاها کاسته مـی‌شود. سربرافراشتن چنین شهرهایی در حقیقت نقطه‌ی شروعی بـرای خلق صنایع‌ماشینی‌آینده می‌گردد. بااختراع ماشین‌بخار در۱۷۶۴میلادی‌و ماشین‌آلات برای پرداخت پنبه وبافندگی، پیروزی ماشین به‌کاردستی

صورت می‌گیرد. ابتدا درانگلستان وسپس درسایرنقاط اروپاکارگران صنایع دستی تدریجاً به پشت ماشین‌ها فـرستاده شدنـد. ماشین‌ها و کارخانه‌هایی که دهقانان بیزمین و مزدوران روستایی و شهری را بـه کارگران صنعتی بدل کرد.

«عواقب این رویداد ازیک‌سو پایین آمدن شدید قیمت کالاهای مانوفاکتور [. . . .]، تسخیر تمام بازارهای نامطمئن و ازدیاد سریع سرمایه‌داران و ثـروت ملی بود؛ وازسوی دیگر ازدیاد بازهم سریعتر کارگران ، و از هم پاشیدن هرگونه مـالکیت و تأمین کار برای زحمتکشان[1]» .

با روی‌آوردن سیل زنان ومردان روستایی به شهر و دگرگون شدن فعالیت اقتصادیشان، سازمان اجتماعی روستایی وهمراه‌آن نظام خانوادگی روستایی تدریجاً گونه‌ای دیگر برخودگـرفت . خانواده دیگر بر اساس واحدی تولیدی و مصرفی به‌طور ثابت باقی نمی‌ماند بلکه به‌جهت مصرفی‌شدن محض سوق‌داده می‌شود. آهنگ رشدسریع است وشیوه‌ی تولید دایماً درحال تکامل.

«در روند گسترش تقسیم‌کار است که جدایی با اهمیت شهر و ده پدیدار می‌گردد ، و به این‌ترتیب ساختمان اقتصادی جامعه‌ی سرمایـه‌داری از ساختمان اقتصادی

۱ــ منشاء خانواده و ...

نظام فئودالی حاصل شده ونابودی یکی مبنایی برای به‌وجودآمدن دیگری می گردد[۱]».

ویژه گی استخوانبندی اقتصاد فئودالی درمناسبات بین‌زمیندار ودهقان وابسته ــ که درواقع به‌زمین زنجیرشده بود ــ خلاصه می‌شد. بدین‌معنی که‌دهقان و نیروی کارش‌دراختیار زمیندار بود. حتی‌درمرحله‌ی بعد یعنی درکار گاه‌های صنایع دستی نیزکار گران‌آزاد نبوده و تحت کنترل شدید صاحبان‌کار گاه‌ها قرارداشتند. اما بــرعکس، کار گر در مناسبات تولید سرمایه‌داری ازنظرحقوقی‌آزاد است، وهیچ کس حق دستور دادن به‌وی را ندارد که کجا ونزد چه کسی بایدکار کند. کار گر برعکس دهقان عصرفئودالی یا صنعتگــر قرون وسطایــی هیچ ابزار تولیدی دراختیار ندارد. با انقلاب‌صنعتی، تولیدکار گاهی و کشاورزی دیگرمقرون به‌صرفه نیست. وکار گر برای این که بتواند مستقلا تولید کند می‌بایست یا ماشین یا پول لازم برای تهیه‌ی آن را دراختیار داشته باشد. اما توده‌ی کار گران را دهقانان بی‌زمین پیشین یا صنعتگرانی که یارای رقابت بــا تولید ماشینی نوظهور و ادامــه‌ی کار را نداشتند، تشکیل می‌داد. وبدین جهت آنان ازهمان ابتدا هیچ گونه امکانی برای دستیابی به‌ماشین نداشتند. برعکس، پول و ماشین در اختیار صاحبان مانوفاکتورهای پیشین‌ــ که‌تولیدکار گاهی را به‌تولیدماشینی بر گردانده بودندــ یا زمیندارانی که زمین خودرا فروخته یا به‌اجاره داده بودند، قرارداشت. این سرمایه‌داران جدید برای به‌کار انــداختن ماشین‌ها و

۱ــ نویسنده‌ی کتاب آنتی دورینگ.

تولید ارزانتر قبل ازهرچیز به‌نیروهای فراوان کار نیاز داشتند. واین نیروهای‌کاررا ناگزیر دهقانان پیشین تأمین می‌کردند.

این مرحله‌ی تاریخی که مناسبات سرمایه‌داری‌را خلق می‌کند، تولیدکننده‌ی واقعی یعنی‌کارگررا ازسویی از ابزار تولید و ازسوی دیگر ازمحصول‌کار خود اوجدا می‌سازد. ماشین حتی زمانی که از مدرنترین وپیشرفته‌ترین تکنیك‌ها برخوردار باشد، بدون نیروی کار کارگر که‌آن‌را به‌کار انداخته و کنترل می‌کند هیچ معنا ومفهومی‌ندارد وهیچ‌گاه قادر به تولید مستقل ازکارگر یا متخصص نیست. باوجود وابستگی ماشین به‌نیروی‌کارکارگر، وی درعمل هیچ نقش وسهمی در تصمیم‌گیری تولید واداره‌ی ماشین نداشته و بهره‌ای از تـولیدات‌آن نمی‌برد.

کار زن درکارخانه زمانی به‌مقیاس وسیع آغاز گردید که‌شیوه‌ی تولید مانوفاکتور توسط صنایع بزرگ یا فابریك به‌عقب رانده شد. به‌میان‌آمدن ماشین و گسترش صنعت، دگرگونی نقش زن در زندگی اقتصادی ودرنتیجه تغییرکامل نقش‌اجتماعیش را به‌دنبال داشت. زنان زحمتکش اروپاکه در مرحله‌ی تولید مانوفاکتوری بخش قابل توجه کارگران را تشکیل می‌دادند، اولین زنانی بودندکه به‌علت فقر شدید باکار خارج ازخانه آشنا می‌شدند.

حقوق‌کارگرصنعتی ازهمان ابتدا به میزانی پرداخت می‌گردید که او را تنها به‌امرار معاش خانواده‌اش قادر می‌گرداند و این‌میزان به‌علت وجود رقابت برای‌به‌دست‌آوردن‌کار همواره درحداقل‌می‌ماند. درچنین شرایطی زنان‌برای تشدید این رقابت وپایینتر آمدن دستمزدها

به‌کار گمارده می‌شدند. بدین ترتیب‌کار برون خانه‌ای زن به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بدل شده و درخدمت بازار رقابت‌کار قـرار می گیرد. همین که زن ازموقعیت محدود زندگی درخانواده پافراتر می‌نهد ودر روند تولید اجتماعی شرکت می‌جوید ، بـی‌توجهی اجتماع نسبت به‌خود و جدایی چند هزار ساله‌ی خویش را ازآن به خوبی احساس می کند. اما اثرات چنین احساسی که می‌بایست در خدمت رهایی او قرار گیرد ، تنها تاحدی قابل گسترش بود که منافع بورژوازی نوپای غرب را به‌خطر نیفکند . زنان زحمتکش بنا بـه‌ضرورت تغییرشیوه‌ی تولید ، به‌تعداد زیاد راهی کارخانه‌ها می‌شوند . با این‌حال این تصور خشك وپوسیده که زن متعلق به‌خانه وغذا دهنده‌ی خانواده است پای برجا می‌ماند. قربانیان این تصورات‌ارتجاعی کارشان همواره به‌عنوان کارضمنی ــ برای کمك به ــ خانــواده تلقی مــی گردید . همین نکته دستاویزی برای صاحبان کار مــی گردید تا مزد آنان را هرچه بیشتر پایین نگهدارند . ازسوی دیگــر کارهای محوله بدانان اکثراً ساده و غیر تخصصی باقی می‌ماند.

زنان دراین‌دوره نقش یك ارتش ذخیره‌ی صنعتی را پیدا کرده بودند . یعنی آن گاه که وضع اقتصاد تازه جان گــرفته و بیبرنامه‌ی سرمایه‌داری به‌شکوفایی می‌رسید آنان به کار خوانده می‌شدند ، وآن هنگام که نیاز بدانان ازبین می‌رفت به‌درون خانه‌ها گسیل داده‌می‌شدند. واین بدان علت بود که زن براساس معیارهای حاکم، وظیفه‌ای مستقل درتأمین مخارج خانواده نداشت.

به‌کار گیری نیروی کار زن برای نظام اقتصادی نــوپای غرب

ـ موقتاً وبادید کوتاه‌مدت ـ ازجهات دیگری نیز مقرون به‌صرفه بود:

عدم تحرك پذیری زن نسبت به‌مرد جهت تغییر محل‌کار یااعزام به‌مأموریت شغلی به‌زیان زن مورد بهره‌برداری‌کارفرما قرارمی گرفت.

کار گر زن کمتر اجازه‌ی آن را به‌خود می‌داد که برای دستیابی به‌شرایط بهتر کار ـ در موقع لازم ـ به سایر همکاران خود بپیوندد. این نکته برای‌کارفرما حایزاهمیت فراوانی بود وارزش‌کار زن‌را ازنظر وی نسبت به‌مرد بالا می‌برد.

پایینتر بودن سطح تـوقع زنان نسبت به مردان و در عین‌حال برخورداری آنان ازصبر وحوصله‌ی‌بیشتر به‌منزله‌ی امتیازی درخدمت کارفرما قرارمی گرفت.

زن باادامه‌ی‌کارپیگیر درکارخانه از وظیفه‌ی تحمیلی خانه‌داری وبچه‌داری تاحدزیادی بازمی‌ماند. کارفرما درصورت علاقمندی به‌کار مستمر وفعال‌زن، ناگزیر به‌جبران کمبود نیروی‌کار او در خانه بود. و این تنها ازطریق ایجاد مهدکودك وتأسیساتی که بار سنگین خانه‌داری را ازدوش زن بردارد ممکن مـی گردید. جبران چنین کمبودی برای کارفرما به‌هیچ‌روی مقرون به‌صرفه نبود. و این یکی از عللی است که شرکت فعال وهمه‌جانبه‌ی زن درتولید اجتماعی را علیرغم جنبه‌های متعدد مثبت بالا درنظام اقتصادی کار و سرمایه غیرممکن می‌ساخت. دربخش‌های‌آینده ازجنبه‌های دیگر، درزمینه‌ی علل فرعی ماندن نقش زن در روند تولید اجتماعی و عدم رشد لازم نقش اقتصادی او سخن خواهیم گفت.

با توسعه‌ی اولین اثرات انقلاب صنعتی‌درقاره‌ی اروپا وایجاد

زمینه‌ی دوری زنان از خانه‌نشینی و امکان دستیابی آنـان بـه استقلال اقتصادی ، موج اعتراضات زنان علیه نابرابری‌های تحمیلی برخاست ونهضت‌هایی درغالب کشورهای این‌قاره پدیدآمد.

در انقلاب فرانسه و انقلاب فـوریه‌ی ۱۸۴۸ میلادی ، زنـان فرانسوی خواستار دگرگونی‌های گسترده‌ای در اوضاع حقوقی خود شدند. درهمین سال‌ها درانگلستان وآلـمان جنبش‌هایی بـرای احقاق حقوق زنان به‌وجودآمد. درسال ۱۸۴۸ میلادی طرفداران حقوق زن در امریکای شمالی طی اعلامیه‌ای دادن حق رأی به زنـان را پیشنهاد کردند . مجموعه‌ی این مبارزات طی سالیان دراز اگـرچه خالی از نتیجه نبوده وزنان‌را از وضع اسف‌انگیز گذشته نجات بخشید ، اما بورژوازی حاکم براین کشورها به‌مقتضای ماهیت خود ، مانع ازآن گردید تا رهایی بنیادی زنان ایـن کشورها از قید زنجیرهـای کهن ـ آن‌طور که می‌بایست ـ ممکن گردد.

آن‌طور که مسئله‌ی نابرابری زن‌ومرد هنوزهم ازمسایل‌عدیده‌ی جوامع غربی است. در حال حاضر زنان این کشورها در هیچ یك از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی واجتماعی بامردان برابری نمی‌کنند . در سال‌های اخیر یك خانم جامعه‌شناس فرانسوی بـه‌نام «اولین سولرو» درزمینه‌ی تفاوت دستمزد زن ومرد درکشورهای صنعتی غربی وژاپن تحقیقاتی کـرده و نسبت دستمزد زنان به‌مردان را به شرح زیر اعلام کرده است:

فرانسه ۱۷/۱ درصد

سوئد ۳۴ «

اتریش	۳۰/۳	»
آلمان‌فدرال	۳۱/۳	»
امریکا	۴۱/۰	»
ژاپن	۵۰	»
ایتالیا	۱۶–۲۰	»

در زمینه‌ی آموزش نیز وضع زنان نسبت به مـردان به مراتب نامساعدتراست. همچنین امکانات زنان درپیمودن مدارج ترقی‌واحراز مشاغل‌بالا بسیارمحدود است. جدول زیرکه درسال ۱۹۷۲ تنظیم‌شده است نسبت نمایندگان زن به‌مرد را درمجالس قانونگذاری‌کشورهای صنعتی‌غرب نشان‌داده و گواه خوبی براین مدعاست :

سوئد	۱۴ درصد	
آلمان‌فدرال	۵/۸	»
انگلستان	۴/۱	»
امریکا	۲/۸	»

درکشورهای صنعتی غربی زنان هنوزآماج استثماردوگانه‌اند. آنان درخانه به‌عنوان همسر ومادر ودرجامعه به‌مثابه نیروهای‌ارزان‌کار مورد ستم قرار می‌گیرند. دراین‌گونه کشورها سخن برسرآن نیست که زنان عملا نقش مؤثری در تکامل تاریخی و اجتماعی سرزمین‌های خود داشته باشند، بلکه مساعی دولت‌هاهمواره دراین جهت است‌که بخشی اززنان ــ برحسب نیاز و مصالح بازارکار ــ به‌عنوان نیروی‌کار ارزان درروند تولید به‌کارگرفته شوند.

زن از نظرگاه مذاهب مختلف

اولین روزنه‌های مذاهب شکل‌یافته و مبلغ یکتاپرستی هنگامی به‌وجود آمد که جامعه به‌طبقات متخاصم تقسیم شد و نظام پدرسالاری حکمفرما گردید. بدیهی است که در این نظام، به‌وجود آورندگان، کارگزاران وسازماندهان مذاهب کسانی جز مردان نباشند. و درست است اگر تصور شود که جنس مرد با ارائه‌ی قوانین و نظرات خود زیرهرپوششی ـ ازجمله مذهب ـ موقع‌خودرا دربرابرزن مستحکمتر کرده وبدان شکل قانونی وآسمانی بخشد. خواست استیلاجویی‌مرد نسبت به‌زن درهمه‌ی مذاهب بزرگ منعکس است.

۳۵قرن پیش بنیانگزاران دیانت «یهود» ادعا می‌کردند که زن از دنده‌ی چپ‌آدم خلق شده‌است. متعاقب این‌ادعا چنین تفسیرمی‌شد که چون زن ازمرد به‌وجودآمده است، فاقد وجودی مستقل بوده و باید همواره تابع وفرمانبردار مرد باشد. آیات متعددی در زمینه‌ی رابطه‌ی زن ومرد دراین مذهب، یهودیان را برآن می‌داشته است که زن را موجودی پست وموجب بدبختی وتیره‌روزی نوع‌بشر انگاشته وبه‌او بانظرنفرت بنگرند. عبادت زن دراین آیین تنها نیمی از ارزش

عبادت مرد را دارا بوده ونذر ودعای وی بدون اجازه‌ی شوهر یاپدر بی‌اثر تلقی می گردید . ارزش هرزن در بین طبقات حـاکم یهود تنها کمی برتر ازارزش یك کنیز بوده است . تعدد زوجات ، ربـودن و خریدن دختران به‌خوبی رایج بوده است. پاکسازی محل زایمان پس ازتولد نـوزاد دختر به‌منظور دورساختن ارواح خبیثه ازآن محل از جمله رسوم مذهبی یهودیان بوده است . مـردان یهود هنوز در نماز صبحگاهیشان به درگاه خدا شکر می گذارند کـه : «مرا زن نیافریده است» ، درحالی که درهمین نماز زنان یهود می‌خوانند : « ... که مرا بنا به‌خواست خودش آفریده است»!

«پلاتون» شاگرد «سقراط» وفیلسوف یونانی کـه چهارصدسال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است ، به‌خاطر هشت موهبتی کـه به وی ارزانی شده بـه درگاه خدایان شکر می گذارد . وی به‌عنوان اولین موهبت، این نکته را عنوان می کند که نه‌آزاد، ونه به‌عنوان برده خلق شده است. ودومین موهبت آن که نه‌زن بلکه مردآفریده شده است.

در‌حقیقت اختلاف درجایگاه دوجنس شدیدتر ازآنچه درتفکر «پلاتون» و دعای صبحگاهی یهودیان منعکس است، نمی‌تواند به‌بیان آید. درروابط تولیدی ابتدایی وشیوه‌ی تفکر کهن ، مرد انسان اصلی و راستین است . چنین شیوه‌ی تفکری طبعاً حتی اثرات خود را در زبان‌ها نیزنهاده است؛ به‌طوری که مثلا در زبان‌های انگلیسی وفرانسه برای واژه‌های مرد وانسان یك کلمه‌ی واحد وجـود دارد و همچنین درزبان فارسی واژه‌ی «آدم» درمقابل «حوا» مفهوم مرد و در عین‌حال انسان را می‌رساند .

مصادف باظهور یهود، دین «برهما» در خاوردور تولد یافت؛ آیینی که بعدها اکثریت هندیان بدان گرویدند. قوانین این آیین نیز تحت تأثیر روابط اقتصادی حاکم زمان خود برای زن ارزش لازم‌را قایل نگردید. زن وابسته به‌مرد ودرسطح یك‌کالا خریدوفروش می‌شد. این دیانت زن را به‌درجه‌ای از بی‌ارزشی رساند کـه او را حتی فاقد روح قلمداد می‌کرد. این طرزتفکر آن اندازه شدید بود کـه زنان به هنگام مرگ شوهرانشان، خود را با جسدآنان می‌سوزاندند وچنین اقدامی جزء افتخارات زندگی‌آنان منظور می‌شد.

«بودیسم» بین قـرن هـای ششم و پنجم قبل از میلاد مسیح در سرزمین هند به‌وجودآمد. این‌آیین عجز توده‌های مردم را منعکس و تثبیت‌کرد ومبلغ ایده‌ی غم ورنج به عنوان اصل هرگونه موجودیت گردید. این مذهب‌که در قرن چهارم میلادی دین رسمی مـردم چین گردید، زن‌را موجودی شریر می‌شمرد که مسبب فساد مردان می‌شود. شدت ستم وارده برزن به‌حدی بود که حتی عبادتش نیز بدون‌اجازه‌ی مرد مورد قبول واقع نمی‌گشت. امـروزه مرکز بودیسم‌کشور ژاپن است. زنان دراین‌کشور با وجود رشد سریع ابـزار تولید و صنعتی شدن‌کمپرادوری ـ نه مستقل ـ هنوزهم خودرا بنده و برده‌ی بیچون وچرای مردان تلقی می‌کنند.

دیانت «زرتشت»که ظهور آن دقیقاً روشن نبوده و به ۲۰۰۰ تا ۶۰۰ سال قبل ازمیلاد مسیح نسبت داده می‌شود، برای زن حقوق و ارزش‌هایی قایل گردید. از جمله زن امکان آن را یـافت که با روی گشاده وباکمال‌آزادگی دراجتماع رفت‌وآمد کند، به‌وکالت از سوی

شوهر، به‌کاراو رسیدگی کند وهمچنین صاحب ملك و زمین گـردد . اما این‌مذهب نیزهمین که تحت کنترل طبقات حاکم زمان خوددرآمد، تماماً درجهت تأمین منافع آنان قرار گرفته واثر چندانی به‌بهبود وضع زنان نبخشید. دراین‌آیین تعدد زوجات مرسوم بوده وازدواج وتولید مثل لازم واجباری به‌شمار می‌آمده است .

پانزده قرن پس ازظهور یهود درمرحله‌ی بحران جامعه‌ی برده داری روم، مسیحیت به‌عنوان مذهب ستمکشان این‌جامعه پابه‌عرصه‌ی وجود نهاد . این مذهب عناصر تجدیدنظر یافته‌ی مذاهب‌کهن و بـه خصوص دین یهود را در خود داشت . مسیحیت رفته رفته بـه عنوان وسیله‌ای در خدمت طبقات بهره‌کش قرار گرفت ؛ به‌طوری‌که چهار قرن‌پس ازعیسی‌مسیح به‌مذهب حاکم بدل گردید. اما این‌آیین اگرچه موجودیت زن را به‌شدت‌گذشته نفی نمی‌کرد، مـوقع مناسبتری هم برای زن نوید نمی‌داد؛ چه باتوجه به‌روابط تولیدی که مسیحیت‌درآن متولد شده بود ، انتظاری هـم جز این نمی‌رفت. در «انجیل» نیز بنا به‌تقلید ازادیان ماقبل خودآمده است‌که زن ازمرد خلق شده ودرنتیجه باید تابع او باشد . دراین‌کتاب زن جنس پلیدی معرفی می‌شود کـه سبب بدبختی و بـرهم‌زدن نظم جهان گـردیده و مانع ورود آدمیان به‌بهشت می‌شود . در دوران اقتدارکلیسای مسیحی برجامعه همچنین زمانی صحبت ازاین بودکه زن اصولا فاقد روح بوده وموجودی بین انسان وحیوان است.آیین مسیح با حفظ نقش ریاست و سلطه‌جویی مرد برخانواده برای ازدواج ارزش بسیاری قایل شده و خواستارآن است‌که به‌زنان درخانه بیشترمحبت شود. حق جدایی را در ازدواج

از زن ومرد سلب کرده وآن را موکول به‌مرگ یکی از طرفین کرده است.

اسلام به‌مثابه یك جنبش ضدبرده‌داری، تسکین دهنده‌ی وضع اعراب بادیه‌نشین، گله‌داران صحرا گرد و گروه‌هایی بود که به صورت پراکنده درعربستان به‌کار فلاحت ودامداری اشتغال داشتند. قوانین این آیین درباره‌ی زنان نسبت به اغلب ادیان ماقبل خود پیشروتر است. زنان گرچه از نظر حقوقی از وضع رقت بار گذشته خارج می‌شوند، اما هیچ گاه به برابری حقوق با مردان دست نمی‌یابند. چه روابط خاص تولیدی که اسلام ازبطن آن تولدیافت، نمی‌توانست چنین امری را ممکن سازد. باوجود امتیازاتی که درقرآن به زن داده شده، تصریح گردیده است که خلقت زن و مرد یکی نیست و زن برای تسکین خاطر مرد خلق شده است. حقوق زنان در بسیاری از شئون با مردان قابل قیاس نیست. مثلا آنان ازحق وکالت، قضاوت، طلاق وریاست خانواده به‌دور مانده‌اند. ازسوی پیامبراسلام درمورد رعایت حال زنان به‌مردان سفارش‌های زیادی شده است. درعین‌حال امکان برخورداری مرد از چهارزن عقدی و به هرتعداد زن به‌صورت متعه یاکنیز، مبین نابرابری حقوق زن ومرد دراین‌آیین است.

برای روشنتر شدن وضع زن و نسبت او با مرد از نظرگاه دیانت اسلام چندآیه ازقرآن درپایین نگاشته می‌شود:

«الرّجال قوّامونَ عَلی‌النساء بما فَضّل‌الله بعضَهم علی بعض و بماانفقوامن اموالهم.»
(مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است بواسطهٔ برتری که خدا بعضی را بربعضی مقرر داشته، و هم بواسطهٔ آنکه مردان از مال خود باید به‌زنان نفقه دهند.) [سورهٔ نساء، آیهٔ ۳۸]
«وللرّجال علیهنّ درجةٌ (مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود.) [سورهٔ بقره،

«واللّاتی تخافون نُشوزَهن فَعظُوهُنّ واهجروهُنّ فی المضاجع و اضربوهُنّ فان اَطَعنکُم فلا تبغواعلیهنّ سبیلا » (و زنانی که ازمخالفت ونافرمانی‌آنها بیمنا کید، باید نخست آنان را موعظه کنید. اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنها دوری‌گزینید. باز اگر مطیع نشدند، آنها را به‌زدن تنبیه کنید. اگر اطاعت کردند، دیگر به آنها حق هیچگونه ستم ندارید...) [سورهٔ نساء آیهٔ ۳۸]. ۱

گذار ازمذهبی به‌مذهب دیگر در تاریخ در رابطه‌ی نزدیك با پیشرفت فرهنگ مادی و معنوی ملت‌ها بوده است . اغلب این ادیان با وجود دارا بودن جهات مترقی فکری نسبت به زمان خود به مرور به‌صورت وسیله‌ای در دست طبقات حاکم درآمده‌اند . ایــن طبقات مذهب را برای تثبیت موقع خویش به‌کار گرفته وازاین‌طریق ازایجاد تحرك در توده‌های مردم جلو گیری کرده‌اند . درچنین شرایطی بدیهی است که دگر گونی شرایط ناهنجار زندگی زنان در نظام پدرسالاری ازعهده‌ی ادیان خارج بوده باشد.

۱ــ ص۶۴۲. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی. امیرکبیر، جلد سوم.

نظری به موقعیت زن در تاریخ ایران

۱. قبل ازاسلام

به‌طور کلی درباره‌ی زن وحدود فعالیت‌های‌اقتصادی‌واجتماعی او درتاریخ ایران اطلاعات چندانی دردست نیست . اما آنچه مسلم است این‌که وضع زن در گذشته‌ی سرزمین ما ـ درنظام‌های تیره‌ای، برده‌داری، فئودالی واشکال میانی‌آن‌ها ـ از سایر نقاط جهان مستثنی نبوده است . قانونمندی‌های عام اقتصادی ـ اجتماعی درمورد طبقات اجتماعی ونقش زنان دروطن ما نیز به‌خوبی صدق می‌کند. در ایران هم به‌زنان همان ستمی روا شده است که به‌همجنسانشان درسایرنقاط کره‌ی خاك. درحالی‌که فقر وتنگدستی در طبقات اکثریت محروم ، زن را وادار می‌کرد که دوشادوش مرد نیروی کار خـود را در جهت مبارزه با بیچیزی قراردهد، زندرطبقات بالا بازیچه‌ی خودکامگی‌های مردانه قرارمی‌گرفت وهرآنچه ممکن بود نسبت به وی روا می‌شد . فشار و زیاده‌روی ناشی ازغرور برخاسته ازقدرت وثروت در طبقات حاکم، زن را نیزوسیله‌ای برای پیشبرد مقاصد ضدمردمی قرارمی‌داد.

زن دربین این طبقات به موجودی تهی‌مغز بدل شده بود که به مثابه یك وسیله، به‌اشکال گوناگون و بیچون وچرا در خدمت هوسرانی‌ها قرار داشت.

در دوران هخامنشی بنیادهای شیوه‌ی تولید فئودالی رفته رفته پی‌ریزی می‌شد. درهمین دوران دریونان‌برده‌داری شکل‌یافته‌حکمفرما بوده است. در زمان‌کورش هخامنشی در بخشی از قبایل کوچ‌نشین آسیای میانه نظام قبیله‌ای مادر سالاری حاکم بوده است. بنا به‌نظر «ویل دورانت» پس ازداریوش هخامنشی مقام زن به‌خصوص در میان طبقات توانگر تنزل یافته و زنان رفته رفته گوشه نشین می‌گردند. مسئله‌ی پرده پوشی از همان ابتدا دربین طبقات حاکم شکل گرفته و شدت می‌یابد. درعین‌حال زنان توده‌ی فرودست به‌علت نیاز به کار و کوشش بی‌امان از گوشه‌نشینی و پرده‌پوشی دور می‌مانند. مثلا حرفه ووظیفه‌ی زنان‌کنیز که رسیدگی و پذیرایی از مهمانان صاحبان خود بوده پرده‌پوشی‌را ایجاب نمی‌کرد؛ وبه‌طور کلی برای اینان‌انگیزه‌ای برای این‌کار وجود نداشت.

نظم حاکم دراین دوران به‌زن طبقات بالا حکم می‌کرد که در خانه‌بنشیند وبه‌کنترل واداره‌ی فعالیت‌های خدمتکاران خانگی‌بپردازد. زن وابسته به‌این طبقات حتی اجازه‌ی‌آن را نداشت‌که به تنهایی از خانه‌ی خود بیرون‌آید؛ جز با تخت روان.

آن‌طور که ازمذهب زرتشت وادبیات «مزدیسنا» قابل برداشت است، درایران‌باستان زنان طبقات مرفه در ردیف اشیاء و وسایلی مثل غذا وبستر واسب قرارداشته وصرفاً برای رفع نیاز ولذت به‌کار گرفته

می‌شدند . دراین دوران تعدادکنیزکان حرم شاه در حدود تعداد روزهای سال بوده است. واین بدان علت بوده که ـ جز در مورد زنان بسیارزیبا ـ همخوابگی هر کنیز باشاهنشاه بیش ازیك‌بار درسال امکان‌پذیر نبود. دراختیار گرفتن کنیزکان امری ضروری وجزوتجملات زندگی طبقات مرفه بوده‌است. زاییدن فرزند پسرمورد توجهٔحاکمین هخامنشی بوده است. چه پسران ضمن کار برای پدران خویش ـ که درحد نهایی درخدمت حاکمین قرارمی‌گرفت ـ نیرویی بودند که در جنگ‌ها در خدمت آنان درمی‌آمدند . درست به همین علت بوده که شاهنشاه همه‌ساله برای پدرانی با پسران زیاد هدایایی مقرر می‌داشته است . نظام اجتماعی حاکم بـه‌گونه های مختلف داشتن زن مطیع و فرمانبردار را تبلیغ می‌کرده است. طبقات حاکم در حالی‌کـه خود آزادی اختیار زنان متعدد را داشته و مجاز بودند با هر تعدادکنیزکی که بخواهندهمخوابه‌گردند،جوانان‌را ازبرقراری روابط«غیرقانونی» برحذر می‌داشتند. زنان درصورت همخوابگی با غیرشوهران خود، با مجازات‌های سنگین ـ حتی مرگ ـ مواجه می‌شدند.

درایران باستان ازدواج باکسانی‌کـه طبق معیارهای اجتماعی کنونی ما «محارم» نامیده می‌شوند ـ به‌خصوص دربین طبقات‌حاکم‌ـ معمول بوده است . این بدان معنا است‌که انتخاب همسر محدوده‌ی نسبتاً گسترده‌ای داشته است. به‌طوری‌که امکان ازدواج میان‌خواهران وبرادران ، مادران و پسران یا پدران و دختران وجود داشته است . چنین امری نه‌تنها درایـران بلکه بین سایر ملتها به‌خصوص ملل شرق نزدیك، در دوران برده‌داری امری رایج بوده است. به عنوان نمونه

مطلب زیررا ازکتاب تاریخ‌ماد اثردیاکونوف، ترجمه‌ی کریم کشاورز صفحه‌ی ۷۶۸ عیناً نقل می‌کنیم :

کمبوجیه‌ی دوم خواهر خویش یعنی «آتوسا» دختر کورش را به‌زنی گرفته بود و پس از او پی درپی، نخست بردیای دروغین و پس از سقوط او داریوش اول (که در عین حال «پارمیدا» دختر بردیا را به زنی داشت)، باآتوسای یاد شده ازدواج کردند. خشایارشا پسر داریوش بدان سبب پادشاه شد که فرزند آتوسا بود، وحال‌آن‌که داریوش پسرانی بزرگتر از او نیز داشته . داریوش دوم با خواهر خود «پاریساتیدا» ازدواج کرده بود ، فرزند ایشان اردشیر دوم پس از مرگ زن او خود با دو دختر خود « آتوسا » و «آمستریدا» ازدواج کرد.

چنان‌که ازمتن بالا به‌روشنی پیداست، ازدواج و همخوابگی با نزدیکان قبل ازاین‌که بخواهد انگیزه‌ای جنسی ، اخلاقی ، مذهبی یا هوی و هوسی داشته باشد ، امری اقتصادی ـ سیاسی بوده است . معیارهای مربوط به‌همزیستی زن ومرد پیش‌ازآن‌که مهراخلاق‌ومذهب برپیشانیشان کوبیده شود، بنا به‌انگیزه‌های مربوط به ساخت اجتماعی که خود زاده‌ی روابط تولیدی خاص هر جامعه هست به‌وجود آمده وشکل می‌گیرند. روابط تولید نیمه فئودالی ـ نیمه برده‌داری دوران هخامنشی و ساخت اجتماعیش ایجاب می‌کرد که به علل قراردادهای

مربوط به‌توارث ـ چه ازنظر ثروت وچه انتقال قدرت ناشی ازآن ـ کمبوجیه با خواهرخویش ازدواج کند. اگر چنین مسئله‌ای درطبقات محروم جامعه‌ی هخامنشی کمتر دیده می‌شود بدین خاطر است که ثروت و ـ براساس آن ـ قدرتی دربین آنان وجود نداشت که لازم به انتقال ازشخصی به‌شخص دیگر باشد. واگرچه قراردادهای مربوط به توارث که ساخته وپرداخته‌ی طبقات مسلط است درمورد توده‌ی مردم نیزصدق می‌کند، اما دربسیاری ازمواردکاربرد خودرا ازدست می‌دهد. زیرا پایه‌ی مادی ازقوه به‌فعل درآمدن چنین قراردادهایی نزد توده‌ی مردم مؤجود نیست.

چنان‌که مشاهده می‌شود بنابه‌تغییر اجتنابناپذیر شیوه‌ی تولید، روابط اجتماعی انسان‌ها دایماً درحال تغییر وتحول است؛ درنتیجه، مسایل مربوط به همزیستی زن و مرد نیز به‌مثابه بخشی از این روابط اجتماعی هیچ‌گاه ثابت نمانده ودگرگون می‌شود. اگرچه درجوامع مختلف همواره نیروهای عینی وذهنی‌ای وجود داردکه این تغییرات راکندکرده و وقوعشان‌را به‌عقب می‌اندازد.

تعدد زوجات و زناشویی بـا «محارم» نه تنها در میان ایرانیان بلکه بین اکثر ملل کهن ـ از مصریان گـرفته تا یهودیان و اعـراب و رومیان ـ تحت تأثیرنظام‌های برده‌داری وفئودالی وجود داشته است.

همان طور که در قسمت‌های پیشین ضمن بررسی‌های مختصر تاریخی عنوان شد، در تاریخ جهـانی همزیستی زن و مرد منابـع و مطالعات و مثال‌های بیشمار و جالبی وجود داردکه به‌خوبی روشنگر این حقیقت‌اندکه اصولاًنفس ازدواج،چگونگی، حدود وانتظارات آن

همیشه مبنایی اقتصادی داشته‌است. این مسئله هنگامی آغاز می‌شود که بادرهم‌ریختن نظام اجتماعی مادرشاهی امکان ادامه‌ی همزیستی زن و مرد برمبنای علاقه وعشق وخواست طبیعی ازبین می‌رود.

این بسیار مهم است که قادر باشیم روابط زن ومرد را نه از زاویه‌ی اخلاقی، «ناموسی» ـ که خود زاییده‌ی روابط خاص‌اقتصادی اجتماعی بوده و صرفاً قراردادی است ـ بلکه برپایه‌ی مفاهیم و ریشه‌های تاریخی‌ـ‌اقتصادی‌آن ارزیابی کنیم. تنها در چنین صورتی است که درخواهیم یافت آنچه هست چرا هست؟ و آنچه باید تغییر کند ـ و چه بخواهیم چه نخواهیم نیز تغییر خواهد‌کرد ـ چرا؟ تنها چنین راه شناخت واقعیات وپدیده‌های اجتماعی ـ تاریخی است که درعصرتجلی قانونمندی‌های علمی پیش‌پایمان قراردارد.

در **دوران اشکانیان** نیز ـ که شیوه‌ی فئودالی تولید برآن حاکم بود ـ تعدد زوجات مسئله‌ای در جهت سرکوبی و اسارت بیشتر زن به‌خدمت طبقات مرفه وحاکم درمی‌آید. درمیان زنان متعدد یك مرد، همیشه یکی به‌صورت عقدی وزنان دیگر به‌شکل غیرعقدی بوده‌اند. درحالی‌که زن عقدی از حقوق مختصری برخورداری داشته، زنان دیگر فاقد هرگونه حقوقی بوده‌اند. ازدواج با «محارم» بین طبقات حاکم اشکانی نیز به‌خوبی رواج داشته‌است. به‌طورکلی زنان دراین دوران نقش و مقام بسیار پستی نسبت به مردان داشته‌اند. در معماری مخصوص کاخ‌های پادشاهان اشکانی و همین طور خانه‌های طبقات متمکن، برای زنان اتاق‌ها و فضاهای مجزایی درنظر گرفته می‌شده است. این موضوع را دلیلی بر انزوای کامل زنان وابسته به طبقات

مرفه دراین دوره می‌توان دانست. از داستان‌ها و حکایات مربوط به این‌دوره به‌خوبی می‌توان به‌محرومیت‌های‌جنسی زنان ومردان توده‌ی مردم و همچنین روابط مخفیانه‌ی زنان طبقات مرفه با سایر مردان پی‌برد. خوشگذرانی دربین پادشاهان شدیداً رایج، و حرمسراهای آنان مملو اززنان بیکاره بوده‌است. زنان وسیله‌ای برای بیبندوباری‌ها وکامجویی‌های شاهزادگان و طبقات ممتاز اشکانی بوده‌اند. بیبندو باری‌های بیمار گونه‌ای که تنها درشرایط ستم بیپایان به اکثریت مردم واز آن‌جمله زنان ممکن می گردید.

متأسفانه وسعت اطلاعات ما در زمینه‌ی وضع و موقع زنان دراین دوران‌ها بسیارمحدود است، و این امر هر گونه تحلیل علمی و نتیجه گیری از آن را غیرممکن یا حداقل مشکل می‌سازد. به‌خصوص، اطلاعات موجود اکثراً بازگو کننده‌ی وضع زنان طبقات حاکم ـ یعنی فئودال‌های بزرگ وبرده‌داران، درباریان وخاندان سلطنتی ـ است. اززندگی زنان توده‌های‌وسیع ومحروم دهقانان وبردگان کمتر سخنی در کتب موجود می‌توان یافت. همان‌قدر می‌توان گفت که ستم طبقاتی به توده‌های مردم آن اندازه شدید بوده است که ستم مردان به‌زنان ـ که خود معلول پیدایش طبقات اجتماعی است ـ را تحت‌الشعاع قرارداده وناچیز جلوه می‌داده است. اما آنچه‌که مسلم و غیرقابل انکار است، نقش پایینتر زن در عرصه‌ی اقتصاد و اجتماع این دوران‌ها است که بخش جداییناپذیر تاریخ جهانی سلطه‌ی مرد برزن ـ درچارچوب اجتماعات پدرسالاری ـ است.

دوره‌ی ساسانیان دوره‌ی دولت‌های زمینداران بزرگ واشراف

بود . دراین مرحله نظام تولیدی فئودالی جـایگزین نظام بـردهداری شده بود . برده فروشی هنوز رواج داشت ، لیك نه بدان مفهوم کـه بـردگان تشکیل دهندهی اصلی نیروهای تـولید بـاشند . بنا بهنظر پروفسور «کریستیان بارتلمه»[1] مؤلف کتاب «زن درحقوق ساسانی» زن دراین امپراتوری فاقد شخصیت حقوقی بـود . تعدد زوجات وجود داشته و هر مرد بنابهبنیهی مالیاش میتوانست زنان متعددی اختیار کند. درحالیکه مردان وابسته بهطبقات مرفه زنان بیشماری دراختیار گرفته وحرمسراهایی بهراه میانداختند ، اکثریت مردم مسکین حتی بهزحمت قادربودهاند ازهمزیستی بایكزن برخوردار گردند . درمیان زنان مربوط به طبقات بالاکه بنا بهموقع طبقاتیشان هیچ گـونه نیازی بهشرکت درکار و خلاقیت اجتماعی نداشتهاند ، پـردهپوشی معمول بوده است. درحالیکه زنان طبقات محروم دوشادوش مردان و بدون پرده پوشی به کار توانفرسای کشاورزی و دامداری مـیپرداختهاند. زنان درردیف اکثریت مردان طبقات محروم باوجود شرکتدرتولید اجتماعی از اولیهترین حقوق انسانی بیبهره بـودهاند . در میان زنان متعدد هر مرد وابسته بهطبقات ممتاز یکی موسوم به «پادشازن» بودکه بیشترین حقوق را نسبت بهسایر زنان ـ یعنی چکر زنان ـ داشته و از بالاترین احترام برخوردار بوده است. رسیدگی بهامور داخلی خانه وخانواده ، تربیت کودکان ، سرپرستی سایرزنان و بـردگان خانه از وظایف «پادشازن» بوده است . «چکر زنان» نقش خدمهی «پادشازن»

1— Bartholomae, Chr. Die Frau im Sassanidischen Recht, Heidelberg. 1924.

را داشته و مادام که قادر به‌کار بوده‌اند از مقرری ناچیزی برخوردار می‌شده‌اند . «پادشازن» از نظر اجتماعی می‌بایست همطبقه‌ی شوهر خود باشد؛ درحالی که این مطلب طبعاً درمورد «چکرزنان» صدق نمی کرده است . حق ارث « پادشازن » به‌میزان حـق هریك از پسرانش بـوده درحالی که «چکرزنان» وفرزندان ایشان از هر گونه حق ارثی محروم بوده‌اند. درخانواده وجامعه تنها مرد دارای شخصیت حقوقی بوده و بنابراین ثروت و کنترل آن تنها دراختیار مرد قرارداشته است.

براساس نظر «بارتلمه» در عهد ساسانی شوهر صاحب این حق بود که زن یا زنان خویش را ـ بدون تـوجه به رضایت آنان ـ بنا به مصلحت، دراختیار مردان دیگر قراردهد؛ درست همان گونه که امکان عاریت دادن شیئی ازطرف او به دیگران وجـود داشت . درصورت بچه‌دار شدن زن ازشوهر موقتی، فرزند او به شوهر اصلی می‌رسید . شوهر موقت عهده‌دار امـرار معاش و رفع دیگر نیازهای زن بود . می‌توان‌چنین‌تصور کرد که این گونه ازدواج که به«ازدواج‌استقراضی» مرسوم بود در میان طبقه‌ی دوم از تقسیمات طبقاتـی عهد ساسانی ـ یعنی بـازرگانان و پیشه‌وران ـ معمول بـوده است ؛ چه ، طبقه‌ی اشراف از دست زدن به‌آن بی‌نیاز بوده‌اند. راندن وفروش فرزندان به‌عنوان برده ازجمله حقوق پدران وشوهران بوده است . ازدواج با نزدیکان ـ خواهر ومادر وپدر وبرادر ـ به‌ویژه درخاندان‌های سلطنتی واشراف ساسانی نیز وجود داشته است و دلیل آن هم حفظ میراث ، عدم تداخل طبقات دریکدیگر یا کاست و«پاکی خون» بوده است.

در طبقات توانگر ساسانی به‌گـونه‌ای از روابط آزاد جنسی

برمی‌خوریم . این طبقات ، کودکان حاصل از این روابط را ـ ظاهراً به‌منظور سرپوش گذاشتن ـ «پیك خدایان» مـی‌خواندند . در ارتباط با این مطلب بنا به‌اظهار موبدی که انـوشیروان از او کسب مصلحت می‌کند، دراثر آمیزش‌مردان مختلف بایك‌زن‌ـ که ملکه نیزنمی‌توانست ازآن مستثنی باشد ـ تعیین جانشین واقعی شاه غیرممکن مـی‌شد . متأسفانه منابع دقیقتری درمورد این‌گونه ازدواج‌ها دردوران ساسانی وجود ندارد و مشکل مـی‌توان گفت که ریشه و انگیزه‌ی این روابط چیزی جز برخاسته ازنظام‌کاست اجتماعی این دوره بوده است .

تعداد زنان درحرم خسرو ـ پادشاه ساسانی ـ به چندین هزار می‌رسید؛ و هرگاه زنان حرم تازگی خود را برای شاهنشاه از دست می‌دادند، وی با نوشتن نامه‌ای به‌فرمانروایان مشخصات زنان دلخواه خویش را توضیح می‌داده تا آنان ازگوشه وکنار مملکت زنانی را مطابق درخواست‌های اوجمعآوری کرده وبه تجدیدنفرات‌حرمسرایش پردازند .

«بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه‌ی عشق و محبت مرد باشد؛ اما ازحیث اندام وهیئت، نیکوترین زنان کسی است که بالایی میانه وسینه‌ای فراخ وسری سرین و گردنی خوش‌ساخت و پاهایی خرد و کمری باریك وکف‌پایی مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم واستوار دارد . باید که پستانش چون به ، و ناخنش چون برف سفید و رنگش سرخ چون انار و چشمش

بادامی ونرم، مانند کرك بره و ابروانش چون کمان و
مرواریدهایش (یعنی دندانهایش) سفید و ظریف و
گیسوانش دراز وسیاه ومایل بهسرخی باشد و هرگز
گستاخ سخن نراند ......[۱]»

سطور بالا بردگی و شیئی گونه بودن زن را درانظار طبقات حاکم ساسانی به خوبی بیان میکند و در عینحال منعکس کنندهی فساد رایج بین حاکمین و طبقات مرفه این دوره است که زن را تنها وسیلهای رختخوابی برای اطفای شهوت میداند وبس.

الف. قیام مزدك بامدادان و رهایی زن

یکی از پرارجترین و گویاترین رویدادهایی که در تاریخ ایران درزمینهی رهایی طبقات محروم از بهرهکشی و در رابطه باآن بیرون آمدن زن از زیریوغ طبقات حاکم رخ داده است، قیام مزدك است. این قیام هنگامی به وقوع میپیوندد که ستم بیپایان طبقات حاکم ساسانی برتودههای وسیع مردم بهاوج خود رسیده است. مزدکیان مردمی بودند علیه استقرار تابعیت فئودالی و ناسازگار با هرگونه ستم طبقاتی. چنانکه در صفحات پیشین عنوان شد، تعدد زوجات، ازدواج با نزدیکان، داشتن حرمسراهای بزرگ و خوشگذرانیها و عشرتطلبیها دربین طبقات توانگرساسانی بهوفور وجود داشتهاست. ظلم هرچه بیشتر بهاکثریت زنان، جزیی جداییناپذیر از نظام دولت

۱. ص۶۶۵. تاریخاجتماعیایران. مرتضیراوندی. جلداول. امیرکبیر

زمینداران بزرگ واشراف ساسانی بـوده است . ارزش زن به مثابه نیمی ازجمعیت جامعه‌ی ساسانی ـ همان زنی که زمانی خود برجهان سالاری می کرده ـ تا این درجه نزول یافت کـه ستمگران این دوره وی را فاقد هرگونه حقوقی دانسته واورا تا سطح اشیاء نزول دادند.

باوجود همه‌ی این عوامل ، این تصورکـه زنان طبقات بیچیز روستا وشهر در معرض تجاوزات طبقات بالا بوده و گرسنگی جنسی ازجمله مسایل آنان بوده باشد ساده به نظر می‌رسد .

درچنین شرایطی است که مزدك درپیشاپیش مـردم بی‌سامان ، پرچم مبارزه برمی‌افرازد وبا شعار برابری وبرادری، فرمان‌تقسیم مال و زن را به‌میان مردم می‌برد. همو ازمردم گرسنه می‌خواهد تا گندم‌ها را ازانبارهای‌ستمگران بیرون کشند وزمین‌ها را بین خود تقسیم کنند. اومی‌خواهد که مال و زمین و زن از انحصار اقلیت حاکم بیرون آید وبه‌طور مساوی بین همه تقسیم گردد. بنا به‌خواست مزدك زنان زیادی می‌بایست ازچنگ دولتمندان خارج گشته و در اختیار مردان محروم قرار گیرد. مطرح شدن مسئله‌ی اشتراك زن درآیین مزدك جعل‌فاحش تاریخی‌است ومبین این‌است که طبقات فرودست جامعه فاقد امکانات مادی زناشویی بوده و زن به عنوان وسیله‌ی کامجویـی در شرایطی تعدی‌بارتر ازهمیشه می‌زیسته است. آنچه مسلم‌است، مزدك خواستار سرنگونی حرمسراها ، لغو تعدد زوجات و دگرگونی سایر قرارداد-های تجملی زناشویی بوده است .

نکته‌ی جالب‌توجه این که پس‌ازسرکوبی خونین جنبش مزدك و نابودی به‌قولی صد هزارنفر و به‌قولی دیگر هشتاد هزار نفر انسان

مزدکی به‌اراده‌ی‌حکومت اشرافی ساسانی وبه‌سرکردگی انوشیروان «خرمك» زن مزدك از تیسفون به ری گریخته و در آنجا سرکردگـی نهضت مزدکی را به عهده می گیرد . افکار بلند مـزدك و اثـرات آن همواره همچون نگینی درتاریخ مبارزات مردم ایران وبین‌النهرین و عربستان درخشیده است وهنوز هم درشمار افتخارات بزرگ تاریخ بشر محسوب می‌شود ؛ به گونه‌ای کـه تنها مطالعه‌ی فهرست عنوان رسالات و کتاب‌هایی راکه محققین بزرگ درمورد او و نهضت وی نگاشته‌اند ـ وهم‌اکنون درکتابخانه‌ی «بریتیش‌میوزیوم»[1] لندن وجود دارد ـ يك ماه وقت می‌طلبد .

۲. بعد ازاسلام

در تاریخ ایران پس از تسلط اسلام نیزکمترنامی از زنان ـ که تشکیل دهنده‌ی نیمی از جمعیت کشور بودند ـ به‌میان آمده است تا در پرتو آن بتوان به‌تحلیلی‌جامع و همه جانبه دست زد . درعین‌حال همین گمنامی خود می‌تواند به‌حساب خنثی بودن وغیرفعال بودن‌زنان در روند تکامل اجتماعی گذاشته شود. مختصریادی که درتاریخ ایران بعد از اسلام در مورد زنان به میان‌آمده بیشتر مربوط به زنان طبقات حاکم بوده است ؛ وتنها ازطریق داستان‌ها و داوری‌های به جامانده است که می‌توان حدوداً نقش توده‌های وسیع زنان فـرو دست را در تاریخ این دوره‌ی ایران جستجو کرد .

دراین دوران بنا به خصلت‌های روابط تولید فئودالی حاکم و

1— British Museum

ویژگی‌های فرهنگی مربوط به آن، طبقات حاکم ـ که ازانجام هرگونه کار وفعالیت ، تفکر و اندیشه و مسئولیت بهزیستی مردم مبرا بودند ـ عیش وعشرت و خوشگذرانی هـای بیحد و حساب را پیشه‌ی خـود ساخته بودند. دراین میان زنان بهترین وسیله برای غنابخشیدن به این عیش‌ونوش‌های بیمارگونه گردیدند. درجبهه‌ی مقابل ، توده‌ی وسیع رعایا ودهقانان بیچیز قرارداشتند که باکار طاقتفرسا برروی زمین های غصب شده توسط فئودال‌ها، بهره‌وری و عیش و عشرت هرچه بیشتر آنان را تأمین می کردند .

دربخش پیشین گفتیم که درفئودالیسم قرون وسطی وضع زنان چه درشرق وچه درغرب ـ به‌تیره‌ترین حد خود رسیده بود و درحق آنان ظالمانه‌ترین بیعدالتی‌ها اعمال می‌شد.

پس از حمله‌ی اعراب به ایران حجاب ـ کـه ابتدا درانحصار زنان وابسته به‌طبقات حاکم بود ـ به‌میان مردم رخنه کـرد . تعصبات ناموسی درمیان‌آنان تدریجاً شدت یافت؛ تا بدانجا که مردان به‌هنگام شرکت در جنگ ها ترجیح می‌دادند زنان و دختران خود را بکشند تا به دست دشمن نیفتند . هرقدر از آغاز اسلام به این سو مـی‌آییم موقعیت اجتماعی زنان بدتر می گردد . استثمار اقتصادی طبقاتی از یك‌سو وسالاری بیچون وچرای مردان برزنان ازسوی دیگر، زندگی رقتباری برای زنان به بار آورده بود. و این امر ناشی ازآن بود کـه اسلام خود پرورده‌ی تمدن مردسالارانه‌ی شبانی بـوده است ؛ نظام کوچنده وترکه زینبندی‌که جایی برای پیکارزنان باقی نمی گذاشت. فرهنگ فئودالی ازآنان موجوداتی مطیع وفرمانبردار ساخته و آنان

را هرچه شدیدتر به خانه‌نشینی ، پرده‌پوشی و انزوای حاصل ازآن مجبور کرده بود.

تنها در صفحات گیلان و مازندران زنان ازاین یورش به دور مانده و همچنان آزادانه به‌کار و فعالیت خود ادامه می‌دادند . علت این امر آن بود که گیلان ومازندران هیچ گاه تابع نظام شبانی-فئودالی خلفای عرب اسلامی قرار نگرفت ؛ چه شیوه‌ی تولید دراین مناطق جایی برای تمدن شبانی باقی نمی گذاشت. فراوانی آب دراین نواحی اقتضا می کرد که از همه‌ی نیروهای انسانی بهره گرفته شود . زنان این نواحی حتی معمولا بیش ازمردان کار می کردند. درآفتاب تابستان تا زانو در گل ولای فرورفته و به‌انتقال نشای برنج به مزارع و وجین کردن علف‌های هرزه می‌پرداختند. زنان این مناطق حتی در دوران سیاه صفویه و قاجاریه ازانزوایی که در سایر نقاط ایران دامنگیر زنان شده بود محفوظ مانده و بدون حجاب به‌کار و فعالیت های اجتماعی می پرداختند.

به‌همین گونه زنان ایلات ایران به سبب شرکت همه جانبه در فعالیت‌های تولیدی ودردست داشتن اکثرفعالیت‌های اقتصادی نه تنها از وضع اسفناك همجنسان خود درسایر نواحی ایران به‌دور ماندند ، بلکه ازاحترام خاصی درجامعه‌ی ایلاتی برخوردار شدند. دربین آنان از جدایی و انزوایی که همزمان با زندگی زنان در شهرها به‌چشم می‌خورد خبری نبود . معاشرت ها و رقص های دستجمعی آنان با مردان به‌خوبی مؤید این امر است.

میرزاملکم‌خان که درعهد فتحعلیشاه‌قاجار به‌ایران سفر کرده‌بود

ازشجاعت‌وقهرمانی زنان ایلات‌ـ به‌خصوص هنر اسب‌سواری آنان ـ سخن به‌میان آورده است. تعدد زوجات در بین ایلات وجود نداشته وصیغه کردن زن عملی زشت به‌حساب می‌آمده است. تعصبات‌خشك وپوسیده نسبت به زنان دربین آنان چندان جایی را اشغال نمی‌کرد. چنین مناسباتی را درمقیاس ضعیفتری مـی‌توان درمورد زنان توده‌ی محروم شهری که وضع اقتصادیشان اجازه‌ی بیکارگی وخانه‌نشینی را به‌آنان نمی‌داد، تعمیم بخشید. زنان وابسته بـه این طبقات علیرغم همه‌ی دسیسه‌ها و اقدامات ارتجاعی و پوسیده‌ی عصر خود به علت شرایط مادی زندگیشان دوشادوش مردان در فرآیند تولید اجتماعی قرار گرفته وازاین‌طریق امکان زورگویی به‌خودرا تضعیف می‌کردند. نکته‌ی مهم این‌که ایلات نامبرده همین که در روابط تولیدی دیگری ـ مثلا شهری ـ قرار می‌گرفتند، تمام معیارهای مـربوط به ساخت اجتماعی خویش ـ ازجمله مناسبات بین زن ومرد ـ را از دست داده وتحت سلطه‌ی روابط منحط اجتماعی شهرنشینان درمی‌آمدند.

ایجاد حرمسراهـا از جمله لکه‌های ننگی است کـه در جهت خیانت بیحساب به‌جنس زن درمیان طبقات حاکم درفئودالیسم شرق ـ ازجمله ایران ـ رواج داشته است. این طبقات برای ارضای امیال کثیفشان زنان بسیاری را به‌داخل قفسی به‌نام حرم می‌ریختند، وآنان را از جامعه و حقوق مربوط به زندگی اجتماعی جدا مـی‌ساختند و بودجه‌ی هنگفتی از ثروت مملکت را صرف اداره‌ی آنان می‌کردند.

درتاریخ‌ایران زنان ـوبه‌خصوص زنان وابسته به‌طبقات مسلط‌ـ بسیاری اوقات به‌مکاری وحیله‌گری معروف گشته‌اند. این‌حیله‌گری‌ها

در موارد بسیاری در شرایط در گیری های درونـی این طبقات مؤثر افتاده وسبب‌عزل یا مرگ یك صاحب قدرت و روی‌کار آمدن دیگری گشته است . این گونه زنان همچنین برای رهایی از محرومیت ها و فشارهای جنسی ودرعین‌حال ادامه‌ی هوسرانی‌های خویش ، ناگزیر دست به‌حیله‌هایی مخصوص به‌خود می‌زدند.

دراین‌دوران بریدگی زنان مرفهٔ شهری از اجتماع به درجه‌ای بود که فقط هنگام‌حمام‌رفتن، شرکت درجلسات مذهبی یامیهمانی‌های زنانه می‌توانستند درکوچه و بازارها ظاهر شوند ـ آن هـم به‌حدی پوشیده که به‌زحمت قادر بودند جلوی پای خویش را ببینند . آنـان تقریباً تمام مدت عمر خودرا درکنج خانه تلف می‌کردند . از جمله سرگرمی‌هایشان برگذاری میهمانی‌های زنانه‌بود که به‌تعریف‌اراجیف و مطرح کردن مسایل خرافی ـ مثل جادوگری و کف بینی ـ پرداخته وجواهرات‌آویزان‌کرده بـرخود ودرنهایت بچه‌ها و شوهرانشان را به‌رخ می‌کشیدند .

وضع زنان طبقات محروم اکثریت، گونه‌ای دیگرداشت. آنان برای فـرار از گرسنگی ناچار به همکاری با شوهران خـود بودند . ضمن‌کارهای مربوط به‌داخل خانه ، بـافتن و رشتن پشم ونخ ، پختن نان، تهیه‌ی لبنیات وغیره به‌عهده‌ی‌آنان بود. زنان وابسته به‌این‌طبقات بنا به‌نوع تولیدات منطقه‌ای زیستی خویش در کارگاه‌های خانوادگی به‌بافتن دستمال ، جوراب ، سبد ، قالی و امثال این‌ها می‌پرداختند ، وازاین‌طریق به‌اقتصاد بیجان خانواده کمك می‌کردند .

درتاریخ ایران ـ چه قبل وچه بعدازاسلام ـ اتفاق افتاده است

که زنان وابسته به طبقات حاکم مصدر کارهای بـزرگی شده و حتی به پادشاهی رسیده‌اند. این‌مسئله جنبه‌ای صرفاً استثنایی داشته وازنظر تقسیم کار اجتماعی و جنسی حایز اهمیت چندانـی نبوده است. لذا ازبحث درباره‌ی‌آن خودداری می‌کنیم.

زنان درعهد مغول به‌مقتضای شیوه‌ی تولید شبانـی و تقسیم کار حاصل ازآن، درکارهای تولیدی ـ اجتماعی شرکت فعالـی داشته و به‌اعتبارآن ازارزش ومنزلت بیشتری برخوردار بوده‌اند. درحالی‌که فعالیت مردان بیشتر درحوزه‌ی عملیات جنگی وساختن وسایل‌مربوط بدان خلاصه مـی‌شد، زنان فعالیت های گسترده‌ای از قبیل: ساخت اشیاء وظروف ابتدایی خانه، نگاهداری گله، پشم چینی، پارچه بافی، شیردوشی، تهیه‌ی لبنیات، دباغی و نمدمالی را به‌عهده داشتند. تحرك حاصل ازکوچ‌نشینی ایجاب می‌کرد که زنان مغول بسیار ورزیـده و قوی بوده ولباس وآرایش بسیارساده وبه‌دور از پیرایه داشته باشند. اما همین‌که بیابانگردان مغول دراثر بالارفتن تولید به‌ثروت و قدرت حاصل ازآن دست یافتند و به شهر نشینی خو کـردند، سادگـی‌های زندگی را ازدست داده وهمانند سایر صاحبان وسایل تولید و ثروت شهری به‌فساد گراییدند. زنان مغول تحت‌تأثیراسلام ازحوزه‌ی‌زندگی و سازندگی اجتماعی عقب نشستند و قدر و منزلت پیشین خـود را به‌تدریج ازدست‌داده ووضعشان روبه‌وخامت گذاشت. دراین‌مرحله‌ی گذار ازترکه زینبندی به شهرنشینی، مغولان تحت تأثیر تمدن‌هـای دیگری چون چین وایران رفته رفته به‌تجمل‌پرستی روکرده و زنانشان همچون وسیله‌ای مطمئن و مناسب در این‌راه درآمدند. حرمسراهای

شاهان وشاهزادگان مغولی مملو از زنان گوناگون عقدی وغیرعقدی، نجیب‌زاده و کنیزشد ، ودستگاهی مستقل با بودجه‌ای جداگانه برای اداره‌ی آنان به‌وجود آمد. به‌عنوان مثال باید گفت که خان مغول پنج زن اصلی و پنجاه زن فرعی داشته است و بـه این تعداد هنوز تعداد بیشماری کنیزان زیبا را هم باید افـزود . درمیان طبقات بالا ، زنان به‌عقدی وغیرعقدی تقسیم می‌شدند که غیرعقدی‌ها خود شامل دودسته بوده‌اند : اول صیغه‌ای‌ها کـه ازنظر درجه بندی بعد از اسرای جنگی قرارداشتند وسپس دختران قبایل فقیر که خرید وفروششان رواج کامل داشته است .

در دوران صفویه زنان طبقات مختلف اجتماعی باشدت بیشتری به میان چهاردیواری خانه‌ها و پشت چادر و روبنده‌ها رانـده شدند . تعصبات کوته‌بینانه‌ی ساخته و پـرداخته‌ی فئودالیسم عهـد صفوی ، شدت بیشتری یافت و به‌انزوا و محرومیت زنان افزود ؛ به‌طوری کـه آنان راکاملا ازکوچه وبازارجمع کرده و به‌درون قفس خانه‌ها راند . حجاب زن و محبوس کردن او در خانه و بـریدنش از جامعه و تمام فعالیت‌های جاری آن و جداکردن او از مردانی که در پهنه‌ی اجتماع به‌کارمی‌پرداختند، دراین دوران شدت ومیزان غیرقابل‌تصوری به‌خود گرفت . در حالی کـه زنان طبقات بـالا همچون اعقاب همطبقه شان بازیچه‌ی دست حاکمین وقت وعمال آنان بودند ، زنان طبقات بیچیز نیز درچارچوب محرومیت‌های طبقاتی مجبور به دور ماندن مطلق از جامعه شدند. برای گشت و گذار زنان دربار صفوی به هنگام اعیاد و جشن‌ها دراماکن عمومی اوقاتی معین شده بود تاآنان به‌دورازمردان

به گردش پردازند.

در چنین ایامی مقرر می‌شد که تمام مردان از کـوچه و بازار مسیر زنان شاهی رانده شوند ، حتی صاحبان دکان ها می‌بایست محل کار خودرا موقتاً به‌نزدیکان مؤنث خود سپرده وآنجا را ترك گویند. هیچ مردی تحت هیچ‌عنوانی‌حق نزدیك‌شدن به اماکن مورداستفاده‌ی زنان نامبرده را نداشت. درچنین مواقعی شاه دستور می‌داد تادرنقاط مختلف شهر جار بزنند و زنان جوان را به این اماکن فرابخوانند . به‌همین ترتیب در روزهای معینی از هفته استفاده از چهارباغ اصفهان درانحصار زنان درباری درمی‌آمد و مأموران بیشماری وظیفه داشتند که از نزدیك شدن مردان به این محل جلوگیری به عمل آورنـد . به هنگام حرکت زنان از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر به وسیله‌ی جار از مردان خواسته می‌شد تا از مسیرهای پیش‌بینی شده دور شوند . طبق دستور شاه هیچ مرد بیگانه‌ای حق دیدن زنان حـرم را نداشت ، در چنین صورتی قتل وی محرزبود. در تاریخ صفوی بسیار اتفاق افتاده است که مردان بینوا جان‌خودرا برسر این تعصبات ابلهانه وننگ‌آور ازدست داده‌اند. ازجمله هنگامی که شاه‌صفی به‌همراه زنانش دریکی ازییلاقات مشغول خوشگذرانی بوده است ، رعیتی بینوا برای دادن عرضحال نزدیك می‌شود ؛ اما دهقان ستمدیده قبل از این کـه توفیق این کاررا بیابد هدف گلوله‌ی شاه قرار گرفته وازپای درمی‌آید ، زنان طبقات اکثریت بیچیز دراین دوره ، گذشته از استثمار اقتصادی هیچ گونه تأمینی برای زندگی ـ به‌دور ازدستبرد طبقات حاکم‌ـنداشتند. کارگزاران مخفی شاه‌صفی ازفرستادن هیچ زن زیبایی به‌دربار دریغ

نمی‌کردند. فرمانروایان وقت زیباترین دختران خود و نزدیکانشان را به‌خدمت شاه می‌فرستادند. شاه تنها یك شب را با این دختران بیگناه به‌صبح رسانده و سپس آنان را به زیردستان خود می‌بخشید . اقلیت ارامنه‌ی آن زمان ازوحشت به دام افتادن دخترانشان آنان را درسنین خیلی پایین به‌عقد مردان درمی‌آوردند .

دراین‌دوران فرزندان احتمالی زنان حرم شاهی برای پیشگیری ازبه‌وجودآمدن رقیب جانشینی شاه کشته یاکور می‌شدند ، و به‌همین علت زنان اغلب از هماغوشی بـا شاه به بهانه‌های مختلف گـریزان بودند. زنی به‌هنگام احضار شاه عباس دوم بـرای هماغوشی با وی به‌بهانه‌ی قاعده بودن ازقبول دعوت اوشانه خالی می‌کند. هنگامی‌که به‌دستور شاه عباس معلوم می‌شود که بهانه‌ی وی بیمورد بـوده است دختربینوا را زنده درمیان‌آتش انداخته و می‌سوزانند ! چنین وقایع هولناکی که یادآور توحش ستمگران همه‌ی ادوار تاریخ‌بشری‌است، درتاریخ شرم‌آور ستم طبقات مرفه به زنان ایران ، کم نیست.

دربین طبقات حاکم قاجار نیز فساد رونق خودرا داشت وبدون تردید خیانت به‌جنس زن ـ کـه دنباله‌ی ستم طبقاتی است ـ بخشی جداییناپذیر از این فساد بوده است . ارتجاع فئودالی در ایـن دوره زن را همچون گذشته درپـرده‌ی سیاه فـراموشی نگهداشته و هر گونه حق اظهار وجود را از وی سلب می‌کـرده است . پادشاهان و حکام قاجار نیز به بیبندوباری‌های اعقاب خود و بازیچه گـرفتن زنان ادامه می‌دادند .

حرمسراهای فتحعلیشاه و ناصرالدین‌شاه درنـوع خود از نظر

ابتذال وتوهین به زن نمونه بودند. بخش بزرگی از اوقات شبانه‌روز شاه درمیان زنان حرمسرا ــ که بنا به‌منشاء طبقاتیشان طبقه‌بندی شــده بودند ــ سپری می‌شد. زنان حرم ازطریق تبانی با سرداران ووزیران وقت، ثروت‌های کلانی به‌جیب زده وبه‌مال‌اندوزی وتهیه‌ی‌جواهرات می‌پرداختند . آنان بدین وسیله غیرمستقیم در امــور مملکت دخالت وخرابکاری مــی کردند ، سایر زنان درباری هم به‌جمع‌آوری و حیف ومیل ثروت مشغول بودند؛ همان ثروتی که به‌عناوین مختلف از مردم بینوا ــ توسط عمال دولت فئودالی ــ اخاذی می گردید.

تماس زنان متعلق به‌طبقات متمکن و شاهزاده با زنان درباری وبرگزاری میهمانی‌های پرخرج بین آنان کمك شایانی به امر تقویت روابط این طبقات می کرد. بدین ترتیب که مردان وابسته به‌این‌طبقات از طریق فــرستادن زنانشان به دربار ــ برای شرکت در میهمانی‌ها ــ مطالب وخواسته‌های خودرا به‌اطلاع شاه مــی‌رساندند . بدین طریق زنان وسیله‌ای برای تحکیم همکاری و زدوبندهــای طبقات حاکــم و ادامه‌ی سلطه‌شان برمردم می گردیدند.

برای اولین‌بار درزمان ناصرالدین شاه به‌همراه‌کاروان‌استعمار، لوازم‌آرایش و مد و تجملات غربی نیز به‌میان زنان طبقات مرفه راه یافت .

زنان درنهضت مشروطیت ایران

نهضت مشروطیت ایران جنبشی سوداگرانه ــ مردمی‌بود. این جنبش ، نیروهای فئودالی و استعماری را یك مرحله بــه عقب راند .

و اگرچه نتوانست به هدف خود یعنی استقرار بـورژوازی ملی یـا رژیمی دموکراتیك دست‌یابد، لیك امكان یافت نظام بورژوا ـ ملاکی را که ازنظرتاریخی یك مرحلهٔ جلوتر از سلطه‌ی مطلق فئودال‌ها بود جایگزین آن سازد. دراین جنبش زنان ایران نیز ازخواب خرگوشی چندین هزارساله‌ی خود برخاستند و در جهت پیشبرد هدف های‌آن سهمی ایفاکردند.

در زمان مظفرالدین شاه موج اعتراض و نارضایتی از سوی مردم پایه‌های سست استبداد مطلقه‌ی قاجار را به لرزه درآورد. زنان درتخریب سرای بانك ـ که دولت روسیه‌ی تزاری به‌منظور توسعه‌ی سیاست خود برفراز قبرستانی قدیمی در تهران بنا می‌نهاد ـ شرکت جسته وآن را درهم‌کوبیدند. هنگامی که مردم از سوی علمای وقت دعوت شدند که به‌منظور اعتراض به‌سیاست‌های‌خودکامه‌ی‌مظفرالدین درشاه‌عبدالعظیم بست بنشینند، زنان جلوی سواران شاهـی را ـ که قصد خرابکاری داشتند ـ گـرفته و مانع رخنه‌ی آنان به درون بست نشینان گردیدند. رساندن اخبار و اطلاعات مهم در مـواقع حساس مبارزات مردم نیز ازجمله فعالیت‌های زنان بود. در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه بست‌نشینی بزرگـی در سفارت انگلیس برپاشد کـه به‌پیروزی مردم‌انجامید ومظفرالدین‌شاه به‌ناچارصدورفرمان‌مشروطیت را بر گردن گرفت. با صدور این فرمان مردم به برگـزاری جشن‌ها و پایکوبی پرداختند و زنان نیز در بـرگزاری ایـن مراسم شرکت جستند. زنان همچنین درجنبش به‌وجودآمدن بانك ملی ـ که به‌منظور پیشگیری از اقدام دولت مبنی بر دریافت وام از دول بیگانه بود ـ با

پیشنهاد فروش جواهرات خود و ایجاد سرمایه‌ی اولیه بـرای بانك ، آمادگی خودرا دراین اقدام ملی نشان دادند .

« ... روزی در پـای منبر سیدجمال واعظ در مسجد میرزا موسی زنی به‌پاخاسته چنین گفت : دولت ایران چرا از خارجه قرض می‌کند . مگر ما مرده‌ایم ؟ من يك‌زن رختشوی هستم به‌سهم خود يك‌تومان می‌دهم، دیگر زن‌ها نیز حاضرند . ازاین‌گونه نمایش‌ها بسیار روی می‌داد .[1]»

شهر تبریز که‌محمدعلی‌میرزا فرزند مظفرالدین‌شاه والی‌آن بود، قبل ازصدور فرمان مشروطیت پابه‌پای‌تهران درجنبش ضداستبدادی ـ ضداستعماری شرکت داشت ونقش ارزنده‌ای بازی‌کرد .

پس ازصدور فرمان مشروطیت دول روسیه‌ی تزاری‌وانگلستان به‌جهت بسط سیاست غارتگرانه‌ی خود اقدام به بستن قـرارداد شوم ۱۹۰۷ کردند . به‌موجب این قرارداد ، مناطق شمال ایران در اختیار دولت تزاری وصفحات جنوبی‌آن درکنترل انگلستان قرار می‌گرفت و قسمت‌های مرکزی ایران نیز به‌ظاهر بیطرف می‌شد . نمایندگان اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی ـ ایـن ثمره‌ی گرانمایه‌ی نهضت مشروطیت ـ پیمان ننگین فوق را مردود اعلام‌کردنـد . به‌دنبال این رویداد، جهانخواران روسیه‌ی تزاری وانگلستان ـ پس از يك‌سلسله کشمکش‌های سیاسی ـ به‌همراه سرسپرده‌ی خویش محمدعلی‌میرزا،

۱ـ ص۱۸۱. تاریخ مشروطه‌ی ایران. احمدکسروی. امیرکبیر

درسال ۱۲۸۷ شمسی مجلس را به‌توپ بستند و آزادیخواهان ایران را داغدار ساخته و به‌تعقیب و کشتار آنان پرداختند.

در چنین شرایطی مردم شهر تبریز به مقاومتی قهرمانانه دست زدند و این شهر رفته رفته به دژ تسخیرناپذیر آزادیخواهان مردم ایران بدل گردید. مردم این شهر به‌رهبری مجاهدان قهرمانی چون‌ستارخان و باقرخان موفق گردیدند پس از قریب یك سال مبارزه‌ی خونین و بی‌امان مشروطیت از دست‌رفته را به مردم ایران باز گردانند و لزوم موجودیت آن‌را به‌محمدعلی‌شاه سرسپرده تحمیل کنند.

دراین‌دوران فعالیت‌های زنان‌تنها به‌عملیات پشت‌جبهه ـ چون پر کردن پوکه‌ی فشنگ و غیره ـ محدود نمی گردید . «پاولویچ» می‌نویسد :

«عکس یك دسته‌ی شصت نفری از زنان چادر به سر ایرانی ، تفنگ به دست اکنون در اختیار ما است .
اینان محافظ یکی ازسنگرهای تبریز بودند.[۱]»

دریکی ازشماره‌های «حبل‌المتین»، خبری بدین مضمون چاپ شده است:

«دریکی از زدوخوردهای بین اردوی انقلابی‌معروف ستارخان بـا لشکریان شاه ، بین کشتگان انقلابیون بیست‌زن مشروطه‌طلب‌درلباس‌مردانه پیداشده‌است[۲].»

۱و۲ـ ایوانف، انقلاب‌مشروطیت‌ایران، ترجمه‌ی هوشیار، ص۵۲ـ۵۱ نقل از دو مبارز جنبش مشروطه. رییس‌نیا و ناهید زیـرنویس ص ۸۳ـ۸۲. انتشارات آگاه

پس از به‌توپ بستن مجلس ورویارویی‌ارتجاع داخلی‌وخارجی با مقاومت شدید مردم ، قشون دستگاه خودکامه‌ی تــزار از شمال به آذربایجان ـ سنگر آزادمردان مشروطیت ـ سرازیر گردید . به دنبال این جریان، استعمار گران روسی با همکاری دوستان غارتگر انگلیسی خود در سال ۱۲۹۰ هجری طی اولتیماتومی به دولت نوبنیاد ایــران ـ علاوه برطلب امتیازات جدید ـ خواستار پــرداخت مخارج لشکر کشی روسیه‌ی تزاری به‌آذربایجان شدند.

دو دولت مهاجم برای دریافت جواب خــود مهلتی ۴۸ ساعته تعیین و تهدید کردند که درصورت عدم قبول خــواسته هایشان تمامی خاك ایران را اشغال خواهند کرد.

مردم ایران دربرابر چنین تهاجم بیشرمانه‌ای به حقوق خویش و با توجه به واقعیت تلخ خطر نابودی‌کامل مشروطیت ـ کــه به‌بهای ریختن‌خون بهترین عزیزانش‌به‌دست آمده‌ـ دست به‌واکنشی عظیم‌زد.

نمایندگان دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی بــا التیماتوم فوق مخالفت کــردند . دولت دست نشانده‌ی وقت به‌رهبری وثوق‌الدوله مجلس را بست.

«زن ومرد ، کــوچك و بزرگ به‌کوچه‌ها می‌ریزند . مدارس تعطیل می گردد ، بــازاریان و کسبه دست از کار می کشند،وزارتخانه‌هاو تجارتخانه‌ها تعطیل‌می‌شود. حالا دیگر جنگ بین استبداد و مشروطه نیست، بلکه سرنوشت یك‌ملت مطرح است.

هزاران نفر درمیدان بهارستان، میدان مجلس ، مسجد

سپهسالار و خیابان هـای اطراف گـرد می‌آیند و دمونستراسیون‌عظیمی راه‌می‌اندازند، حزب‌دموکرات با شعار : «چو ایران نباشد تن ما مباد! » مردم را که چون اقیانوسی برآشفته بود، به‌جانبازی در راه وطن دعوت‌می‌نماید. ناطقان باسخنان‌آتشین خود، ازمظالم استعمارگران انتقادها می‌کنند[1]»

زنان دراین تظاهرات بزرگ وضداستعماری نقشی‌بس ارزنده داشته‌اند .

« ... دراین ایام تیره و وحشتناك سیصدنفر از زنـان ایران با چادرهای سیاه و نقاب های مشبك سفید در حالی‌که هریك تپانچه‌ای با خود داشتند به ساختمان مجلس درآمده بـا رییس مجلس مـلاقات نمودند . این مادران و زنان ودختران محجوب ایرانی ناگهان نقاب های خود را پاره‌کرده ، تپانچه های خـود را نمایش داده و قصد حتمی و اراده‌ی قطعی خـود را چنین اظهار نمودندکـه اگر وکلای مجلس درانجام وظایف خود و حفاظت از شرافت ملت ایران تردید کنند، مردان وفرزندان خود را کشته و اجسادشان را درهمین مکان خواهند انداخت[2].»

۱ـ دومبارز جنبش‌مشروطه، رییس‌نیا وناهید،ص۲۰۹ـ۲۰۸ انتشارات آگاه

۲ـ همانجا زیرنویس ص۲۰۸

نقش زنان در نهضت مشروطیت ایران در ادبیات انقلابی این دوران نیز بازتاب خود را یافته است. شعر زیــر بخشی از سروده‌ی «نیمتاج خانم سلماسی خواهرمرحوم امیراقبال لکستانی» است.

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند
باید تخت‌کاوه خود جستجو کنند
آزادگی به‌قبضه‌ی شمشیر بسته‌اند
مردان همیشه تکیه‌ی خودرا بدو کنند
شد پاره عصمت عجم ازغیرت شما
مردان، بیاورید که زنها رفو کنند
......[۱]»

«محمدسعید اردوبادی» درحدود سال‌های ۱۹۳۰ درباره‌ی قیام تبریز رمانی به‌نام «تبریز مه‌آلود» نگاشته است. وی دراین رمان چند جلدی به‌گونه‌ای استادانه سعی در تصویر کــردن ویژه‌گی های این قیام قهرمانانه‌ی ملی‌کرده است. شخصیت های داستان هریك بازگو کننده‌ی نقش عناصری هستند که قیام را به‌وجودآورده‌اند.

«...... قدرت، یکی از قهرمــانان داستان نماینده‌ی مجاهدان قفقازی است که درقیام تبریزشرکت فعالانه داشته‌اند. اوهم [......] یکی ازتبریزیان‌کارگری‌است که درمعادن باکوکارکرده وپرورده‌ی مکتب‌انقلابیون

۱ــ دیــدار همرزم ستارخان. نصرت‌الله فتحی. چاپ دوم. ص ۱۱۰ انتشارات‌گوتنبرگ.

قفقاز بود. او هم [....] در جریان جنگ های تبریز روانه‌ی آن دیار می‌شود و به‌اردوی انقلابی ستارخان می‌پیوندد و تا پای‌جان باقوای‌مستبدان پیکارمی‌نماید. زینب و دلربا خواهر و نامزد قدرت، نماینده‌ی شیر-زنانی‌هستند که به‌پاس حفظ ناموس‌خود و همنوعانشان همپای مردان قدم درعرصه‌ی مجاهدت می‌گذارند و درکوره‌ی مبارزات آبدیده‌تر می‌شوند[1]......»

پس از استقرار مشروطیت ، اقداماتـی در جهت آزادی زنان وبرکناری حجاب توسط زنان ومردان‌آزادیطلب وروشنفکر صورت گرفت ، شعرای‌آزاده‌ای چون «میرزاده‌ی عشقی» ، «عارف قزوینی» و «پروین اعتصامی» دراین‌باره شعرها سروده‌اند.

زنده‌یاد «عشقی» می‌گوید :

......

با من اریك دوسه گوینده هما وازشود.
کم‌کم این زمزمه درجامعه‌آغازشود
با همین زمزمه‌ها، روی زنان بازشود
زن کند جامه‌ی شرم‌آر وسرافراز شود
لذت از زندگی جمعیت احراز شود

۱ــ دومبارز جنبش مشروطه. رییس‌نیا وناهید. ص ۴-۱۷۳. انتشارات آگاه

ورنه تا زن به کفن سر برده
نیمی از ملت ایران مرده

مبارزات زنان ومردان آزادیخواه درجهت رهایی زن از قید و بندهای چندین هزارساله ، قبل از هرچیز به‌پیدایی جمعیت‌های متعدد زنان درشهرهای ایران انجامید.

شرکت خواتین اصفهان در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی و شرکت آزمایش بانوان دوسال پس‌ازآن به‌همت «صدیقه‌ی دولت‌آبادی» بنیان نهاده شد . درهمین سال‌ها روزنامه‌ی زبان زنان به‌مدیریت نامبرده در اصفهان انتشاریافت، جمعیت پیك سعادت نسوان دررشت درسال ۱۳۰۰ به‌ابتکار «جمیله‌ی‌صدیقی» و«سکینه‌ی شبرنگ» تأسیس یافته ومجله‌ای به‌همین‌نام منتشر گردید. انجمن نسوان وطنخواه درهمین‌سال به‌رهبری «محترم اسکندری» تشکیل‌یافته ومجله‌ای به‌نام عالم نسوان به‌سرپرستی نامبرده انتشار یافت . در سال ۱۳۰۵ انجمن بیداری نسوان در تهران تأسیس شد . نخستین‌بار توسط این انجمن بود که ــ هشتم مارس ــ روز بین‌المللی زن درایران بر گزار گردید . در همین سال‌ها همچنین مجمع انقلاب نسوان درشیراز پابه‌عرصه‌ی وجودنهاد گذشته ازسازمان‌ها و مجلات نامبرده دربالا ، تشکیلات و مطبوعات دیگری نیز با هدف روشنگری در زمینه‌ی حقوق زن درسال‌های پس‌ازپیروزی مشروطیت به‌وجود آمدند .

همزمان با این فعالیت‌ها، درشهرها جلسات سخنرانی‌درزمینه‌ی آزادی زن بر گزار گردید، ومدارس دخترانه پا به‌عرصه‌ی وجود نهاد

وپای گروه‌هایی از دختران جوان بدانجا گشوده شد.

مجموعه‌ی این اقدامات اجتماعی ـ فرهنگی ـ به‌مثابه میوه‌های نهضت ملی مشروطیت ـ نقش‌مؤثری دربالابردن سطح آگاهی عمومی و بیداری زنان ایفاکرده و آنان را به پاره‌ای از حقوق حقه‌شان نایل آورده‌است . این‌امر موجب گشته‌است که زنان ایران درمقاطع بعدی تاریخی ، مبارزاتی وسیعتر و شکل یافته‌تر در راه احقاق حقوق خود به‌عمل آورند .

خلاصەی بخش تاریخی

درجوامع اشتراکی اولیه، یعنی زمانی که هنوزطبقات‌اجتماعی پا به‌عرصه‌ی وجود ننهاده بود، زنان به‌علت نقش عمده‌ای که درتولید مایحتاج زندگی داشتند از موقعیتی برتر از مردان برخوردار بوده و به‌همین‌دلیل نظام مادرسالاری را به‌وجودآورده بودند.

باآشنایی بشر به‌اصول اولیه‌ی دامداری و کشف‌آهن و امکان کشت دراراضی دور ازخانه‌ها، ارزش‌کارمرد روبه‌فزونی نهاد ونسبت به‌کار زن ـ که درخانه و حول وحوش آن انجام می‌گرفت ـ وضعی برتر یافت. نگهداری احشام و کشت وزرع تولید مازاد براحتیاج را به‌وجود آورد و متعاقب آن مالکیت خصوصی را موجب گردید. و درست دراین مرحله بود که جایگاه برترزن به اشغال مرد درآمده و پدرسالاری جایگزین نظام مادرسالاری گردید .

درحالی‌که نظام مادرسالاری اشکال‌همزیستی زن ومرد متناسب با خودرا به‌وجودآورد، پدرسالاری خانواده‌ی تك‌همسری را ـ به‌مثابه سازمانی‌که در آن تفوق اقتصادی مـرد و حاکمیت وی بر زن تثبیت شده باشد ـ موجب گردید. خانوادۀ تك‌همسری با وجود تغییرات مختصر، این ویژگی اساسی خودرا تا به‌امروز نیز حفظ کرده است.

عقب رانده شدن زن قدرتمند و ارجمند دوران مادرشاهی به کنج‌خانه وتبدیل وی به‌موجودی ضعیف، ظریف، ووابسته به‌مرد، از ثمرات نظام پدرسالاری بوده و خانواده‌ی تك همسری مولود گذشت هزاران ساله‌ی‌آن است.

معیارسنجش ارزش ونقش هرفرد ،گروه یا طبقه‌ی اجتماعی ، مقام وموقعیتی است‌که‌آن فرد، گروه یا طبقه در روند تولید اجتماعی اشغال می‌کند . کار خانگی زن به سبب دور نگهداشتن وی از تکامل ابزاری‌وخلاقیت‌های اجتماعی، وی راآنچنان فاقد ارزش می‌سازدکه نتواند شرایط مادی برابری خود با مرد را فراهم‌آورد .

محروم شدن زن از شرکت در روند تـولید اجتماعی نه تنها وابستگی اقتصادی ـ و در نتیجه وابستگی کامل ـ اورا به‌مرد موجب

می‌شود، بلکه دررابطه باآن سبب پایین‌آمدن نقش اجتماعی‌ودرنتیجه محرومیت‌کامل حقوق وی می گردد .

دوران دراز و سیاه فئودالیسم ــ چه در شرق وچه در غرب ــ برای زنان ناکامی‌های اجتماعی ، اقتصادی و فکــری محسوسی به‌بار آورد؛ به‌گونه‌ای که اثرات این ناکامی‌ها هنوزهم ازمیان نرفته است.

تاریخ ایران نیز به‌مثابه بخشی جداییناپذیر از تاریخ خلق‌های جهان همواره شاهد ستم‌های بیپایان پدرسالاران برده‌دار و فئودال به توده‌های مردم وبخصوص زنان بوده است. دوران دراز فئودالیسم در ایران ــ که‌آلت دست قرار دادن زن جزء خصلت‌های تغییرناپذیر آن بود ــ با به‌راه انداختن ازدواج با «محارم»، تعدد زوجات، حرمسرا و.... وحك مهرمذهب واخلاق‌برآنان، موفق به‌قطع‌کامل رابطه‌ی زن ازفعالیت‌های اجتماعی گردید ، و دوران صفوی نقطه‌ی اوجی براین ستم‌های بیپایان بود.

جنبش مزدك به‌مثابه فریاد اعتراض علیه فساد و جور فئودالی ــ ودر رابطه‌باآن ستم‌به توده‌های زنان ــ معلول منطقی اوضاع نابسامان عهد ساسانی بود؛ فریادی‌که ازحنجره‌ی میلیون‌ها زن ومردایرانی از

مدت‌ها قبل درحیات اجتماعی وسیاسی ایران طنین‌افکنده بود.

نهضت ضد استبدادی ـ ضد استعماری مشروطیت ایران‌نقطه‌ی شروعی برای پایان دادن به گوشه نشینی و انـزوای مطلق زن دراین سامان گردید . زنان با شرکت دراین نهضت ملـی اولین سنگ های بنای نجات خویش ازخانه‌نشینی را بنیان نهادند.

انقلاب صنعتی و به‌کار گیری ماشین ، ورود زن را بـه دنیای تولید ایجاب می کـرد . واحد تولیدی ـ مصرفی خانواده به سوی واحدی صرفاً مصرفی سوق داده شد و زن با وجود انجام‌کار برابر با مرد ازحقوق کمتری بهره‌مند گردید.

ورود محدود زن به‌دنیای تولید وفعالیت‌های اجتماعی، زمینه‌ی مساعدی جهت احرازحقوق پایمال شده‌اش به‌وجودآورد؛ اماباوجود دستیابی وی به شرایطی بهتر ـ دراثر مبارزات وسیع ـ باز موفق به گسستن زنجیرهای اسارت کهن از گردن ودست وپای خود نگردید .

هم‌اکنون درکشورهای صنعتی غربی ، زنان از سویی درخانه

وازسوی دیگر در کارخانه ومحل کار مورد ستم قـرار می گیرند ، و با وجود رشد سرسام‌آور علوم و فنون هنوز هم نه بـه عنوان نیمی از نیروهای خلاقه و انسانی تولید جوامع خود ، بلکه به مثابه نیروی کار ارزان و ذخیره‌ی صنعتی ـ تنها به هنگام ضرورت ـ به‌کار گرفته می‌شوند .

۲. بخش اجتماعی

نقش کار در زندگی انسان

۱. کار و نقش و ارج آن

اولین نیاز بشر حفظ موجودیت خویش، یعنی ادامه‌ی زندگی شخصی و تولید مثل است. چنین نیازی تنها با کار کردن بـرآورده شدنی است؛ کاری که بتواند انسان را از گرسنگی از سرما و گرما و سایر بلایای طبیعی نجات دهد. بنابراین:

«اولین واقعیت اساسی مناسبات محیط انسان کار است؛ کار یعنی تصاحب آگاهانه، با تفکر و با نقشه‌ی طبیعت، محصولات و نیروهای آن. فقط انسان است که چنین رابطه‌ی آگاهانه‌ای با طبیعت دارد. فقط او می‌تواند کار کند[۱].»

به‌این‌ترتیب نوع بشر به‌خاطر دستیابی به‌غذا و ادامه‌ی زندگی، ازطریق کار رابطه‌ای بین خود و طبیعت به‌وجود می‌آورد. به عنوان

1— Hofmann Werner: Grundelemente der Wirtschafsgesellschaft, Reinbek 1968 B.R.D

مثال از همان ابتدای زندگی برای ادامه‌ی بقایش دانه‌ها و ریشه‌های گیاهان را ازطبیعت می گیرد، به‌شکار حیوانات دست مـی‌زند ، برای دورماندن از خطرات طبیعت و فرار از سرما و گرما و برف و باران برای خویش جانپناه و آلونك می‌سازد و... بشربرای رفع نیازهایش ناگزیر به تغییر آگاهانه‌ی طبیعت است و مـا همین تغییر آگاهانه‌ی طبیعت را توسط او کار می‌نامیم.

به‌طور کلی انسان از زمانی به‌دنیای انسانی پانهاد که توانست ابزاربسازد؛ یعنی یك‌حجم موجود درطبیعت را برای حفظ‌موجودیت خویش تغییر شکل دهد . همچنان‌که بشر ابزار را ساخت ، ابزار هم اورا ساخت ؛ یعنی ساخت و استفاده از ابزار سبب شدکه مغزش را به‌کار گیرد؛ بیاموزد وبه‌دیگران یاد بدهد. به‌زبان‌دیگر، انسان‌حیوانی است ابزارساز . ساختن ابزار و به‌کارگیری آن مـوجب دگرگونی ارگانیك انسان و رشد فکری او شد. ویژه‌گی انسان نسبت به‌حیوان همان ابزارسازی وکارآگاهانه‌ای است‌که انجام می‌دهد. در کار و از طریق کار است‌که انسان ادراکات خود را گسترش مـی‌دهد ، و مغز خویش را برای اندیشیدن به‌کار مـی گیرد . بنابراین منشاء اندیشه‌ی آدمی را باید در کار جستجو کرد.

اندیشمندی می گوید « کار توسط انسان آفـریده شد و انسان توسط‌کار» . اولین قدم اساسی در تکامل انسان آن‌گاه برداشته شدکه وی روی دوپا ایستاد. ابتدا دراین مرحله بودکه دستانش‌آزادگشته و امکان یافت تا به‌ساختن ابزار وتغییرآگاهانه‌ی محیط خویش پردازد.

تاریخ به‌ما می‌آموزد کـه رابطه‌ی انسان بـا طبیعت همواره

به‌صورت دستجمعی بوده است. ظهور ابتدایی‌ترین گروه‌های کوچك انسانی درغالب شکارچی و گروه‌های جمع‌آوری کننده‌ی مواد غذایی، نشان دهنده‌ی این واقعیت است که انسان برای ادامه‌ی زندگی خود اقدام به پیش‌بینی مشترك کرده است. لزوم این اشتراك عمل زاییده‌ی ساختمان بیولوژیکی بدن اوست؛ زیرا:

- «وی تقریباً تکامل نیافته و بدون دفاع به‌دنیا می‌آید وسال‌های آغاز زندگی را به‌دلیل نیاز به تغذیه وابسته به‌دیگری است.
- برعکس حیوانات، فقط حداقلی از غرایز موروثی را در خویش دارد. در عوض یك نظام ارتباطی مخصوص به‌خود یعنی زبان را درخود طرح‌می‌ریزد. ازاین طریق که مشاهدات و تجربیات حاصله را ضبط وسپس به‌بیان می‌آورد.
- بازهم برعکس حیوانات هیچ سلاح تهاجمی و تدافعی دراختیار ندارد. بدین معنی که نه دونده‌ی خوبی است، نه دندان های تیزی دارد، نه برای ردگم کردن رنگ عوض‌می کند، ونه به‌کیسه‌ی‌زهری دربدن خود مجهز است. به‌کارگیری و تکامل نیروی ادراکه و طرح‌ریزی منطقی تدارك مواد غذایی (کار) جایگزین همه‌ی این کمبودها می‌گردد[1].»

۱ــ همان‌جا.

نتیجه می‌گیریم که کار عنصر غیرقابل تفکیك زندگی انسان‌ها است. انسان‌ها باکار به‌وجود آمدند وباکار به‌خود وزندگی خود تکامل وارزش بخشیدند. کار جوهرآدمی است و بدون‌آن جسم و مغز وی ازحرکت وتکامل باز می‌ایستد وبه‌هیچ می گراید.

۳. تقسیم کار

گروهی بودن‌کار انسان، اورا برای دستیازی به‌حداکثر بازده درکوتاهترین مدت ، و به برنامه‌ریزی منطقی و ایجاد نظم ، ناگزیر می‌سازد، چنین نظمی را تنها تقسیم‌کار می‌تواند تأمین وتضمین کند .

تاریخ تمامی تمدن‌ها نشان می‌دهد که کارهای موجود برحسب نوع ، اول بار بین زنان و مردان در سنین مختلف تقسیم شده است. این نوع تقسیم، تقسیم کارطبیعی گفته می‌شود وچنان که مشاهده‌می کنیم تقسیم‌کار بین زن ومرد تا عصرصنعتی تاریخ بشر به مثابه واقعیتی در امر تولید باقی مانده است.

درمرحله‌ی میانی بربریت به دنبال تقسیم کار طبیعی ، گله‌داری رایج می گردد وتولیدات خلق‌های شبان بر مصرفشان فزونی می‌یابد. متعاقب این تولید مازاد برمصرف ، مبادله بـرای اولین‌بار در تاریخ بشر ضرورت پیدا مـی کند و تقسیم کار بین شبانان و جماعت بیچیز به‌وقوع می‌پیوندد، این اولین تقسیم‌کار اجتماعی است.

درمرحله‌ی بالایی بربریت با تکامل ابزارکار و بالارفتن تولید ، کشاورزی وصنایع دستی (آهنگری ، کوزه گری ، بافندگی و غیره) به‌دوشاخـه‌ی مستقل تقسیم شده و دومین تقسیم‌کار اجتماعی بـه وقوع

می‌پیوندد . بالاخره تمدن ، تقسیم‌کار سوم یعنی سوداگری را درخود می‌پروراند . بدین معنی که رفته رفته طبقه‌ای به‌وجود می‌آید که بدون هیچ شرکتی درامر تولید، تولیدکننده‌گان را ازنظراقتصادی درکنترل خویش درمی‌آورد . طبقه‌ای که به عنوان واسطه بین دوتـولیدکننده ظهور کرده و به این دستاویز که تولیدکننده‌گان را اززحمت وخطرات مبادله مصون می‌دارد وبرای محصولاتشان بازاری به‌وجود می‌آورد، به بهره کشی هردوطرف می‌پردازد. این طبقه ازهمان نخست به‌ثروت زیادی دست یافته و در نتیجه صاحب نفوذ اجتماعی می‌گردد. طبقه‌ی سوداگران درمراحل بعدی تاریخ به‌عنوان پاداش‌برای خدمات ناچیز خود، رفته رفته سررشته‌ی تولید را در دست گرفتند . محصول خاص فعالیت این طبقه پس از انقلاب صنعتی بحران های اقتصادی ادواری است. بروز این بحران ها بدین علت است که هیچ برنامه‌ی جمعی و عاقلانه‌ای برای تولید وتوزیع وجود ندارد. و هرسوداگری جداگانه به‌ادامه‌ی فعالیتش می‌پردازد . در نتیجه‌ی این روش ، هرج ومرج و بی‌نظمی در مبادله و توزیع به‌وجود مـی‌آید و این افسار گسیختگی هرچند یکبار به‌نقطه‌ی انفجار خود رسیده وبحران به‌وجود می‌آورد. سوداگران به عنوان جماعتی غیرمولد برای این‌که بتوانند به خوبی برتولیدومحصولاتش حکومت کنند پول را به‌وجودآورده ودرخدمت خود می‌گیرند . گوهری کـه مـی‌تواند به‌محض اراده‌ی صاحبش به هرچه‌که مطلوب وخواستنی است بدل شود. «کالای‌کالاها‌که دردرون خود تمام‌کالاهای دیگررا پنهان داردکشف می‌گردد.[1]» کسی که‌آن را

1— Ursprung der Familie......

دراختیار دارد بر جهان تولید حکومت می‌کند و تمام کالاها وتولید کننده‌گانش غلام حلقه به‌گوش او می‌گردند.

پس ازآن‌که به منظور تولید بیشتر، انسان به‌برده‌گی گرفته می‌شود و پول به منزله‌ی ثروت وشکل تعمیم یافته‌ی کالا پا به‌عرصه‌ی وجود می‌نهد، زمین به مثابه شکل نوین ثروت در انحصار صاحبان قدرت درمی‌آید. متعاقب همه‌ی این پدیده‌ها گرو گذاری وربا‌خواری سربلند می‌کند. درحقیقت رابطه‌ای که بین گرو گذاری و رباخواری ازیك‌سو ودرانحصار درآوردن ثروت ازسوی دیگر به‌وجود می‌آید مانند رابطه‌ای است که بین زناء و فحشاء و خانواده‌ی تك همسری برقرار است.

۳. جایگاه زن درمراحل پیشرفت تقسیم کار

تقسیم‌کار طبیعی یعنی تقسیم‌کار برحسب سن وجنس که ازجمله مهمترین رویدادهای‌تاریخ‌بشراست، ازهمان ابتدا برتقسیم کاراجتماعی اثر گذاشته وباآن درهم می‌آمیزد.

در مرحله‌ی اول تقسیم‌کار، شبانی را مردان دراختیار گرفته و زنان درسلك توده‌ی بی‌چیز درآمدند. به‌همین‌ترتیب درمراحل بعدی، کشاورزی وسوداگری درانحصار مردان درآمد. این بدان‌معنی‌است که درمراحل تکامل ابزار تولید، مردان کارهای ارجدارتر را به عهده گرفته ودرنتیجه جایگاه‌زن درتولید به‌تدریج‌پستترو کم‌اهمیتتر گردید. سازمان اجتماعی درهرجامعه تابع روابط تولیدی آن جامعه است. مثلا آدمیان اولیه، با وسایل ابتدایی سنگی خویش به شکار می‌رفته و

وسایل زندگی خویش را تهیه می‌کرده‌اند. سازمان اجتماعی زندگی آنان نیزشکلی متناسب با این شیوه‌ی تولید داشته است. اکنون اگر آدمیان همین دوره مثلا به‌جای سلاح‌ها ووسایل سنگی‌تفنگ‌ووسایل آهنی در اختیار می‌داشتند ، مقررات و رسوم مربوط بـه شکار تغییر می‌کرد وسازمان اجتماعی زندگی‌آنان نیز عوض مـی‌شد . بنابراین گفته می‌شود ، آن‌گاه‌که وسایل و ابزار تولید یك جامعه تغییر کند ، ناگزیر شیوه‌ی تولید نیز دگرگون شده و متناسب بـا آن ، سازمان اجتماعی‌آن جامعه هم تغییرخواهدکـرد . بدین معنی‌کـه نظم جامعه به‌هم خورده ونظم دیگری جایگزین‌آن می گردد. درمراحل تقسیم‌کار اجتماعی ، ساخت تیره‌ای جامعه در جهان باستان ـ کـه درآن همه‌ی افراد تیره به‌دور ازستمگر وستمکش و براساس حقوق برابر درکنار هم زندگی مـی‌کرده‌اند ـ تـاب ادامه‌ی برقراری نـداشته و ناگزیر دگرگون می‌شود. نظام تیره‌ای‌که روابط اعضای‌آن براصول اولیه‌ی دموکراسی اجتماعی مبتنی بـود و هیچ‌کس نقش اجتماعی برتر از دیگری را نداشت ، در هم ریخته شده ، تقسیم فعالیت‌ها بـه‌صورت دموکراتیك وگسترده جای خودرا به تقسیم‌کله‌قندی وهرمی می‌دهد. درچنین شرایطی است‌که دولت به‌وجود آمده و در رأس هرم قـرار می‌گیرد . تقسیم قدرت به شیوه‌ی هـرمی و جایگیری زنان در اقشار زیرین هرم، بازتاب خودرا درمناسبات بین زنان ومردان نشان داده و روابط برابر زن و مرد در خانواده‌ی یارگیر جای خـود را به روابط نابرابر خانواده‌ی تك همسری می‌دهد.

زن و اشتغال

پس از تلاشی نظام تیره‌ای و تقسیم جامعه به اقلیت ستمگران واکثریت ستمکشان، اکثریت زنان ازدوسو مورد ستم قرار گرفتند. یکی به‌خاطر قرارگیری درصف طبقات بهره‌ده، و دیگر به سبب زن بودن واجبار به‌فرمانبرداری صرف ازمردان و گردن نهادن به قوانین تحمیلی نظام پدرسالاری. بسیاری از زنان طبقات محروم بردگان، به‌کنیزکانی تبدیل شدند که ضمن بهره‌دهی اقتصادی به‌اربابان برده‌دار خود، از نظر جنسی و اجتماعی نیز مورد ستم قرار می‌گرفتند. اما به‌هرجهت آنان قبل ازاینکه به‌جامعه‌ی جنس مؤنث مربوط گردند، به‌طبقه‌ی خویش تعلق داشتند، ونقششان همان بود که موقع طبقاتی و نحوه‌ی جایگیریشان در روند تولید ایجاب می‌کرد. یعنی آنان همپای مردان همطبقه‌ی خویش به‌زندگی برده‌وار وتحت ستم خود و درعین حال به‌مبارزه‌ی طبقاتی خویش برای رهایی ازبردگی ادامه می‌دادند. منتها این مبارزه در سطح غیرفعالتری نسبت به مردان همطبقه‌شان صورت می‌گرفت.

تحت فشار بودن زنان نسبت به‌مردان در جوامع پدرسالاری

موجود به‌سبب تشکل این جوامع ازطبقات واقشار اجتماعی مختلف، یکسان نیست. تبعیضات ومحدودیت‌ها بنا به‌این‌که زن وابسته به‌کدام طبقه وقشر اجتماعی باشد، گاه تفاوت های فاحش دارد.

۱. اشتغال زن در روستا

همزمان با دگرگونی هایــی در زمینه‌ی تقسیم کار در روستای کشورهای صنعتی درکشورهای غیرصنعتی ، اشتغال در روستا کم و بیش سنت چندین هزارساله‌ی خودرا حفظ کرده و زنــان کماکان به مشاغل درون خانه و فعالیت‌های جنبی تــولیدی می‌پردازند . ساخت تولیدی و اقتصادی جامعه‌ی روستا درکشورهای غیر صنعتی هنوز بر تکنولوژی ابتدایی مبتنی است وازاین جهت تغییر چندانی درنحوه‌ی تقسیم کار به وجود نیامده است . علاوه بــر خانه‌داری و بچه‌داری ، مشاغلی چون ریسندگی، بافندگی، رنگرزی، کفشدوزی، حصیربافی، تهیه‌ی سوخت و آب‌آشامیدنی برای خانه، شیردوشی و تهیه‌ی مواد لبنی به‌عهده‌ی زنان قرار دارد. این فعالیت‌ها بامقایسه‌ی شرکت فعال مرد درکار تولیدی، جنبی وفرعی به‌حساب می‌آیند. همچنین کارهای ساده وسبکی درمزارع مثل علف‌چینی، کمك در درو، خرمن برداری ومیوه‌چینی، گاه به‌عهده‌ی زنان قرار می‌گیرد . نحوه و شدت اشتغال زنان در روستا برحسب شرایط آب و هوایی نوساناتی پیدا می‌کند . مثلا درمنطقه‌ی گیلان ومازندران کارهای محوله به‌زنان اگرسنگینتر از کار مردان نباشد، چیزی است درحدآن. ولی عموماً می‌توان گفت که فعالیت‌های زنان گذشته از خانه داری، انجام کارهای غیرخشن است.

در عین حال نقش زنان را در امر تولید در روستا نسبت به شهر باید اساسیتر دانست . زنان روستا معمولاً در فعالیت هایی کـه خارج از چارچوب‌کارهای تولیدی و اداری خانواده باشد واجتماع بزرگتری را دربر گیرد، شرکتی‌ندارند. فعالیت‌های‌سیاسی، اجتماعی واقتصادی روستا معمولاً در انحصار مردان بوده و زنان فاقد هـر گونه نقشی در ایفای آن‌ها هستند.

قبل ازپا گیری تولید ماشینی ، جامعه‌ی روستایی نیازهای خود را ـ ازخوراك گرفته تا پوشاك ومسکن وسایر مایحتاج ـ اغلب خود تأمین می‌کرد . و به همین نسبت زنان نیز در امر تولید سهم بیشتری داشتند. با هجوم وتوسعه‌ی کالاهای صنعتی در شهرها ، رخنه‌ی آن به روستاها نیز آغاز شده و بخش نه‌چندان کوچکی از نیازهای روستا ازطریق شهرتأمین گردید. رخنه‌ی‌کالاهای مصرفی به‌روستا سطح‌تولید و خودکفایی را درآن پایین آورده و خانواده‌ی روستایـی از واحد تولیدی بودن درجهت مصرفی شدن گـام نهاد. درنتیجه‌ی این تغییر، سهم زنان نیز در فعالیت‌های تولیدی کاهش یافت . درکشورهای غیر صنعتی متعاقب این هجوم ، ادامه‌ی زندگی در روستا دشوار گردید . و جوانان روستایی از مردگرفته تا زن به امید یافتن‌کار راهی شهرها شدند .

۴. توسعه‌ی اشتغال زن درشهرها

درکشورهای صنعتی با مداخله‌ی ماشین و جـایگزینی شیوه‌ی تولید ماشینی وسرمایه‌داری درشیوه‌ی تولید فئودالی، زنان به‌بازارکار

خوانـده شده و نقش اقتصادیشان رو به دگـرگونـی می‌نهد . چنین دگرگونی‌ای‌درنقش اقتصادی، تغییرموقع اجتماعی‌آنان‌را نیز به‌دنبال می‌آورد. شیوه‌ی تولید ماشینی ایجاب می‌کندکه توده‌ی زنان نیز در صف کارگران مردی کـه به کارخانه‌ها راه یافته‌اند قـرار گیرند . اما چنان‌که دربخش « زن در انقلاب صنعتی » عنوان شد، درکشورهای صنعتی جایگیری همه‌جانبه‌ی زن در روند تولید اجتماعـی رشد لازم خودرا نمی‌کند.

شرایط مادی زندگی زن غربی هنوزامکان‌آن را به‌وی نمی‌دهد تا فارغ از سنت‌های دست وپاگیر به‌کار و پیکارآگاهانه بپردازد . زن جوامع صنعتی غربی هنوز نیمه‌ی غیرفعال جمعیت این سرزمین‌ها را تشکیل می‌دهد. نقشی که او درآغازصنعتی شدن جامعه‌ی خود داشت ـ ارتش ذخیره‌ی صنعتی ـ هنوز ماهیتاً به قوت خود باقی‌است . بدین سبب‌که زن همچون گذشته نوعـی نیروی کار ارزانتر ،کمتوقعتر و کمخرجتر از مرد است.

دراین‌میان، اغلب‌کشورهای نوخاسته وغیرصنعتی‌نیز درزمینه‌ی مبارزه با عقب افتادگی زنان ، الگوی کشورهـای صنعتی را در پیش گرفته‌اند. این دسته ازکشورها به فرض توفیق در این زمینه ، حداکثر به‌نقطه‌ای خواهند رسیدکه‌اکنون کشورهای‌صنعتی بدان‌دست‌یافته‌اند.

در روند تقسیم‌کار بین دوجنس،کار تولیدی وخلاق در اختیار مرد قرارگرفته وکارهای داخل خانه ـ که ازنظراهمیت سطح‌به‌مراتب پایینتری را داشتند ـ به عهده‌ی زنان سپرده شد . روال غیرعادلانه‌ی این تقسیم‌کار پس از جایگزینی شیوه‌ی نوین تولید مـاشینی به قوت

خود باقی ماند وبسیاری از زنان اگرچه بنا به‌ضرورت از خانه‌نشینی نجات یافتند امـا اغلب عهده‌دار کارهای کـم‌اهمیتتر و درجـه‌ی دوم گردیدند . آنان هیچ‌گاه امکان آن را نیافتند فعالانه در روند تصمیم گیری، تولید وتوزیع اجتماعی قرار گیرند. نظام‌کار وسرمایه زنان‌را نه به عنوان نیروی کار اجتماعی کـه وظیفه داشت دوشادوش مردان قافله‌ی سازندگی اجتماعی‌را به‌پیش راند، بلکه صرفاً به‌عنوان نیروی کاری ذخیره و فرعی می‌انگاشت که می‌بایست در مـواقع لازم به‌کار گمارده شوند ودرعین‌حال قدرت خرید خانواده را به‌نفع‌فروشندگان و تولیدکنندگان بالابرند . وظیفه‌ی خانه‌داری که بر اساس تقسیم کار سنتی هنوزهم به‌عنوان کارعمده به‌عهده‌ی زنان بود به‌مثابه بزرگترین سد مادی مانع ازآن می‌گـردید تا آنان پا به پای مـردان در روند خلاقیت‌های اجتماعـی شرکت جـویند . بـاز پس گرفتن وظیفه‌ی خانه‌داری از زن و تعدیل و تقسیم عادلانه‌ی‌آن بین دوجنس ، موجب تجدید سازمان خانواده می‌گردید ، و این برای بورژوازی نوخاسته چندان مطلوب نبود . زیرا خانواده به‌صورت کنونـی خود از نظر اقتصادی، سیاسی واجتماعی بهترین سازمان تضمین‌کننده‌ی منافع او به‌حساب می‌آمد. اداره‌ی مرد وتأمین خواسته‌های او، همچنین تربیت فرزندان به‌منزله‌ی‌نیروی‌کارمطیع برای‌آتیه‌وتحمیل والقای‌ایدئولوژی مسلط بدان‌ها ازجمله‌ی مهمترین وظایف خانواده‌ی کنونی است کـه برای نظام‌کار وسرمایه اهمیت حیاتی دارد.

ازسوی دیگر واحد خانواده به‌بهترین نحوی مصرف تولیدات اورا تضمین می‌کرد. و زن دراین واحد عامل‌رهبری‌کننده‌ی‌مصرف،

یعنی شریان حیات جامعه‌ی کار و سرمایه به‌حساب می‌آمد . خانه‌دار باقی ماندن زن هدف نظام فوق را مبنی بر تأمین بازار مصرف هرچه بیشتر به‌بهترین نحوی تضمین می‌کرد. و بدین گونه زن پیش از آن‌که تولیدکننده وخلاق شود،مصرف کننده گردید. دربخش «زن‌درجامعه‌ی مصرف» دراین‌زمینه به‌تفصیل سخن خواهیم گفت.

با این ترتیب اگــرچه زن وارد کارزار فعالیت هــای اقتصادی گردید ، اما این ورود به علت نقشی که نظام نامبرده ادامــه و تشدید ایفای آن را به عهده‌ی او می‌سپرد (خانه‌داری) نمی‌توانست ورودی فعالانه وهمپای مرد باشد . ودرست به‌همین‌علت از میان رفتن شکاف وبرابری حقوق بین دوجنس درعمل میسرنگردید. در این‌میان عوامل ذهنی نیز به‌کمك این مانع عینی شتافته وسبب تقویت بیشترآن‌شدند. قید وبندهای سنتی ، نظرات بــرتری طلبانه‌ی مــردان و پایین بودن درجه‌ی آگاهی‌زنان نسبت به‌حقوق‌خود ازجمله‌ی این‌عوامل به‌حساب می‌آیند .

کار خانگی کنونی اکثریت زنان که شامل بچه‌داری،خانه‌داری و شوهرداری است ، فعالیتی است صرفاً خدماتــی و جسمی. زن در درون خانه نه امکان فعالیت فکری را پیدا می‌کند و نه فعالیت خلاق و تولیدی جسمی را . این مسئله کــه زنان از روند تولید و خلاقیت اجتماعی ـ چه در مرحله‌ی کار فکری و چه مرحله‌ی کار جسمی آن ـ به‌دورند و فعالیتشان تنها به‌کار تکراری و خدماتی داخل خانه خلاصه می‌گردد ، تعیین کننده‌ی نقش و ارزش نازل اجتماعی آنان است . پختن غذا، شستن ظروف، نظافت خانه وبچه‌داری درمحدوده‌ی‌خانه،

اعمالی تکراری ، غیر اقتصادی و به دور از تحرك و خلاقیت است. بیتردید مادام که زنان به خانه نشینی خود ادامه داده و در روند تولید وسازندگی اجتماعی شرکتی فعال نجویند، انتظاری درجهت رهایی آنان نمی‌توان داشت . زیرا گفتیم که کار خلاق جوهر آدمی است و انسان باکار آگاهانه از دنیای حیوانات دیگر جدا شده و بدون آن ، انسان بودن خودرا ازدست می‌دهد . آن که در پیشرفت اجتماعی و تعالی فرهنگ بشری شرکت خلاق ندارد، ازسویی ازپیشرفت فکری بازمی‌ماند وازسوی دیگر حق استقلال و تعیین سرنوشت از او گرفته می‌شود. به کلام کوتاه به برده‌ای بدل می‌شود ناآگاه و وابسته؛ چنان که اکثریت زنان اکنون گشته‌اند .

مشاغلی که زنان در شهرها غالباً عهده‌دار آن گشتند عبارتند از:

زنان وابسته به طبقات پایین جامعه: کارگری ساده در کارخانجات (نساجی ، بلورسازی ، دخانیات ، بسته‌بندی، مونتاژ وسایل الکتریکی و....)،خدمتکاری خانه،رختشویی، نظافتچی بیمارستان ها و هتل ها ، مستخدمی، رقاصی وهنرپیشگی در کافه‌ها وکاباره‌ها و...

زنان وابسته به‌طبقات متوسط جامعه: مشاغل دفتری، ماشین‌نویسی ، منشیگری ، فروشندگی ، معلمی ، پرستاری ، تلفنچی ، دوزندگی ، آرایشگری و ....

زنان وابسته به طبقات بالا : زنان این طبقات جزدرصد بسیار کوچکی که به‌اقتضای تحصیلات عالی خودصاحب مناصبی نسبتاً بالا در سازمان های دولتی و غیر دولتی هستند ، معمولا بیکاره و مفتخوارند وحتی خانه‌داریشان هم در پناه کلفت ونوکر انجام می گیرد .

درپاره‌ای از مشاغل «زنانه» در حقیقت نه بهره‌وری از نیروی جسمی زن موردنظر است ونه به‌کار گیری توان فکری وتخصصی او. مطلوب ، جوانی و طراوت ، زیبایی ظاهر و آراستگــی تصنعی وی به‌منظور جلب مشتری و «شیرین کام» کردن‌مراجعین است. «سکرتری» را می‌توان از جمله‌ی این مشاغل دانست . ارجای چنین نقش‌هایــی به‌زنان درحقیقت توهینی است آشکار به‌جنس زن. درچنین مواردی‌زن نه به‌عنوان انسان، بلکه بیشتر به‌مثابه شیی و کالا برای‌مقاصد گونا گون مورد بهره‌وری قرارمی گیرد. پایین‌بودن سطح آ گاهی و شعوراجتماعی سبب استقبال بسیاری از زنـان و دختران طبقات متوسط از چنین مشاغلی می گردد . عملکرد عمده‌ی چنین مشاغلی در این است که با انواع شگردهـا و عشوه‌هـا حـداکثر رضایت صاحب کار و سپس مراجعین جلب گردد. درچنین‌مشاغلی که آن‌را می‌توان به‌قولی«پادویی اطو کرده» نامید، درصد بزر گی از درآمد زن صرف تهیه‌ی‌لباس‌های جوراجور و خودآرایی می گردد ، چنین حرفه‌هایی ظاهـرفریب کـه به زنان تحمیل شده ،آنـان را درجهت هرچه بیشتر کالایی شدن سوق می‌دهد. انواع دیگر چنین مشاغلی که کالا شدن زن درآن نقش عمده

را ایفا می‌کند عبارت است از: مانکن، هنرپیشگی درفیلم‌های بازاری وتبلیغاتی، خوانندگی ورقاصی درمجامع عمومی مثل بارها وکافه‌ها ، اشتغال دربارها وبالاخره افراطی‌ترین گونه‌ی آن روسپیگری.

به‌طور کلی مـی‌توان گفت کـه سهم زنـان چه درکشورهای صنعتی غربی وچه درکشورهای نوخاسته درکارهای تخصصی وعالی بسیار ناچیز است . تـوزیع کارها بین زنان شاغل ـ کـه خود درصد کوچکی از زنان را به طور کلی تشکیل مـی‌دهد ـ به‌گونه‌ی شدیداً غیرعادلانه‌ای صورت گرفته است . به طوری کـه مشاغل آنان اغلب غیرتخصصی و ساده بوده وآنان در برنامه‌ریـزی و اجـرای طرح‌ها تقریباً فاقد هرگونه نقشی هستند .

در چنین شرایطی بدیهی است کـه توده‌ی زنـان موجوداتی مصرف‌کننده وآلت دست باشند .

زن و خانواده

۱. تقسیم کار در واحد خانواده

چنان‌که در بخش‌های پیشین مطرح شد، خانواده‌ی تک‌همسری اصولاً از نظر تاریخی زمانی شروع به شکل‌گیری می‌کند که مرد بر زن تسلط اقتصادی یافته است. سلطه‌ی اقتصـادی مرد بر زن نقطه‌ی شروعی است برای نابرابر گشتن عملکرد اجتماعی‌وتولیدی دوجنس؛ و براین مبنا پیش تاختن عملی ـ فکری مرد نسبت به‌زن ـ بدان‌گونه که اکنون مشاهده می‌کنیم. خانواده سازمانی است که در آن برتری اقتصادی مرد نسبت به‌زن از قوه به فعل درمی‌آید؛ پدر دستوردهنده و حاکم خانواده است زیرا وی نان‌آور و در واقع نفس‌دهنده‌ی آن است. خانه‌ی بزرگـی که در دوره‌ی مادرسالاری جایگـاه تمام افراد اجتماع بود درمرحله‌ی معینی ازتاریخ به‌کلبه‌ی فردی یعنی‌خانواده‌ی تک‌همسری بدل گشت و متعاقب آن کاری‌که بین همه‌ی افراد جامعه تقسیم می‌شد جـای خود را به تقسیم کار بین زن و مـرد در واحـد خانواده داد.

درجوار کار برون‌خانگی مرد، کار زن ـ به‌خصوص درطبقات

زنان شهری ـ به‌کار خانگی یا **خانه‌داری و بچه‌داری** تقسیم می‌شود.

الف. خانه‌داری

در این زمینه نقش زن را در طبقات شهری می‌توان پرستاری از مرد دانست. بدین‌شکل که زن به‌اوغذا می‌دهد، پوشاکش راآماده می‌کند، محل سکونت او را روبراه و مرتب می‌سازد، خواسته‌های جنسی وی را برمی‌آورد و به‌کلام کوتاه وی را از هر جهت برای رفتن به‌بازار کار و فروش نیروی کارش آماده می‌کند. مرد به هنگام بازگشت از کار قبل از هرچیز به محیطی نیاز دارد تا بتواند خستگی کار طاقتفرسای روزانه‌اش را که معمولا به‌بهای نازلی فروخته، رفع کند؛ تا صبح روز بعد امکان یابد با آمادگی کامل مجدداً سر کار خود حاضر گردد. بدون تصور وجود « همسر » در سازمانی به نام «خانواده» عمل پذیرایی مستمر مرد و انجام‌کارهای خدماتی وی ـ آن هم به‌طور مجانی ـ آن‌طورکه وی قادر به‌ادامه‌ی فروش نیروی کارش گردد، دشوار به‌نظر می‌رسد. عدم وجود سازمانی به‌نام « خانواده » و نیروی کار پیش‌پاافتاده و خدماتی موجودی به‌نام «همسر»، بازدهی‌کار را به‌صاحب‌کار با خطر مواجه‌کرده وامکان بهره‌گیری از اورا نقصان می‌دهد. یکی از جنبه‌های علاقه‌ی طبقات مسلط به‌حفظ استخوانبندی مناسبات‌کنونی خانوادگی، از همین‌جا ناشی می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که عمل «خانه‌داری» زن ـ یعنی تهیه‌ی غذا، شستن، رفتن، گردگیری، مرتب کردن و غیره ـ عملی است که در *وحله‌ی اول در خدمت مرد قرار می‌گیرد تا وی قادر به‌ادامه‌ی نقش*

اجتماعیش ـ صرفنظر از کیفیت آن ـ گردد. و درست به همین دلیل عمل خدماتی وی کاری فرعی وغیرعمده و نوعی «خدمتکاری» به‌حساب آورده می‌شود. درحالی که فعالیت‌مرد در روند تولیداجتماعی است؛ و درست همین اختلاف نقش در کار اجتماعی است که شکاف بین‌زن و مرد را موجب می‌شود و به‌مرد به‌مثابه گرداننده‌ی اقتصاد خانه‌نقش اصلی را ارزانی می‌بخشد. زن در محدوده‌ی خانواده ازنظراقتصادی وابسته به‌مرد است، و درست همین وابستگی‌اقتصادی است که مهلت سربلند کردن به‌وی نمی‌دهد. نیروی کار وی تماماً صرف اداره‌ی خانه می‌شود؛ خانه‌ای که ریاست آن با مرد است. او گذشته از نیروی‌کار، جسم خود را نیز تماماً درخدمت مرد قرار می‌دهد.

در چنین شرایطی بدیهی است که به‌راه انداختن سروصداهایی به‌عنوان «آزادی زن» و اعطای « حقوق برابر با مرد » به وی به‌هیچ روی کافی نباشد. او باید از نظراقتصادی درسطحی برابربا مرد قرار گرفته و صاحب استقلال اقتصادی کامل گردد. تنها در چنین صورتی است که زن از نظر فکری نیز امکان رشد می‌یابد. روشن است که زن درصورت عدم اتکاء به‌خویش موجودی بی‌اراده بارآمده و آمادگی به‌کاراندازی قوای ذهنی وفکری خویش را نیابد.

وجود خانواده به‌شکل کنونی که وظایف خانه‌داری وبچه‌داری را به زن تحمیل می‌کند، مانع عینی و عمده‌ای در از میان برداشتن شکاف بین زن و مـرد است؛ زیرا امکان بر گـزینی نقش خـلاق در فعالیت‌های اجتماعی را از زن می‌رباید. به‌همین دلیل است که گفته می‌شود تنها درصورت دگرگونی خانواده یاکیفیت تقسیم‌کار در آن،

امکان برابری زن با مرد می‌تواند به‌وجود آید. منظور از دگرگونی تقسیم‌کاردرخانواده این‌است که مثلاکارهای درون خانه مثل پخت‌و‌پز، شستشو و نگهداری بچه تا حد امکان اجتماعی گردد؛ یعنی به‌مؤسسات معین اجتماعی که در خدمت امور خانگی باشند محول شود و آنچه باقی می‌ماند به‌نحو عادلانه‌ای بین دو جنس تقسیم گردد. درست‌است که ورود تکنولوژی نو به‌خانه و هجوم کالاهای مصرفی ازپیش‌آماده شده مثل لباس وپوشاك وماشین لباسشویی درجوامع مصرفی،کارهای خانگی را تعدیل می کند. اما هیچ گاه نمی‌تواند آن‌ها را تماماً از بین برد.

ب. بچه‌داری

درست‌است که طبیعت وظیفه‌ی تولید بچه را به‌زن محول کرده است؛ اما این فکر که بخواهیم بزرگ‌کردن او را نیز تمام و کمال در اختیار زن قرار دهیم نادرست، و مشخصاً ناشی از پیشداوری‌ها و تصورات غیر عملی و تبعیض گرایانه‌ی پدرسالاری است. متفکران ذهنگرا مصراً ادعا می کنند که هیچیك از سازمان‌های اجتماعی مثل شیرخوارگاه، مهدکودك وغیره، جای دامان مادر را نمی گیرند. آنان معتقدند که نقش «مادری» را هیچ گاه نباید اززنان گرفت وبرای‌اثبات مدعای خویش نیز اغلب از تجربه‌های ناکام نقاطی ازجهان پیشرفته‌ی سرمایه‌داری مدد می گیرند. اما به‌اعتقاد نگارنده مسئله پیچیده‌ترازآن است که بشود بدین سهولت به‌رد آن پرداخت. این‌متفکران‌ساده‌لوح و متخصصان «تعلیم و تربیت» قبل از این که بتوانند به تحلیل علمی

تاریخ پرداخته و آن را مبنای نظرات خود قرار دهند، غرق درپیش‌داوری‌های ذهنگرایانه‌اند.

کارهای خانگی زن ـ که ظاهراً معلول وظایف «مادری» وی است ـ یعنی درجازدن فکری و دورماندن از مسایل بزرگ و عام اجتماعی. افکاری که از زن «کدبانوی» خانه‌می‌سازد و به‌وی‌خیاطی و آشپزی و گلدوزی و خانه‌داری یاد می‌دهد وبرای این منظور به‌وی حتی موادی از دروس را در مدارس تحمیل می‌کند، پوسیده ومتعلق به‌سده‌های گذشته و دوران خواب خرگوشی زن است. همین افکار پوسیده برعکس، انجام و فراگیری کارهای فنی وعلمی را در وهله‌ی اول از آن مرد می‌داند. بیتردید زن با قبول چنین وظایفی بردگی چندین‌هزار ساله‌ی خود را پذیرفته و برآن مهر تأیید می‌کوبد.

بچه‌داری یا تربیت فرزند در جوار خانه داری بیشتر به‌عهده‌ی زن یا مادر خانواده محول‌شده‌است ومی‌توان‌آن‌را بااهمیت‌ترین‌بخش ازفعالیت خانگی زن بشمارآورد، نقش زن را دراین زمینه می‌توان اساسیتر ازنقش مرد یا پدر فرض کرد، چه زن به‌خصوص در سنین پایین تماس بیشتری با فرزندان خود دارد. منطقاً نقش زن یا مادر در چارچوب خانواده دراین زمینه نیزنمی‌تواند آن‌قدرها سازنده وحایز اهمیت باشد. برای روشن شدن مطلب این سؤال ساده و اساسی را عنوان می‌کنیم که: آیا زن یا مردی به‌صرف این‌که ازنظر طبیعی قادر به تولید مثل شوند، توانایی تربیت کودك را نیز خواهند یافت؟ به‌عبارت دیگر آیا بلوغ جنسی با بلوغ فکری و روشن شدن مسایل زندگی برای انسان‌ها که لازمه‌ی عهده‌دارشدن تربیت‌نسل‌های‌نواست

با هم توامند؟ آیا آن دختر و پسر روستایی که به عللی مجبور است درهمان سنین اولیه‌ی بلوغ جنسی دست به‌ازدواج زند ، یا آن جوان شهری که بلافاصله پس از رسیدن به درآمد ناچیزی بـرای نجات از محرومیت جنسی ناچار اقدام به ازدواج می کند ، هیچ گونه‌آمادگی فکری و مادی برای تربیت فرزندش را دارد ؟ فرزندی که معمولا در همان سال‌های اول ازدواج متولد می گردد ؟ و آیا آن دختر یا پسر متعلق به‌طبقات مرفه که تاکنون فقط نازشان‌کشیده شده ومعمولا حتی ساده‌ترین مسایل شخصیشان را نتوانسته‌اند حل کنند، وخود غرق در کمبودها و ضعف‌ها شده‌اند ، توانایی تربیت فرزندانشان را دارند ؟ جواب درهمه‌ی حالات فوق منفی است واین چیزی است که در عمل به‌خوبی می‌توان آن‌را مشاهده کرد.

مادر وپدر به‌طور کلی انتقال دهنده‌ی فرهنگ مربوط بـه نسل خویش به نسل های آینده است ؛ فرهنگی که خود بیچون و چرا از والدین خویش پذیرفته است و انتظار دارد به همان شکل و دوبـاره بیچون و چرا از طرف کودکانی که به‌وجود آورده دنبال شود. بدین جهت می‌توان گفت که مادر وپس ازاوپدر درمحدوده‌ی‌سازمانی به‌نام خانواده عهده‌دار انتقال است؛ انتقال سپرده شده‌ها ازنسل قبل‌ازخود به‌نسل بعد، وبه‌زبان دیگر عامل تکرار ـ تکرارآنچه پوسیده و پشت سر گذاشته شده است.

نظام‌خانوادگی‌پدرسالاری‌ای که‌والدین‌درآن زندگی می کنند، اساسش برتری مـرد نسبت به زن است . ایـن برتری خـواسته یا ناخواسته به‌صورت الگویی پیش پای فرزندان قرارمی گیرد؛آن‌طور

که‌آنان نیز در شرایط نابرابر رشد می‌کنند . بـا این ترتیب اولین سنگ‌های بنای سست بنیاد وتحمیلی اختلاف زنان و مردان‌آینده در همین خانواده وتوسط مادر و پدر گذاشته می‌شود . دختران و پسران ازهمان‌اولین روزهای زندگی برای دوهدف متفاوت تربیت می‌شوند. یکی برای «زن» شدن ودیگری برای «مرد» شدن. مفهوم این زن شدن در وهلۀی اول آموزش و تلقین این مسئله است که زن نقش فرعی و درجه‌ی دوم نسبت به‌مرد دارد و به همین خاطر همیشه باید سعی‌کند مطیع او باشد. از بدو تولد مسئله‌ی زیبایی ظاهر اورا به‌پیش‌کشیده وبزرگ می‌کنند ؛ آن طور کـه‌آن را در رأس همه‌ی معیارهای دیگر قرار می‌دهند. اسباب بازی‌ای که در اختیار او قرارمی‌گیرد ، وظیفه‌ی این را دارد که وی را برای زندگی خانگی فردا و اطاعت از مـرد آماده‌کند . لباس زیبا به تنش پوشانده می‌شود و مـرتب به‌گوشش خوانده می‌شود که دختر باید قشنگ باشد ، به‌خودش برسد تا شوهر خوب درآینده نصیبش گردد ! لوازم کـوچك آشپزخانه دراختیارش گذاشته می‌شود تا از همان ابتدا بـا آنان خـو گیرد . عروسك های گوناگون به‌وی داده می‌شود تا نقش بچه بزرگ‌کردن را ازنخستین ماه‌های زندگیش به‌اوتحمیل کنند. ازاو خواسته می‌شود که ازبرادرها و پدر اطاعت‌کند و در داخل خانه ازآنان پذیرایی‌کند ، درخانه در شستن ظروف، تمیزکردن اتاق‌ها وتهیه‌ی غذا یار و یاور مادر باشد . مختصر این‌که، او را آماده می‌کنند تا مسایل حقیر درون خانه یعنی همان‌آشپزی، لباسشویی، خیاطی، گردگیری وامثال این‌ها راآموخته وازمرد وشوهرآینده‌اش اطاعت‌کند! ومادر درمحدوده‌ی خانه‌بهترین

الگو برای تلقین و تحمیل این معیارها به‌اوست.

اما رفتار با پسر گونه‌ای دیگر دارد. از همان ابتدا بـا محول کردن وظایف برون خانه، در اختیار نهادن اسباب‌بازی «پسرانه» مثل ماشین‌آلات و وسایل فنی و تلقین این‌که پسر باید به فکر زندگی و کار کردن باشد، سعی می‌کنند وی را با مسایل جدیتر زنـدگی برخورد دهند. و به‌طور کلی اورا تشویق می‌کنند که خود به خود دنبالـه‌روی کارهای پدربوده و بدان‌ها علاقمند گردد. این نکته تنها یکی ازبخش‌های نظام کهنه‌ای است که مادر و پدر عهده‌دار انتقال و تحمیل آن به نسل جدید یعنی فرزندان خود هستند.

نظریه‌ای کـه وظیفه‌ی اصلی زن را «مادر» بـودن جا می‌زند، اگرچه به‌ظاهر آن‌را زیرپوشش احترام به‌زن و بزرگداشت شخصیت و عنوان او می‌کند، اما دراصل اندیشه‌ای خصمانه و خیانتکارانه نسبت‌به وی است. نظریه‌ای است فرصتطلبانه که مردان حاکم در هـزاره‌ها و سده‌های پیشین ساخته و پرداخته‌اند و بـدون تـردید تضمین کننده‌ی نظامی است که در آن مرد حاکم مطلق است.

زن قبل از «مادر» بودن انسان است و تنها پس از ایفای نقش انسانی واجتماعی خویش است که عنوان مادری‌وی می‌تواند ازاعتبار انسانی لازم برخوردار باشد؛ نیمی‌ازنیروی بشریتی‌است که زندگیش غرق درتضادها، تناقضات و پیچیدگی‌هاست و به‌قول اندیشمندی نیمی از بارآسمان جهان بردوش اوست. او باید ابتدا بـه مسایل جامعه‌ی خویش‌بپردازد، مشکلات‌اجتماعی محیط خویش‌را فعالانه ودوشادوش مرد حلاجی کرده ودرجهت‌حل آن‌ها برآید. تنها پس‌ازچنین‌مرحله‌ای

است که زن می‌تواند به مادر بودن خویش فخر کند . از سوی دیگر بزرگ‌کردن فرزند نمی‌تواندتنها درانحصار مادردرآید؛ این‌وظیفه‌ای است مـربوط به هـردو جنس و در سطح وسیعتر مـوضوعی است مربوط به کل جامعه . مادر بـودن نقشی است در زیر پوشش انسان اجتماعی بودن وتنها بخشی ازآن را تشکیل می‌دهد واگر بنا باشدکه نقش مادری زن حتی کوچکترین خـدشه‌ای به نقش اصلـی و والای انسان اجتماعی‌بودن او واردآورد بایدآن‌را مورد تجدیدنظرقرارداد، بایدآن را قانونی دانست در جهت حیوانی کـردن مقام زن . چه هر حیوان ماده‌ی دیگر نیز نقشی جز توالد وبچه زاییدن ندارد ، همچون مرغ خانگی‌که ارزشش برای‌آدمیان زمانی است که بیشترین تخم را گذارد و در موقع لازم روی تخم‌ها خوابیده و تعداد هرچه بیشتری جوجه تحویل صاحبش دهد، و درمصون داشتن جوجه‌ها از خطرات کوشا باشد و بالاخره همواره‌آماده‌ی پذیرایی از جنس مخالف یعنی «آقای» خروس باشد ! انتظاری بـه معنای واقعی کلمه درخـور یك حیوان .

برابری حقوق زن ومرد در چارچوب خانواده تنها زمانی پیاده شدنی است‌که زن نیز به‌دور ازهرمانع، همپای مرد به‌کار پردازد؛ اما اگر گفته می‌شودکار منظور نه‌کار پیشخدمتی‌گونه‌ی خانه‌داری، بلکه کار درصحنه‌ی اجتماعی است . تقسیم‌کار بین مرد و زن به خانگی و غیرخانگی اسارت زن را به وجود آورده و مادام‌که این شکل تقسیم مسئولیت به‌قوت خود باقی‌بماند بردگی او نیزپای برجا خواهدماند.

کار درون خانه‌ی زن به‌علت ابتدایی بودن ، تکـراری بودن و

خدماتی بودنش قابل قیاس با کارتولیدی، فکری ومتنوع مرد درپهنه‌ی وسیع جامعه نیست. اولی‌کاری است فرعی وضمنی و پیش پاافتاده، درحالی‌که دومی‌کاری است‌اصلی، تعیین‌کننده ومؤثر وبه‌زبانی دیگر اولی‌کاری است درخدمت دومی.

خانه‌داری زن به‌خاطر تکراری و محدود بودن میدان عملش نتیجه‌ای جز درجازدن فکری به‌بار نمی‌آورد و دنیای زن را در چهار دیواری حقیرخانه محبوس می‌کند. در حالی‌که‌کار مرد درصحنه‌ی جامعه دایماً درحال تغییر و تحول است و انسان را به‌دنیای نامحدود فعل وانفعالات اجتماعی رهنمون می‌سازد.

۲. خانه‌نشینی زن و عواقب آن

در روند تقسیم‌کار که براساس آن فعالیت‌های درون خانه به‌زن تحمیل شده و کارهای برون خانه به عهده‌ی مرد قرار می‌گیرد، زن ـ چه از نظر شخصی وچه اجتماعی ـ از چند نقطه نظر زیان می‌بیند. اهم این نکات به‌قرار زیرند:

الف. وابستگی اقتصادی به‌مرد درچارچوب زندگی خانوادگی

اصولاً وابستگی اقتصادی یعنی از نظر مسایل‌مالی به‌خودمتکی نبودن و برای رفع نیازهای مادی همواره در انتظار دیگری ماندن. دچار گشتن به‌چنین وضعی، استقلال فکری و عملی راکه عالیترین حق هر انسان بالغ می‌تواند وباید باشد، تحت‌الشعاع خود قرارداده و نابود می‌کند. استقلال فکر و عمل برای هرشخص، هرگروه یا هر

خلقی تنها زمانی امکان‌پذیر است که آن شخص، گروه یا خلق از نظر اقتصادی به دیگری متکی نباشد؛ در غیر این‌صورت انتظار استقلال عمل و فکر نسبت به‌نقطه‌ی اتکاء بیجا و بیهوده است. زن و شوهری را در نظر بگیریم که زندگیشان از طریق کاری کـه مرد انجام می‌دهد اداره می‌شود. مرد کسی است که در خارج از خانه کار می‌کند، زحمت می‌کشد و در مقابل آن پول دریافت می‌کند. در به دست آوردن این پول زن هیچ نقش مستقیمی ایفا نمی‌کند. درست است که او در خانه کار کرده و غذا و لباس وخواسته‌های مرد را برآورده و اورا آماده‌ی سر کار رفتن کرده است، اما با همه‌ی این احوال نقش مستقیمی در تهیه‌ی پول (همراه مرد) نداشته است. درچنین شرایطی به‌هنگام تصمیم گیری درمصرف پول و این که پول به‌دست آمده در کجا به‌چه‌مقدار وچگونه خرج شود، مرد نقش عمده یا عمده‌تری را نسبت به‌زن بازی‌می‌کند. چه او نسبت به‌پول به‌دست آمده احساس مالکیت می‌کند. زن‌هیچ گاه نمی‌تواند در مصرف پول به‌دست آمده توسط مرد صاحب همان حقی گردد که مرد خود داراست. این نکته در مناسبات مالکیت حاکم در جوامع ما امری طبیعی و بدیهی است. زن در بسیاری از موارد امکان تصمیم گیری مستقل برای مصرف پول را ندارد درحالی که عکس این مسئله یعنی تصمیم گیری مستقل برای مرد به‌راحتی مقدور است. مرد ضمن این که عموماً هدایت مصرف پول را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به‌عهده دارد، هر گاه لازم افتد خود به‌تنهایی تصمیم گرفته ومنتظر نظر دیگران نمی‌ماند؛ زیرا همان‌طور که گفته شد نسبت‌به‌پول مورد بحث، درخود احساس مالکیت می‌کند؛ همان احساسی کـه زن نمی‌تواند و

ــ بنابر معیارهای موجود مالکیت ــ نباید داشته باشد.

عدم برخورداری زن از استقلال اقتصادی در خانواده ــ مثل عدم برخورداری هر فرد یا گروه دیگر در اجتماع ــ به مثابه عاملی عینی و عمده از سربرافراشتن او در خانواده پیشگیری می‌کند و در عین‌حال به مرد امکان می‌دهد تا در روابط خانوادگی «آقایی» کند. انتظاری جز این هم نمی‌توان داشت چه او «نان‌آور» خانواده است. این مسئله دست وپای زن را در دفاع از حقوق خویش می‌بندد. حتی در مواردی که ادامه‌ی زندگی زن در خانواده برایش غیرقابل تحمل گردد، فکر این که درصورت جدایی از مرد چه‌کسی «خرج» او را خواهد داد، سدی می‌گردد برای جدایی و رهایی او. این مسئله را به‌خصوص درخانواده‌های طبقات پایین‌جامعه به‌خوبی می‌شود مشاهده کرد.

پیشداوری‌ها و انتظارات ناشی از وابستگی اقتصادی کهن زن به مرد در چارچوب خانواده به حدی است که اقلیتی از زنان از نظر اقتصادی مستقل نیز اغلب از سوی جامعه به رسمیت شناخته نمی‌شوند. این گونه زنان بدون داشتن «آقابالاسری» به نام شوهر یا پدر، میدان عمل بسیار محدودی دارند. این واقعیت درمورد زنان مجرد یا بیوه یا زنانی که به‌هنجارهای‌اجتماعی مربوط به‌جنس‌خویش گردن ننهاده وزندگی‌تنهادرپیش گرفته‌اند ــ باوجوداستقلال‌اقتصادی‌ــ به‌خوبی قابل‌لمس است. این قبیل زنان اغلب به‌تنهایی‌ازسوی‌اجتماع پذیرفته نمی‌شوند وایجاد ارتباط با دنیای مردان برایشان بسیاردشوار یا در مواردی غیرممکن است. مشکلات جنسی چنین زنانی در نوع

خود حاد و پیچیده است و نظرات حاکم اجتماعی نیاز جنسی آنان را به‌رسمیت نمی‌شناسند. وابستگی اقتصادی زنان به مردان را باید مادر همه‌ی تبعیض‌ها وتحمیل‌ها نسبت بدانان دانست.

پول به منزله‌ی شریان زندگی خانواده است و طبیعی‌است که فراهم‌کننده‌ی آن نقش برتری در خانواده داشته و از بالاترین‌حقوق برخوردار باشد. عکس چنین قضیه‌ای نیز عیناً صادق است. یعنی‌اگر زمانی به‌هرعلت نقش مرد به منزله‌ی «نانآور» خانواده از بین رفته و زن جای او را بگیرد، عمل تصمیم‌گیری و نقش برتر خود به‌خود در اختیار او قرار خواهد گرفت و مرد رفته‌رفته از صحنه‌ی حاکمیت خود بیرون رانده خواهد شد. برای روشنتر شدن مطلب حالتی را مجسم کنیم که مثلا فرزند بزرگ خانواده‌ای مصدر کار و صاحب درآمدی شده درحالی که مرد خانواده ازکارکردن و تهیه‌ی پول‌ساقط گردیده است. در چنین مواردی مغمولاً پسر جای پدر را گرفته و ـ به درجات متفاوت ـ حکمران خانه می‌گردد. فرزندی که زمانی می‌بایست از پدر تبعیت کند اکنون دیگرنه‌تنها نیازی بدان نداردبلکه حتی‌دیگران‌را نیزدر تبعیت خویش درمی‌آورد. واین درست به‌علت توانایی است که او در برآوردن نیازهای مادی و معیشتی خانواده به‌دست آورده است. این یك اصل است و نظام‌های مادرسالاری و پدرسالاری نیز براساس چنین اصلی به وجود آمده‌اند. آن زمان که زن‌سکان کشتی تولید نیازهای اصلی زندگی‌را دردست داشت، او نیز ـ هرچند خفیف ـ حکمروایی می کرد و به زندگی جامعه شکل می‌بخشید و از آن لحظه که مرد از وی پیشی گرفته و تولید را در

انحصار خویش درآورد به‌حاکمیت رسیده و زن را مطیع و دست نشانده‌ی خودکرد. اگرچه اطاعت زن از مرد در دوران‌های مختلف و در طبقات مختلف اجتماعی گونه‌ها و میزان‌های مختلف داشته، اما در هر حال اطاعت بوده است و مانعی در مقابل برابری حقوق دو جنس.

این موضوع باهمه‌ی سادگی و بدیهی بودنش اغلب برای دختران‌وپسران‌جوان روشن‌نیست.بسیاری‌ازآنان زناشویی‌وروابط‌بین زن و مرد در چارچوب خانواده را از زاویه‌ی اخلاق و قراردادهای زوجی فرض کرده و به پایه‌های عینی و مادی آن بی‌توجهند. آنان تصور می کنند به‌صرف داشتن «تفاهم» و برقراری دوستی «خالصانه» می‌توان بدون توجه به‌پایه‌های مادی به‌حل این گونه مسایل نایل‌آمده، و برابری حقوق زن و مرد را احراز کرد. غافل از این که دردنیای ما هیچ چیز یا پدیده‌ای بدون تغییر پایه‌های مادی وجودیش قابل تغییرو دگرگونی نیست و با ذهنیگری نمی‌توان به‌جنگ مسایل و معضلات زندگی رفت. زن با خانه‌نشینی هر گونه امکان استقلال اقتصادی خود را از میان می‌برد.

ب. رشد نیافتگی و عقبماندگی فکری

در این زمینه در بخش‌های پیشین به تفصیل سخن گفته شد و اشاره گردید که‌کار، سازنده‌ی انسان است و نقش مؤثری دربالابردن فکر و تقویت روح انسان داراست. مطرح گردید که‌کارهای خانگی به‌علت تکراری، خدماتی و پیش‌پا افتاده بودنشان فاقد ارزش‌لازم برای

رشد فکری و روحی انسانند.

خانه‌ماندن زن‌را ازبرخورد وتماس با جامعه وزندگی‌اجتماعی محروم می‌کند واجازه نمی‌دهد که زن مسایل‌ودردهای اجتماعی‌را باز شناخته و به‌آن‌ها بیندیشد. درنتیجه ازسویی‌خود او ازنظرآگاهی‌های اجتماعی رشد نیافته باقی می‌ماند و از سوی دیگرنفعی که وی به‌مثابه عضوی‌ازاجتماع‌برای‌جامعه می‌توانست داشته باشد صورت‌نمی‌گیرد. اصولا بزرگ بودن محیط‌تحرك ووسعت روابط هرفرد با افراددیگر با بالارفتن‌رشد فکری‌وشناخت‌آن فردرابطه‌ای مستقیم دارد. هراندازه میدان عمل محدود و حقیروروابط بینابینی انسان‌ها خلاصه وکوچك باشد، به‌همان اندازه انسان ازنظرآگاهی‌اجتماعی کوچك وحقیرباقی مانده و رشدش کند می‌گردد.

به‌قول‌اندیشمندی هیچ مدرسه‌ای عالیتر و ارزنده‌تر ازمدرسه‌ی جامعه و مردم نیست.

در حالی‌که مرد در خارج از خانه از امکان برقراری رابطه با دنیای خارج و سایر همجنسان وغیرهمجنسان خویش برخورداراست، زن به خاطر اجبار به‌خانه‌نشینی فاقد چنین امکانی است. در چنین شرایطی روشن است‌که زن یا هر موجود دیگری از نظر فکری رشد نیافته بارآید. همین مسئله به مثابه امتیازی برای مردکفه‌ی ترازو را به‌نفع او سنگینتر می‌کند.

پ. عدم همکاری در تولید اجتماعی و رشد اقتصاد ملی و محدود گشتن میدان عمل و اندیشه‌ی مرد

زنان تشکیل‌دهنده‌ی نیمی از جمعیت هر جامعه‌اند. نیمی از جمعیتی که می‌تواند جزء نیروی خلاقه و سازنده‌ی ثروت‌های مادی و معنوی یك جامعه باشد. روشن است که خانه‌نشینی و عزلت زن مانع از آن می گردد تا از این قدرت خلاقه در جهت رفاه‌حال جامعه‌ی او ـ چه ازنظر مادی وچه ازنظر فکری ـ بهره‌برداری شود. درنتیجه، گوشه‌نشینی زن درعمل نیمی‌ازتوان تولیدی اجتماعی را ازمیدان‌های تولید دور می کند. با دورماندن زن از خلاقیت‌های اجتماعی، امکان رسیدن‌به‌هدف‌های والای‌بشری نیزبرای جوامع‌بسیاردشوارمی گردد. به‌سخن بهتر دستیابی به‌سعادت مادی و معنوی جوامع بدون حضور و شرکت مستقیم و فعال زنان در جریان تولید مادی و معنوی جامعه غیرممکن خواهد بود.

خانه‌نشینی زن مرد را ناگزیر می‌سازد تا تنها و یك تنه به‌تأمین نیازهای مالی خانواده‌ی خویش پردازد. بار سنگین چنین وظیفه‌ای شانس مرد را در پرداختن به‌مسایلی جز رفع نیازهای مادی خانواده پایین آورده و مهلت تفکر در اطراف آن‌ها را از او سلب می کند. در چنین وضعی‌مرد ـ به‌ویژه در طبقات پایین‌اجتماعی ـ ناگزیراست سخت‌ترین‌فشارهای زاییده‌ی روابط تولیدی‌جامعه‌ی مصرف را مستقیماً گردن نهد. فشار بیش ازحد کار و مسئولیت، امرار معاش خود و خانواده‌اش را نهایت و هدف زندگیش می‌سازد.

حال‌آن‌که درصورت شرکت زن درکارزار تأمین نان خانواده،

فشار وارده برمرد نصف می‌شود و بهره کشی یك جانبه از وی نقصان می گیرد. به‌دیگر سخن، ستم ناشی ازروابط‌تولیدی بین اووهمسرش ـ در چارچوب خانواده ـ به‌تساوی تقسیم می گردد. این‌مسئله گذشته از آن‌که سبب بالا رفتن شعور اجتماعی زن می گردد ـ همان طور که قبلامطرح شد ـ به مرد نیز مهلت وفرصت‌بیشتری می‌دهد تا درشرایط متعادلتری به‌زندگی بیندیشد، و بـا حقوق، نقش و وظیفه‌ی خود و سایر افراد همطبقه‌اش در سطح کل جامعه آشنا گردد.

زن ومسایل جنسی

۱. اهمیت مسایل جنسی وشرایط مختلف زیستی جنسی زن ومرد

در میان تمام غرایز طبیعی که انسان داراست ـ پس از خوراك خوردن برای ادامه‌ی زندگـی ـ میل جنسی شدیدتـرین و مهمترین غریزه‌است. میل جنسی روشنترین بیان خواست، برای‌زندگی‌است. چنین میلی درهرانسان سالم عمیقاً وجود دارد وپس ازبلوغ، ارضای کامل‌آن شرطی اساسی برای سلامت جسم وروح اوست. میل‌جنسی درانسان همان‌قدر طبیعی است که تشنگی و گرسنگی در او ؛ این میل نیاز به طرح هیچ قانونمندی اخلاقی برای اداره و مهار شدن ندارد ، زیرا طبیعت هیچ اخلاقی را نمی‌شناسد. اخلاق ساخته‌ی دست خود ماست وهمواره به‌دلایل وانگیزه‌های خاصی درمقاطع مختلف تاریخ به‌وجودآمده و تغییر یافته است . جوامع کنونی به سبب دارا بودن کارنامه‌ی سیاه تاریخی ـ با ویژگی بهره کشی طبقاتـی و در رابطه با آن ستم به‌جنس زن ـ غرق در پیشداوری های چندین هزارساله‌اند . ودرست به‌دلیل همین پیشداوری‌ها برای‌آنان دشوار است کـه قبول

کنند ارضای غریزه‌ی جنسی انسان به‌منزله‌ی یك احتیاج طبیعی نیازی به غرق شدن در کلاف سردرگم اخلاق ندارد.

کانت می‌گوید: «مرد و زن تنها آن‌گاه که باهمند انسانی کاملند؛ یك‌جنس کامل کننده‌ی جنس دیگر است.»

شوپنهاور می‌گوید: «میل جنسی عالیترین تجلی خواست برای زندگی است.» و بالاخره خیلی پیش از اینان بودا نظر می‌دهد: «غریزه‌ی جنسی براتر ازقلابی است که انسان باآن فیل وحشی را رام می‌کند، داغتر ازشعله‌های آتش است، زوبینی‌است که در روح انسان همواره درحرکت است.»

قانونمندی‌های تکامل‌جسمی به همان اندازه بایدآموخته وبه‌کار گرفته شود که قوانین مربوط به‌ذهن. عملکرد فکری هرانسان بستگی به‌سلامت‌فیزیولوژیکی ارگان‌هایش دارد واین‌سلامت زمانی می‌تواند تأمین گردد که شناخت کافی درباره‌ی عملکرد این ارگان‌ها وجود داشته باشد. باتوجه به‌اهمیت بیش از حد مسایل جنسی برای زندگی بشر، آشنایی درباره‌ی ویژگی ارگان های جنسی و رسیدگی به‌آن‌ها بخش مهمی ازاین شناخت‌کلی را تشکیل می‌دهد. این شناخت چه برای مرد وچه برای زن نمی‌تواند ونباید موضوع پنهان‌کاری‌ها وشرم و حیای ساختگی و تحمیلی و بیجا باشد. آن‌گاه که انسان درباره‌ی طبیعت فیزیکی خویش شناخت کافی حاصل کند، بسیاری از مناسبات زندگی خویش را از زوایای دیگری خواهد دید؛ و درنتیجه بسیاری از قیدها وموانع دست‌وپاگیر موجود ـ که با توطئه‌ی سکوت و سرپوش‌گذاری برگذارمی‌شود ـ ناگزیرازمیان برداشته خواهندشد.

عجب است که دانش برای همه‌ی چیزهای زندگــی خوب و دنبال‌کردنی باشد و تنها مسایل مربوط به‌خود انسان ـ وازجمله‌مسایل جنسی ـ مسایلی که باموجودیت وسلامت اوبستگی تام داشته واساسی برای تکامل اجتماعی است ، با سکوت و پنهان کاری بر گذار شود . با وجود اهمیت فراوانی که میل جنسی در زنـدگی بشر دارا است ، نباید تعجب‌آور باشد کــه عدم شناخت دربــاره‌ی آن و خودداری و محرومیت جنسی در سنین بلــوغ چه برای زنان و چه بــرای مردان ـ نه به ندرت ـ روی سلسله‌ی اعصاب وتمام‌ارگانیسم بدن اثر گذارده وناراحتی‌ها و گمراهی‌هایی‌به‌بار آورد. درنتیجه انتظار آن که‌کار، فکر، و فعالیت اجتماعی چنین زنان و مردانی روال عادی خود را داشته و به‌خوبی صورت گیرد، انتظاری بیهوده است.

باید یادآورشد که میل جنسی درهمه‌ی انسان‌ها یکسان نیست. میل جنسی‌را در شرایط استثنایی می‌توان به‌طور موقت منحرف‌کرده ودرمسیرهای دیگری چون ورزش، مصرف‌الکل، مطالعه وامثال این‌ها سوق داد . اما چنین عملی تنها برای مدتی کــوتاه در اشخاص امکان پذیر است و ادامه‌ی‌آن می‌تواند اثرات خرد کننده‌ای در افراد داشته باشد .

در روند رفتارجنسی مسلط وقیدها ومحرومیت‌های ناشی‌ازآن، زنان نسبت به‌مردان فشاربیشتری متحمل‌می‌شوند ودربرابرشان موانع ومصائب به‌مراتب پیچیده‌تری قرارداده شده است. بسیاری‌ازکارهای مجاز مردان در زمینه‌ی جنسی برای زنان ممنوع بوده و دست زدن به آنان گناه نابخشودنی تلقی می‌شود. تحت‌فشاربودن زنان ازنظرجنسی

درحقیقت بخش جداییناپذیر فشاری کلی است که درصحنه‌ی اجتماع به‌آنان وارد می‌شود. زنان چه در دوران قبل ازادواج و چه بعد ازآن ازنظرجنسی محرومیت شدیدتری را نسبت به مردان باید تحمل کنند. آنان حتی ازاستفاده کردن راه‌هایی که برای فرار از محرومیت جنسی دراختیار مردان‌قراردارد، محرومند. واین‌ازجمله عواملی‌است که‌روی رفتارجنسی وبه‌طورکلی رفتار اجتماعی زنان اثر گذارده و آنان را از مردان متمایز می‌سازد . از همان ایـام کودکی بدانان تـربیت جنسی درست داده نمی‌شود و ازاین مسئله‌ی حیاتی در نهایت پـرده‌پوشی و پنهان‌کاری گریز داده می‌شوند.

زنان که حداقل‌درحد مردان حق ابراز وارضای مختصرخواست جنسی خویش را ندارند، ناچار در بسیاری از موارد دست به اعمالی می‌زنند که از طرف جامعه به‌حساب حیله گری ،کـم‌عقلی و دورویی آنان گذارده می‌شود. خواست جنسی وعدم امکان برای ابـراز آشکار آن زنـان را در بسیاری از موارد موجوداتی حریص بار می‌آورد ؛ موجوداتی کـه همواره منتظر موقع مناسبند تا از محدوده‌ی تحمیلی اجتماعی پارا فراتر نهند .

در دوران قبل از ازدواج به‌علت وجود فاصله‌ی زمانی زیاد بین بلوغ جنسی ازنظرطبیعی، تا رسیدن به مرحله‌ی اقتصادی که ازدواج‌را ممکن گرداند، دختران ناچار به سرکوب امیال جنسی خویش هستند. همین محرومیت ها موجب بروز بیماری هایی به درجات و گـونه‌های مختلف در آنان مـی گردد . ناراحتی‌های اعصاب ، خـودکشی ها ، همجنسگرایی وسایر انحرافات جنسی ازجمله‌ی این‌بیماری‌ها هستند.

محرومیت جنسی در این دوران به‌منزله‌ی باری است که همواره بر دوش دختران سنگینی می کند. وچه‌بسا، بسیاری از خلاقیت‌های آنان تحت تأثیر چنین‌بار همیشه موجودی ازهمان ابتدا می‌خشکد. درچنین شرایطی همه‌ی توجه آنان بدین میل ارضاء نشده جلب گـردیده و در نتیجه ازمسایل اساسی زندگی و رشد سالم غافل می‌مانند. فعالیت‌های جنسی غیرطبیعی اغلب باعث بروز نوعی‌احساس گناه درآنان‌می گردد واین احساس گناه خود در دایره‌ی بدخیمی قرارگرفته و انحرافات و مسایل بدتری را سبب مـی گردد . بـر اساس تجارب به دست آمـده همجنسگرایی بین دختران بیشتر است تا در پسران واین خود بهترین دلیل محرومیت جنسی شدیدترآنان بوده و مؤید این حقیقت است که ازاین‌نظر نیز ستم بیشتری بدانان روا می‌شود . ارضای جنسی زنـان پس از ازدواج نیز بیشتر به‌اقبال‌آنان بستگی دارد. این موضوع بسته به‌آن است که شوهر قانونی درچه شرایط سنی وجنسی وتمایل واقعی نسبت به «همسر» خویش بوده وتا چه‌حد بتواند جوابگوی خواسته‌های جنسی او باشد . چنان‌که قبلا نیز اشاره شد ، در حالی کـه مرد درصورت عدم ارضای جنسی توسط همسرقانونی خود ـ به‌گونه‌های مختلف ـ امکان مراجعه به سایر زنان را دارد ، زن از چنین امکانـی برخوردار نبوده وغالباً ناچار به‌تحمل وسازش با شوهرقانونی‌خویش است. به‌کلام دیگر تک‌همسری تقریباً تنها در مورد زن اعمال می‌شود ومرد غالباً مجبور به‌گردن نهادن بدان نیست.

مرافعات «ناموسی» قتل‌های جنسی وزندانی‌شدن افراد به‌خاطر ارتکاب به «گناهان جنسی» بخشی از ثمره هـای شرایط بیمارگونه و

ناهمگون زیست جنسی زن ومرد درجوامع طبقاتی است . و بزرگتر ازآن، بخش عظیمی ازتوان انسان‌هاست که به بیهوده صرف مبارزه با این کمبود ومحرومیت‌ودستیابی به این حق طبیعی وابتدایی‌می گردد. محرومیت جنسی ازجمله عوامل عمده‌ای است که انسان این جوامع را ازمسایل حاد اجتماعی خویش منحرف گردانیده و حرکت ارابه‌ی تاریخ بشررا به‌سوی تعالی کندتر می کند.

۲. تفاوت های جسمی میان زن و مرد

تفاوت‌های جسمی موجود بین زن ومرد را می‌توان به‌دوبخش تقسیم کرد. اول‌آن سلسله تفاوت‌هایی که مربوط می گردند به عملکرد هریك ازدوجنس درزمینه‌ی تولید مثل و وظیفه‌ای که طبیعت به هریك دراین‌مورد محول کرده‌است. این‌تفاوت‌نقش، تفاوت‌های‌فیزیولوژیکی وروحی بین دوجنس ایجادکرده است . ایـن واقعیتی است طبیعی و غیرقابل انکار وما نیز درصدد تغییرآن نبوده وضرورتی هم دراین‌تغییر نمی‌یابیم . **اما آنچه انکارشدنی و تغییر دادنی است نتیجه‌ی نابجایی است‌که ازاین تفاوت‌ها به‌نفع یك‌جنس و به‌زیان جنس دیگرگرفته شده و دوجنس را ازنظر اجتماعی ــ سیاسی درسطوح مختلف قرار می‌دهد .**

باید پذیرفت که ازنظر طبیعی مرد نسبت به زن نقش مناسبتری داراست . نقش نامناسبتر زن از ایـن جهت است کـه طبیعت حاصل جفتگیری ـ یعنی نگهداری درمرحله‌ی جنینی و زایش بچه ـ را به او محول‌کرده است؛ وظیفه‌ای که بخشی ازتوان جسمی و روحی زن را دراختصاص خود درمی‌آورد. دوران بارداری، زایمان وشیرخوارگی کودك ازجمله عوامل طبیعی هستندکـه عملکرد زن را نسبت به‌مرد

تا اندازه‌ای محدود می‌گرداند. از سوی دیگرباروری زن، مرد رااز نظر جنسی در وضعی مناسبتر نسبت به‌او قرارداده و یکه‌تازی مرد را در بسیاری از جنبه‌های اجتماعی تشدید کرده و لجام گسیختگی و بی‌نظمی فکری را در انتظارات جنسی سبب گردیده است.

قاعده گــی ماهانه و ناراحتی‌هــای مختصر ناشی از آن، عامل طبیعی دیگری است که درکشمکش‌های ناشی از تقسیم کار و تحرک اجتماعی به‌زیان زن تمام شده است.

جوامع‌طبقاتی تاکنون ازوظیفه‌ی طبیعی باروری زن استفاده‌ی سوء کرده و وی را بدانجا کشانده است که نیروی کار و خلاقیتش را تقریباً در انحصار تولید و بزرگ کردن فرزند قرار دهد. چنان‌که در بخش‌های پیشین نیز مطرح شد وظیفه‌ی زن ازنظرطبیعی تنها گذران دوران بارداری و شیرخوارگی فرزندان است ونه‌چیزی فراترازآن. برداشت جوامع پدرسالاری ازتفاوت‌های طبیعی دوجنس وانتظارات ناشی ازآن، یک‌جانبه و به‌سود مردان است.

ازجمله شرایط اولیه‌ی برابری‌حقوق‌اجتماعی دوجنس‌آن‌است که در ازای نقش برتر مرد از نظرطبیعی ، امتیازاتی از سوی جامعه به زن داده شود تا این برتری مختصر خنثی گردیده و دوجنس ازنظر سازندگی اجتماعی درسطحی برابرقرار گیرند. اماآن‌طورکه درعمل مشاهده می‌شود مسئله گونه‌ای وارونه به‌خود گرفته است و نظام پدر‌سالاری با وجود نقش مناسبتر مردان ازنظر طبیعی، نه تنهــا امتیازی برای زنان قایل نشده بلکه آنان را مورد تبعیض و بهره‌وری نیز قرار داده است.

اگر وظیفه‌ی زنان را در زمینه‌ی تولید بچه به دوران بارداری و پس از آن به‌دوران محدود شیرخواری کودك‌محدود بدانیم وعلاوه براین وظیفه‌ی طبیعی چیزی بدو تحمیل نکنیم و فرض کنیم که به‌طور متوسط هرزن در طول عمر خود سه‌بار آبستن می گردد، مدت زمانی که از هر آبستنی تا پایان دوره‌ی شیردهی صرف این وظیفه می گردد نسبت به‌تمام طول عمرمفید او، حجم کمی‌را به‌خود اختصاص‌می‌دهد. از سوی دیگر ، ناراحتی‌های ناشی از قاعدگی ماهانه زنان ازحـدود یکی دو روز در ماه تجاوز نمی کند. این گونه نکات ضعف زن نسبت به‌مرد درجامعه‌ای به‌دورازسلطه‌ی یك جنس برجنس دیگر، به‌سادگی قابل حل بوده و نمی‌تواند و نباید دستاویزی بر بندگی یك جنس در مقابل‌جنس دیگر گردد. این‌قبیل موانع اگرچه ممکن است محدودیت مختصر درفعالیت‌های سازنده‌ی زن ایجاد کند، اما هیچ گاه کیفیت آن را تغییر نمی‌دهد.

زن‌ومرد هردو موجودات انسانیند وبایدامکان یابند دوشادوش یکدیگر غافله‌ی شکوهمند تاریخ بشری را به‌پیش‌رانند.

دوم آن سلسله تفاوت‌هایی است که با اختلاف جنسیت بین زن و مرد رابطه‌ی مستقیمی نداشته و درطول تاریخ به‌وجود آمده ورشد کرده است. طبق تحقیقات پردامنه‌ای که تاکنون صورت گرفته است و بنا به‌آنچه درمقطع کنونی‌تاریخ مشاهده می گردد، اندازه‌ی متوسط بدن زن و اندام‌های او نسبت به‌مرد کوچکتراست. نسبت اندازه‌های بدن این دوجنس در نواحی مختلف کره‌ی زمین طبعاً یکسان نیست، اما از حاصل اندازه‌ی بدن و اندام های زن به مرد می‌توان به‌نسبت

$\frac{۹}{۱۰}$ رسید. بررسی‌ها و مشاهدات درموردخلق‌هایی که هنوزبه‌شیوه‌ی بدوی زندگی می‌کنند اختلاف اندازه بین زنان و مردان راکوچکتر و حتی درمواردی درسطح صفر نشان داده است. این نکته کافی‌است تا به‌این نتیجه برسیم کــه تفاوت‌کنونی در اندازه‌ی دو جنس طبیعی نبوده، بلکه حداقل قسمتی از آن نتیجه‌ی تمدن بشر ونقش فرعی‌است که زن نسبت به مرد در طول تاریخ در پیش گرفته است؛ تفاوت‌هایی که به‌نحوه‌ی زندگی دو جنس مثل تغذیه ، تمرین جسمی و فکری و نوع اشتغال و غیره مربوط می‌گردد. چه ، می‌پذیریم که رشد جسمی وفکری زمانی صورت می‌گیرد که اندام‌های مربوط‌بدان دربدن به‌کار افتد و بدیهی است که درصورت عدم به‌کارگیری هریك از اندام‌های بدن هر موجود زنده، انتظار عدم رشد و در دید طولانیتر تحلیل‌رفتن آن اندام راباید داشت. همچنین مغززن ازنظراندازه مقدار کوچکتری را نسبت به‌مغز مرد نشان می‌دهد که این نسبت در رابطه با نسبت‌کلی اندام‌های بدن دوجنس بوده و از آن فراتر نمی‌رود. دردهه‌های‌پیشین، صاحبان افکار پوسیده و دشمنان برابری حقوق زن و مرد، و آن دسته از طبقات و اقشار اجتماعی که تحرك و دگرگونــی را درحکم در هم کوبیده شدن پایگاه برتر اجتماعی خود می‌دیدند، سعی براین‌داشتند که این‌مطلب را دستاویزقرارداده وازآن‌چنین نتیجه گیرند که کوچکتر بودن مغز زن، پایینتر بودن شعور او را سبب می‌شــود. امــا بعدهــا دانشمندان ثابت‌کردند کــه بین اندازه‌ی مغز و شعور انسان رابطه‌ی مستقیمی وجود ندارد.

به‌طورکلی باید پذیرفت که حاکمیت چندین‌هزارساله‌ی مرد بر

زن موجب شکاف و عدم توازن توانایی‌های جسمی وفکری دو جنس گردیده است؛ **اما اکنون مسئله بـر سر تغییر این حرکت است و نه ثابت نگهداشتن یا تشدید آن.**

کمبود نیروی جسمانی زن نسبت به‌مرد دردوحوزه‌ی مختلف زندگی زنان، اثرمنفی گذارده ومردان را نسبت بدانان دروضعی برتر قرار داده است. حوزه‌ی اول روند تولید اجتماعی و نیاز به نیروی جسمانی برای پیشبرد آن است. زنان به دلیل برخورداری از نیروی جسمی کمتر، میدان عمل محدودتری نسبت به مردان در تولید دارند. اگـرچه نیاز انسان در تولید به‌نیروی جسمی بـا ظهور ماشین کاسته گردیده، اما این نیاز ازمیان نرفته و در جوامع کنونی به‌مثابه امتیازی منفی برای زنان همواره ظاهر می گردد. کمبود توانایی جسمی زنان نسبت به‌مردان درکارهای پیش‌پا افتاده‌ی روزمره نیزهمواره محسوس است. حوزه‌ی دیگر، برخوردها وکشمکش‌های فردی زن در روابط زن و شوهری یا درکوچه و بازار درلحظاتی است کـه زور بر منطق ــ در دفاع ازجسم وحقوق خویش ــ می‌چربد. ضعف جسمی زن در چنین مواقعی به‌مرد اجازه‌ی آن را می‌دهد که نسبت به‌زن زور بیشتر اعمال‌کرده وخواست‌هایش را به‌وی تحمیل کند. چنین عدم موازنه‌ی نیروی جسمی را در منازعات خانوادگی در طبقات اجتماعی پایینتر ــ به‌نفع مرد ــ همواره می‌توان مشاهده کرد. این ضعف جسمانی در مقابل مرد، درکوچه و بازار نیز اثرات سوء خود را گذارده و زن‌را از مزاحمت‌های کوچك خیابانی گرفته تاتجاوزات بزرگ جنسی آزار داده و مورد ستم قرارمی‌دهد. ضعف جسمانی‌زنان همچنین درمراحل

حاد درگیری‌ها و منازعات طبقاتی، اثر نامطلوبی گذارده وعمل دفاع از خود را مشکل ساخته و سبب ضربه پذیری و عقب‌نشینی سریعتر آنان نسبت به‌مردان می‌گردد.

در جواب آن عده از عناصری که به‌ضعف جسمانی زنان تکیه کرده و آن را از جمله عوامل «طبیعی» عقب‌افتادگی آنان می‌دانند باید گفت که در واقع عدم شرکت فعال زنان درروند تولیداجتماعی است که این ضعف را موجب گشته و ثابت نگهداشته است. برای اثبات این مدعا کافی است به زنان سختکوش و نیرومند ایلات که ساخت‌اجتماعی زندگیشان مبتنی بردامپروری و حرکت است، اشاره کرد. اگر ضعف زن مقوله‌ای طبیعی است، پس چگونه چنین ضعفی بین آنان وجود ندارد؟ از سوی دیگرتجارب موفق کشورهای زیادی ـ که زنان را در مشاغل صنایع سنگین و کارهای ساختمانی شرکت داده‌اند ـ ادعای بالا را کلا ردکرده و جایی برای صحبت بیشتر در اطراف آن باقی‌نمی‌گذارد. درمجموع، مسئله‌ی کمبودنیروی جسمانی زن نسبت به‌مرد را در شرایط کنونی ازجمله عوامل‌فرعی‌وغیرعمده‌ی محدودیت او باید تلقی کرد.

جهشی که درصدکوچکی‌از زنان جهان با وجود شرایطدشوار در دهه‌های‌اخیر کرده‌اند، نشان‌دهنده‌ی آن است که شکاف موجودبین زن ومرد ـ درشرایط تربیتی مساوی وبه‌دور از تبعیض ورفع وتعدیل موانع دست وپاگیر رشد زن، مثل‌خانه‌داری وبچه‌داری‌ـ تنها درطول چند نسل از بین بردنی است. بدیهی است که دست زدن به چنین دگرگونی عظیم تاریخی تنها زمانی امکان‌پذیر است که با سایر

دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی توأم گردد.

۳. زن در جامعه‌ی مصرف

از آن زمان که در جوامع اولیه بر اثر بهتر شدن وسایل کار، تولید مازاد برمصرف به وجود آمد، اقلیت کوچکی تولیدات اضافی را در انحصار خود درآورده و از این طریق قدرت یافتند تا اکثریت بقیه را تحت سلطه‌ی خویش درآورند. همان‌طور که دربخش‌های پیشین گفته شد، زنان از همان ابتدا بخشی از این اکثریت را تشکیل می‌دادند. آنان از همان آغاز می‌بایست پرچم پیشاهنگی مادرسالاری را به نفع مردان زمین گذارده و اطاعت ازمرد وسالاری او را برخود بپذیرند.

از آن‌هنگام به بعد بود که مسیر زندگانی بشر وهدف آن تغییر کرد و خدایان ثروت و قدرت آن را درجهت قدرتمندترشدن خویش هدایت کردند.

صاحبان وسایل تولید ــ که درمیان آنان اززنان خبری نبود ــ یك زمان انسان ها را به صورت برده اسیر منافع و تمایلات خویش کردند ؛ صدها یا هزارها سال پس ازآن ، دراثر افزایش بازهم بیشتر تولید زمینداران وفئودال‌ها با شیوه‌های سهلتری به بهره کشی ازمردم ادامه دادند؛ وبالاخره درسده‌های اخیر با به میان کشیده شدن ماشین و سر برافراشتن کارخانه‌ها ، سکان کشتی زندگی بشریت به دست بورژواها سپرده شد تا هرکجا که منافعشان ایجاب می کند به پیش برانند . نظام اخیر ، همه‌ی تلاش‌های بشریت و دستاوردهای والای

فرهنگ اورا درخدمت تولید ومصرف‌هرچه بیشتر- یعنی منافع‌خود- گرفت .

با بهترشدن اشکال بهره کشی ، زن نیز به شیوه‌های عاقلانه‌تری مورد ستم قرار گرفت . اگر او در نظام پیشین - یعنی فئودالیسم - ، درچارچوب خانواده‌ی تولیدی - مصرفی سهمی نیز درتولیدنیازهای زندگی داشت وبه همان‌نسبت ازاحترام بیشتری برخوردار بود، نظام جدید همان سهم مختصررا نیز ازاو ربود. زن به‌ظاهر اداره کننده‌ی خانواده‌ای گردیدکه سلولی صرفاً مصرفی شده بود . و درست بدین علت بـرای نظام جدید بهترین وسیله‌ای شد تـا مصرف را بـه نفع سازندگان ودلالان کالا به‌حداکثر رساند.

درست است که زن دراین مرحله ، از نظر حقوقی امتیازاتـی به‌دست‌آورد و در حد کوچکی نیز فرصت یافت تا به دانشگاه رود و به‌پشت میز این یاآن اداره بنشیندوبه‌تدریس درمدارس پردازد و.... اما هیچ‌یك ازاین‌ها نتوانست نقش اسارتگر زن خانه بودن را از او بگیرد. و بدین علت ، حتی در مورد همین اقلیت از خانه رسته‌ها نیز رهایی آن‌طور صورت نگرفت که باید می گرفت.

نظام جدید همچون نظام‌های طبقاتی ماقبل خود، دوباره زن‌را وسیله‌ای برای پیشبرد مقاصد خویش قرار داد ؛ اما این‌بار به‌گونه‌ای آراسته‌تر، محترمانه‌تر وحیله گرانه‌تر . نظام‌کار وسرمایه خواست تا با طرح قوانین و قراردادهای ظاهر فریب وی را به عنوان زن - اما نـه به عنوان انسان - «محترم» شمارد.

مرد را موظف کـرد تا به هنگام ورود به‌مجلسی در را برایش

بگشاید و به وی حق تقدم دهد ؛ به‌وی تلقین کرد کـه به هنگام دست دادن با مردان نیازی به ازجا برخاستن نـدارد و .... امثال این گونه احترامات قلابی وفریبنده . به‌کلام بهتر، مرد را موظف‌کرد تا حامی و آقابالاسر وی باشد . و ستم شکل یافته به‌زن در نظام جدید درست ازهمین نقطه‌آغاز می‌شود؛ ازهمین‌جا که وی حق زند گی مستقل، کار مستقل وتصمیم گیری واندیشه‌ی مستقل را نداشته باشد. هرچه‌می کرد ومی‌توانست بکند درچارچوب « زن خانه بودن » و «خانواده» بود ؛ خانواده‌ای که ریاستش دراختیار مرد قرارداشت . اگـر برای کار به کارخانه گسیل می‌شد ، زمانی بودکه مرد از عهده‌ی مخارج خانواده برنمی‌آمد ، اگر به اندیشیدن وادار مـی‌گردید هنگامی بود کـه اندیشه‌های مرد خانواده به‌جایی نمی‌رسید ، واگر تصمیمی می گرفت به‌دلیل غیبت مرد خانواده بود. زن خارج از خانواده و بدون‌آن فاقد هرگونه ارزشی بود؛ افکار و ذهنیات موروثی فئودالی وی را در هر حال ازشوهرنکردن برحذر می‌داشت. زن ازهمان احترام دروغین یاد شده نیزهنگامی برخوردار می‌شدکه زن خانواده شود. کوتاه سخن ، زن درنظام جدید با وجود طرح قوانینی مبنی بر « برابری حقوق زن ومرد» وامثال‌آن، هرگز امکان زند گی به‌مثابه انسانی مستقل وبرابر را نیافت .

اما ببینیم نظام نوین زن را چگونه و از چه راه‌هایی دستاویز هدف‌های خود قرارداده است:

بورژوازی کـه تنها و بـزرگترین راز بقایش تولید و فروش حداکثرکالاست، ـ چنانکه درپیش به‌تفصیل گفته شد ـ قبل از همه زن

را به‌عنوان نیروی‌کار ذخیره به خدمت گـرفت . این نظام در وحله‌ی بعدی، زن را ـ درچارچوب خانواده‌ـ به‌عنوان عامل عمده‌ی‌مصرف کالاهای خود درآورد . برای روشن شدن مطلب بـه بررسی دقیقتری می‌پردازیم : نیازهای زن را ـ از واقعی گرفته تا ساختگی وکاذب ـ به دوبخش تقسیم می‌کنیم. اول‌آن دسته از نیازهاکه مستقیماً مربوط به‌خود اوست و دوم‌آن دسته‌که او به‌عنوان اداره‌کننده‌ی چاردیواری کوچك خانه و«مادر» عهده‌دار رفـع‌آن است. نیازهای شخصی وی گذشته از خوراك ومسکن عبارتند ازپوشاك (لباس‌خواب، لباس‌دریا، لباس عروسی ، لباس‌شب و .... چیزهای تحمیلی مربوط به مد) و لوازم ووسایل آرایش‌وجواهرات. درمورد لوازم‌آرایش‌وجواهرات که مصرف‌آن‌ها چه درکشورهای تولیدکننده وچه درممالك مصرف کننده ارقام وحشتناکی را نشان می‌دهد، دربخش بعدی سخن رانده خواهد شد .

دسته‌ی دوم، یعنی سلسله نیازهای بجا و بیجایی که مربوط به خانه‌ی موردکنترل زن است، عبارتند از : وسایل و لوازم مربوط به بچه‌داری مثل لباس وپوشاك ، کالسکه و اسباب بازی و ....، وسایل نظافت مثل ماشین لباسشویی انواع پودر رختشویی و ظـرفشویی و جاروبرقی و ....، مبلمان وفرش وموکت وپرده ولوستر و به‌طورکلی تزیینات منزل. صنایع غذایی ووسایل‌آشپزخانه مثل ظروف و اجاق ویخچال و.... بالاخره لوازم تجملی وتفریحی خانواده چون‌اتومبیل آخرین مدل وتلویزیون رنگی و...

اما نقش مصرف‌کنندگی و رهبری زن در این حـوزه بدینجا

خلاصه نمی‌شود و جامعه‌ی مصرف اینجا و آنجا دست به ابتکاراتـی می‌زند وازاو عامل مناسبتری برای آبکردن کالاهای خـود می‌سازد . به‌راه انداختن وبزرگ کردن «روزمادر» ازجمله‌ی این‌ابتکارات‌است. بورژوازی با طرح وخلق این گونه رسوم به‌ظاهر انسانی و فریبنده و سرهم کـردن قراردادهای تحمیلی اخلاقـی ، هرعضو جامعه‌ی تحت کنترل خودرا موظف می کند به منظور قدردانی اززحمات وفداکاری های مادر خود برای وی در «روزمادر» «کادو» تهیه کند . گویا بدون خریدکادو در روزی به‌نام مادر قدردانی ازمادر ممکن نیست وتنها راه سپاسگزاری از وی اغنای مادی اوست. همچنین است ابتکاراتی چون برگذاری «جشن تولد» برای‌فرزندان. جامعه‌ی مصرف دوباره‌موردی برای قالب کردن بیشتر وسهلتر کالاهای خود به‌مردم خلق می کند و در کارخانه‌ی «اصول اخلاق سازی» خـود ، معیاری بـرمعیارهای جیب پرکن می‌افزاید. هرخانواده‌ی ازمتوسط به بالای جامعه که در درجه‌ی اول هدف این مقاصد هستند، چند فرزند دارد وزنان به‌عنوان مادران عهده‌دار برگزاری «جشن تولد» برای هریك از فرزندان خویشند . اطرافیان خانواده‌ها نیز به‌نوبه‌ی خود موظفند هدایایی برای شرکت در جشن‌ها تهیه کنند . گویا جشن‌ها و اعیاد مرسوم و معمول ملت‌هـا ـ که جامعه‌ی مصرف‌اغلب ماهیت آن‌ها رانیزنفع خود تغییرمی‌دهدـ کافی نیست. و برای پرتر شدن جیب صاحبان کالا، هریك از اعضای جامعه که دستش به‌دهـانش می‌رسد لازم است در سال یك‌بار تولـد خود را جشن بگیرد، رقص و پایکوبی راه بیندازد ، خوشحال باشد که درچنان روزی به‌دنیا آمده است و خود را تمام و کمال دراختیار

خدایان ثروت قرار داده است. روشن است که سازماندهنده و القاء کننده‌ی این‌قراردادهای تحمیلی به‌نسل‌های جدید قبل‌ازهر کس دیگر زنان‌وبهتربگوییم مادرانند. با بر گذاری این گونه جشن‌ها و ردوبدل هدیه، این‌طور وانمود می‌شود که گویا همه‌ی مسایل زندگی اعضای این گونه جوامع حل‌شده است؛ به‌گونه‌ای که افراد فارغ از هر گونه مسئله‌ی اجتماعی و شخصی‌حتی تولد خویش را هم جشن می گیرند.

کالاهای نامبرده دربالاحجم قابل‌ملاحظه‌ای از تولیدات مصرفی کشورهای صنعتی را تشکیل می‌دهند. و با توجه به‌این مسئله که زن «خانه‌دار» درتصمیمگیری درمصرف آن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، می‌توان به‌جایگاه حساس وی در زمینه‌ی آبکردن تولیدات برای نظام جدید، پی‌برد. زن در این نظام اجتماعی بهترین و فعالترین و سربه‌زیرترین مصرف‌کننده است. بیجهت نیست که صاحبان تولید در تبلیغات همه جانبه‌ی خویش برای مصرف، در درجه‌ی اول زنان را مخاطب قرارمی‌دهند وبا اجیر کردن مدل‌های تبلیغاتی زن، با زبان همجنسانشان تولیدات خود را به‌آنان تحمیل می کنند. نقش‌مصرف‌کننده گی زن‌را شاید بتوان از جمله حساسترین وحیاتیترین‌نقش‌های او برای نظام جدید دانست. این نقش قبل ازهرچیزبدان علت حساس است که رابطه‌ی مستقیم با نبض زندگی و راز بقای نظام‌کالاهایی‌ـ یعنی بالابردن بدون وقفه‌ی تولید ـ دارد. بنابراین برای بوژوازی خیلی مهم است که زن، همان «زن» باقی بماند تا از این‌طریق بازار تولیدات او تا حد امکان بی گفتگو حفظ شود. زن باید تا سرحد عروسکی شدن آرایش کند، باید از متنوعترین پوشاك ومدها استفاده

کند، باید انواع جواهرات و تزیینات و دلخوشکنک‌ها را برای خویش مهیا سازد تا دارای «شخصیت» گردد. به دور از این مصرف نشخوارگونه «شخصیت» یافتن ممکن نیست. او باید «خانه‌دار» باقی بماند، در غیراینصورت چه کسی مصرف بیچون و چرا و ببیند و بار کالاهای نامبرده در بالا را تضمین خواهد کرد؟

اما نقش نظام مستقر در آلت دست قرار دادن و به عقب راندن زنان از زندگی فعال اجتماعی بدینجا خاتمه نمی‌یابد. این نظام از طریق این‌که زن را به‌موجودی صرفاً مصرف کننده بدل می‌کند، او را ازفکرکردن نیز بازمی‌دارد. او را چنان بارمی‌آورد که به محتوی کاری نداشته باشد و هرچه جلویش ریختند نشخوارکرده و دم نزند. دست اندر کاران و دلالان جامعه‌ی مصرف بدون وقفه و با تلاشی خستگی‌ناپذیر درکار ظاهربین ساختن او هستند. او نباید مهلتی برای فکرکردن پیداکند، ولازمه‌ی رسیدن به‌این مقصودآن است که هرچه بیشتر «اسباب بازی» و «دلخوشکنک» در اطراف خود داشته باشد. برای این که وسایل سرگرمکننده هرچه بیشتر مورد مصرف قرار گیرد، انواع مختلف‌آن متناسب با بودجه‌های متفاوت تولید می‌شود؛ ازقلابیترین تا به‌ظاهربهترین. زنان‌آن دسته از اقشار و طبقات محروم اجتماعی هم که توانایی تهیه‌ی وسایل معینی‌را ندارند، بافکروآرزوی رسیدن به‌آن به‌زندگی ادامه می‌دهند. مهم همان سرگرمکردن است برای خالی‌کردن جیب؛ اما برای آنکس که چیزی در جیب ندارد تا خالی گردد، همان سرگرمکردن و وی را با آرزوی رسیدن به آن مشغول داشتن کافی است. این فعل و انفعال را می‌توان به نوعی

نشخوار حرص‌آلود، توأم با ازکارافتادگی فعالیت مغزی تشبیه کرد. او آموخته است که باید بجود، حالا این که مواد جویدنی را چه نیروهایی برایش تدارك دیده‌اند، منظور آنان ازاین تدارك چیست، نتیجه‌ی این جویدن‌ها چه خواهد بود، و اصولا مراد از زندگی چیست به‌وی مربوط نیست. و درست همینجا است که فعالیت مغزی ـ جز درموارد ابتدایی ـ تقریباً تعطیل می‌شود، تا بدانجا که قوای فکری دراثرکارنکردن ناتوان وفرسوده می گردد؛ یا اصولا از همان ابتدا خام و رشد نیافته باقی می‌ماند. بدیهی است که آماج حمله‌ی عوامل مصرف، زن است؛ زن به علت «خانه‌دار» بودنش به مراتب بیش ازمرد مورد حمله قرار می گیرد. وبا توضیحی که در بخش بعد خواهیم داد روشنتر خواهد شد که وی به‌علت مصرف لوازم ووسایل آرایش، جواهرات و مشتقات آن آسیب پذیری به‌مراتب بیشتری را نسبت به مرد دارد.

تبلیغ ازجمله ارکان اجتنابناپذیر جامعه‌ی مصرف است. چنین جامعه‌ای برای پیشبرد شعار ساختگی و ریاکارانه‌ی «مصرف بیشتر زندگی بهتر» و وانمودکردن این که زندگی ایده‌آل آنوقت است که مصرف به حداکثربرسد، زن راکه خود وسیله‌ی مناسبی برای‌مصرف است، عاملی برای تبلیغ ودروغپردازی جهت‌فروش کالا قرارمی‌دهد. اندام عریان ونیمه عریان زن درسینما، تلویزیون مجلات و روزنامه‌ها زینت‌بخش کالاهایی چون اتومبیل، یخچال، ماشین ظرفشویی وغیره می گردد. به‌این‌ترتیب ارزش زن درسطح کالایی قابل خرید و فروش پایین‌آمده وبه‌منزله‌ی مکملی درجوارآن قرارمی گیرد. چنین وانمود

می‌شود که مصرف فلان‌کالا همان‌قدر لذتبخش و اجتنابناپذیر است که کاربرد زن همجوارش. درحقیقت وی‌باکالا به‌نوعی تطبیق داده‌می‌شود درمرحله‌ی پیشرفته‌تری چهره یا اندام زن زینت‌بخش بیشتر عکس‌ها وفیلم‌های تبلیغاتی تجاری وجزء جداییناپذیرآن می گردد . زن معادل و مکمل‌کالا شده ، ساعت‌ها خود را در پشت دوربین قرار می‌دهد ، ژست‌ها مـی گیرد ، لبخندها می‌زند ، عشوه‌ها مـی‌فروشد تا مبلغین صاحبان‌کالا عصاره‌ای از دلبری‌های وی را بر روی نوار فیلم منعکس کرده وکذب های خود را با بهترین چاشنی به‌مردم بخورانند. قرار دادن زن در کنار اتومبیل و وان حمام ومبلمان وغیره بیانگر این است که زن خوشگل ومرغوب، اتومبیل و وان ومبلمان خوشگل‌ومرغوب را ایجاب می کند؛ و به عبارت دیگر ، زن وکالا لازم و ملزوم همند و داشتن یکی بدون تصاحب دیگری معنی ندارد.

دراین میان عامل تعیین‌کننده‌ای کـه سبب دست زدن صاحبان کالا به‌چنین‌کاری می‌شود وتوفیق‌آنان را هرروز بیشترتضمین می کند، همانا محرومیت جنسی توده‌ی مردم است ؛ محرومیتی کـه در اصل ساخته و پرداخته‌ی خود آنـان و اعقابشان است . جـامعه‌ی مصرف محرومیت جنسی را خود خلق‌کرده و تشدید می کند و ازآن به مثابه ابزاری مؤثر و کاری برای پیشبرد مقاصد خویش استفاده می‌جوید . بورژوازی عصاره‌ی همان زنی راکه از دسترس بسیاری به دور است باکالای خود مخلوط کرده و با شیرین‌کردن ذهن بیننده یا خواننده‌ی محروم،کالایش را به‌او تحمیل می کند. با این عمل، محرومیت‌جنسی نه‌تنها ازبین نمی‌رود بلکه تشدیدهم می‌شود. ودرست همین‌محرومیت

شدید زنان ومردان است که دوباره به‌عنوان حربه‌ای براتر درخدمت صاحبان‌کالا قرار می گیرد وبه‌کار گیری زن را به‌عنوان مدل تبلیغاتی و مانکن مؤثرترین عامل پیشبردکار آنان می گرداند. پایین آمدن ارزش زن تاحدکالای استفاده کردنی ودورانداختنی، مرد این چنین جوامعی را بهتر از گذشته تشویق می کند تا وی را فراترازیك‌کالا نبیند ونسبت به‌زن همان گونه رفتار کند که با یك‌کالا، عمل زن مدل‌تبلیغاتی درحکم آب‌ریختن به‌آسیاب‌همان‌طبقات بهره کشی‌است که موجددرماند گیش شده‌اند. همانانی که عقب‌افتاد گی زن از جملهٔ عوامل تضمین کننده‌ی بهره کشی‌شان به شمار مـی‌آید. زن با پـرداختن به چنین حرفه‌ی ظاهرفریبی، درعمل به‌آتش برد گی وعقب‌افتاد گی چندین هزارساله‌ی خویش دامن می‌زند و شعله های خانمان برانداز آن را هرچه بیشتر توسعه‌می‌بخشد. لبخند او برروی پرده‌ی سینما، تلویزیون،ومطبوعات در کنار کالاهای فروشی، چیزی نیست جز دعوت جامعه ومردان برای استفاده‌ی برده‌وار وکالایی او.

۴. زن و آرایش

در عدالتخانه‌ی انصاف زن شاهد نداشت
در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود

در قفس می‌آرمید و در قفس می‌داد جان
در گلستان، نام از این مرغ گلستانی نبود

از زر و زیور چه سود آنجا که نادان است زن
زیور و زر پرده‌پوش عیب و نادانی نبود

«پروین اعتصامی»

خودآرایی از دیرباز در زندگی‌وجود داشته است. بشراولیه، زینت‌آلات را به‌منظور دورماندن از بلایای طبیعی و برآورده گردیدن آرزوها و خواست‌هـایش به‌کار می‌بـرده است. او با ساختن لوازم تزیینی و آویزان کردن و نصب آن‌ها به‌بدن خویش، به‌نوعی خود را ارضاء می‌کرده است. این ارضاء در حقیقت از بار مذهبی و جادویی که انسان جامعه‌ی ابتدایی برای زینت‌آلات و خودآرایی قایل بوده است،جدانیست.استفاده‌اززینت آلات وآرایش درعین‌حال‌انگیزه‌های سرگرمی وجلب توجه دیگران را داشته است.آرایش از ابتدا نه در انحصار یك جنس بلکه از آن زن و مرد بوده است؛ و اگـر جنبه‌ی نمایشی نیزدرآن وجود داشته، نه‌به‌طور یکجانبه، بلکه ازسوی هردو جنس‌به‌کارمی‌رفته است. به‌نظرمی‌رسد که این عمل‌اززمانی درانحصار زنان درآمد کـه تحت سلطه‌ی مرد درآمده و بازیچه‌ی تمایلات وی گردیدند؛ بازیچه و وسیله‌ای که باید می‌توانست امیال جنسی مرد را به‌خوبی ارضاء کند. درست‌ازچنین‌لحظه‌ای‌است که ماهیت‌خودآرایی دگرگون شد و سبب تشدید درماندگی یك جنس دربرابرجنس‌دیگر گردید. از همین لحظه است که مرد هماهنگ با سایرشئون سلطه‌اش بر زن، نقش‌مشاهده‌کننده وزن نقش به نمایش‌گذارنده پیدا می‌کند. یعنی آرایش زن صرفـاً به منظور به‌نمایش‌گذاشتن خویش صورت می‌گیرد . بنابراین خـودآرایی ، عملکـرد عمده‌ی پیشین خـود را ازدست داده و درانحصار زن درمی‌آید . در چنین مرحله‌ای است که زن به‌موجودی اختیارکردنی، پسندیدنی، خریدنی، یا حتی دزدیدنی ازسوی مرد بدل می‌شود.

درنظام‌های اجتماعی پیشین، هماهنگ با تمرکز ثروت‌دردست طبقه‌ای خاص تجملپرستی وفرار ازساده زیستن اوج می گیرد وهمپای آن خودآرایی زن تشدید می گردد . در-حالی کـه زنان طبقات بیچیز آن‌چنان ضرورتی در این کار ندیده و اصولا کار طاقتفرسا و شرایـط سخت مادی زندگـی چنین امکانـی بدانان نمی‌داد ، زنان وابسته به طبقات بالا قسمت بزرگـی از اوقات خـود را صرف خـودآرایی می کردند. بیکاره گی این‌زنان از یك سو و عملکرد عروسك گونه‌شان از سوی دیگر این مسئله را به خوبی ایجاب و تشدید می کرد . این روش باوجود نوسانات جزیی هنوز هـم ـ به‌صورت تکامل‌یافته‌تر ـ به‌قوت خود باقی است.

آرایش زنان تا قبل ازانقلاب صنعتی به شیوه‌ی سنتی و اغلب با مواد طبیعی انجام می گرفت. باسربرافراشتن‌کارخانه‌ها، بورژوازی که به‌دنبال تولیدکالای هرچه متنوعتر وبیشتربود، ازاین‌نقطه‌ی ضعف زنان ـ که ریشه‌هایش به‌هزاره‌های قبل برمی گشت ـ استفاده کرده و به‌تولید وسیع‌لوازم‌آرایش‌وتبلیغ وتحمیل‌آن‌پرداخت. پودرصورت، روژلب، روژگونه، سایه‌ی چشم، رنگ مژه ، لاك ناخن ، رنگ مو ، شیرپوست، ناخن مصنوعی، مژه‌ی مصنوعی، سینه‌ی مصنوعی و.... ده‌ها نوع دیگرـ وهرنوع خود به ده‌ها شکل ـ ازجمله‌ی این مواد و لوازم هستند. لوازم ووسایل‌متنوعی چون‌لوازم مخصوص‌آرایشگاه‌ها (سالن‌های «زیبایی»!!)، لباس وکفش وکلاه ، انـواع جـواهرات ، سوهان ناخن، موچین وغیره را باید به‌صورت بلندبالای فوق افزود.

جامعه‌ی مصرف کـه به‌مدد ماشین‌ها و علـم شیمی دست به

تولیدات عظیمی در این زمینه زده بود، مـی‌بایست برای بازاریابی دگربار کارخانه‌ی اصول اخلاق سازی خودرا به‌کارانداخته واین‌طور وانمود وتبلیغ کند که آرایش واستفاده از زر وزیور جزء جداییناپذیر شخصیت زن است. طبقات پایین و محروم اجتماعات مصرف کننده همچون گذشته ازکاربرد این‌کالاها در امان ماندند. امـا زنان طبقات متوسط درسلك مصرف کننده گان طبقات مرفه در آمده و دراین زمینه خود را بدانان رساندند.

البته جامعه‌ی مصرف با ماهیت ظاهرفریب و تجملپرست خود سعی‌کرد تا مردان را نیز رفته رفته بـه داخل این دام بکشاند، امـا تاکنون ـ مگردرسطح محدودی ـ بدین‌کار موفق نگردید.

خودآرایی يك‌جانبه‌ی زنان‌درشرایط نامتوازن‌کنونی‌ازبسیاری جهات به زیـان آنان بـوده و شکاف عمیق بین دوجنس و در نتیجه درمانده‌گی زن را تشدیدکرده‌است. لوازم‌آرایش ازهمان ایام‌کودکی دراختیار دختربچه‌ها قرارداده می‌شود وآنان به‌پیروی ازمادران خود استفاده ازآن‌ها را نوعی «بزرگ شدن» تلقی می‌کنند. جلوی آیینه ایستادن وتقلید از مادر و سایر «بزرگترها» کردن و خود را در دنیای «خانم‌ها» تصورکردن بخشی از دنیای پاك کـودکانه‌ی آنان را اشغال می‌کند. مادر ازهمان اولین روزها، با اهدای شیشه‌ی لاك نـاخن، دختران را به جدایی از دنیای مسایل جدی دعوت مـی‌کند و اولین اقدامات درتحمیق و سیر قهقرایی‌آنان را از قوه به فعل در می‌آورد. درچنین لحظه‌ای است که دختر در رابطه بـا سایـر جنبه‌های تبعیض تربیتی بین پسران ودختران در خانواده‌ها، اولین قدم‌هـا را به دنیای

پوچ ظاهرسازی و«عروسکی و رختخوابی‌شدن خویش ــ دنیایی که دیگران برایش ساخته و بدو تحمیل کرده‌اند ــ می گذارد.

اصولاً مفهوم آرایش زن در شرایط کنونی وعلت آغشته بودن چهره‌ی او از انواع روغن‌ها، پودرها، و رنگ‌ها چیست؟ او با استفاده‌ی آن‌ها و ظاهر شدن میان مردم چه چیزی را می‌خواهد بیان کند؟ بدون تردید زن با این عمل‌می‌خواهد نظردیگران ــ ودرومرحله‌ی اول جنس مخالف ــ را به خود جلب کند، و شکی نیست که این جلب‌نظرها تنها از جنبه‌ی احساسی ــ جنسی است و ربطی به سایر مسایل ندارد. بدین‌معنی که هیچ گاه نمی‌توان با بزك کردن صورت و برون فکر دیگران را به‌سیرت و درون جلب کرد. مردی که در برابر زنی بزك کرده قرار می گیرد، هراندازه هم که معتقد وآماده‌ی محترم شمردن زن باشد، در اولین وحله او را به‌عنوان یك «موجود جنسی» مورد ارزیابی قرار می‌دهد. زیرا حداقل در برخورد اول‌عامل دیگری از زن در میان نیست تا بتواند توجهش را جلب کند. حتی آن گاه که در زنی صفتی بارز وجود داشته باشد، پرداختن بیش از حد به ظاهر وخویش را به « جنس تودل‌برو » تبدیل کردن، صفت یا صفات خوب وی را تحت‌الشعاع قرار داده و فکربیننده را به‌سوی موضوع جلب نظر کننده معطوف می‌دارد، زنان با خودآرایی بیش‌ازحد عملاقوای جنسی جنس مخالف را برمی‌انگیزند و مشخصاً مانع‌از آن می گردند تا محیط آنان را از نقطه‌نظرهای انسانی ــ اجتماعی مورد تفکر، مصاحبت، و دوستی قرار دهد. بدین علت زنان خود سهمی نه‌چندان کوچك در اعمال نظرات منفی و کوته‌بینانه‌ی مردان نسبت به خویش

ـ و درنتیجه ادامه‌ی ستم به‌خویش ـ دارند. آنان با پرداختن بیش‌از حدبه‌ظاهرخود، به‌آتش موجود با ریشه‌های‌عمیق تاریخی ـ اجتماعیش دامن می‌زنند. واین‌دامن‌زدن طبعاً اصلاح یا دگرگونی‌نظرات حاکم نسبت به‌آنان را بارها پیچیده‌تر می‌سازد.

دخترخانم یا خانم ازدواج کرده‌ای که با ظاهری نسبتاً ساده در اجتماع ظاهر می‌شود تا حد زیادی مانع آن می گردد کـه محیط ـ و بخصوص جنس مخالف ـ وی را از جنبه‌ی جنسی مـورد ارزیـابی وبررسی قراردهد. هنگامی که زنی‌را باتنپوشی‌ساده درمزرعه می‌بینیم که با دستان گرانقدرخویش دانه می‌کارد، یا درکارخانه‌کاردستگاهی‌را کنترل‌کرده و درنتیجه در روند تولید اجتماعی نقش فعال‌ایفا می‌کند ـ درحالت معمولی ـ هیچ‌گاه وی را از جنبه‌ی جنسی مورد برخورد و ارزیابی قرار نمی‌دهیم. چنین زنی به‌مثابه عضوی از نیروی سازنده و زحمتکش جامعه مورد احترام هر انسان قدرشناس ـ چه مرد و چه زن ـ است. وبه‌عکس، آن‌گاه که زنی‌را با هـزارعشوه وتقلید مشاهده می‌کنیم که برای تکمیل نقش عروسکی خویش به‌دنبال‌لوازم آرایش و لباس و مد در خیابان پرسه می‌زند، احساسی کاملا متضاد با حالت اول‌درما به‌وجود می‌آید. وی را ناخودآگاه بیکاره وانگلی‌درصحنه‌ی اجتماع می‌انگاریم که‌کارش مصرف و نشخوار ـ به‌منظور دلبری ـ است و هیچ کارآیی جز ارضای امیال جنسی مردان ندارد.

از سوی دیگر، خودآرایی بخش بزرگی از اوقات زن‌را تلف می‌کند. مدت‌زمانی برای‌تهیه‌ی‌لوازم مربوط‌به‌آن ومدتی‌برای‌استفاده ازآن صرف می‌گردد. مهمتر ازاین‌ها، اصولا تفکر واشتغال فکری

به چنین موضوعی وقت زیادی را اشغال می‌کند . زن در نتیجه‌ی این اتلاف وقت و اشتغال فکری از بسیاری از مسایل جدی و حیاتی زندگی غافل می‌ماند. دنیای کنونی ما دنیای مسایل فراوان و پیچیده‌ای است که بیتفاوتی درمقابل آن‌ها گناهی نابخشودنی است. با توجه به محدود بودن توان فکری ووقت انسان، سرگرمی و پرداختن به کارهای غیرعمده وبیمورد، بدون شك سبب بازماندن ازمسایل عمده وحیاتی شده و انسان را به آلت دست دیگران بدل می‌کند. خودآرایی زن، رفتار برتری طلبانه‌ی مرد را تشدید و او را تشویق می‌کند تا به زن بیش از پیش به‌مثابه عروسك و شیئی قابل تصاحبی بنگرد ؛ نگرشی که مسلماً بردگی زن را شدت می‌بخشد. خودآرایی، زن را موجودی متظاهر و میان‌تهی‌بار می‌آورد و مستمسکی به‌دست مردان می‌دهد تا وی را موجودی فراتر از «موجود رختخوابی» ننگرند. بویژه در شرایط نامتعادل کنونی زنان خود نقشی بینهایت حساس در برخورد با چنین مسایلی دارند. تنها گله‌ها و انتقاد زنان علاقمند کافی نیست ، باید دست به‌کار شد و موانع را برای پیشروی ازمیان برداشت.

ناخن‌های بلند، کفش های پاشنه‌بلند، دامن تنگ و امثال این‌ها ازجمله عوامل بازدارنده‌ای‌هستند که به‌سهم خود مانع از آن‌می گردند تا زنان از گوشه‌نشینی و مسایل پیش‌پاافتاده‌ی معلول‌آن دست‌برداشته و آزادانه به‌تحرك و فعالیت پردازند.

ناخن‌های بلند زنان مرفه شهری گذشته از غیر بهداشتی بودن ــ واین که بعضی اوقات در اثر تماس با اشیاء شکسته وایجاد ناراحتی می‌کنند ــ عملا فعالیت دست‌ها را که می‌شودآن را لازمه و آغاز هر

فعالیتی‌دانست محدود می کند. ناخن‌های بلند سبب می‌شوند که‌انسان از دست زدن به‌خیلی کارها پرهیز کند و به‌انجام آن‌ها علاقه‌نشان‌ندهد. با وجودآنان پرداختن به‌بسیاری ازورزش‌هایی‌چون والیبال و بسکتبال غیرممکن یا دشوار می‌شود. اصولاًهمان ظرافت عروسك گونه‌ی‌ناشی از بلندساختن ناخن‌ها، زن را از بیم صدمه دیدن بیشتر به بیتحرکی وامی‌دارد تا به‌تحرك.

استفاده از کفش پاشنه‌بلندنیزعملکردی جزاین -حتی شدیدتر- ندارد. طرح و تحمیل این نوع کفش‌ها را به‌زنان شهری به راستی می‌توان تحمیلی خصمانه و ناجوانمردانه دانست. زیرا این‌نوع کفش «زنانه» آنان را حتی در ابتدایی‌ترین عمل یعنی راه رفتن و حرکت محدود می کند، چه رسد به‌آن که استفاده کننده ازچنین کفش‌هایی بخواهدبه‌کارفعال وورزش‌وتحرك‌دست‌زند. دربخش‌های‌پیشین مفصلا از ارزش کار گفتیم. تنها با کار و از طریق کار است که مغز انسان تحریك می گردد، به‌تحرك درمی‌آید و تقویت می‌شود. کار - نه کار از خود بیگانه، برده‌وار و فرمایشی - سرچشمه‌ی لایزالی است که انسان را ازدنیای‌حیوانی‌خویش خارج کرده ووی را به‌مقام شایسته‌ی انسان بودن می‌رساند. براساس چنین اعتقادی هرگونه عاملی که به‌هر طریق برای هر دسته، گروه، طبقه یا جنسیتی از اجتماع انسانی مانع کار آزادانه، آگاهانه وخلاق گردد، سبب عقبماندگی فکری‌آن شده و موجودیتش نشانه‌ی دشمنی بیچون وچرا نسبت به‌آن عناصراست.

براساس‌جدیدترین‌پژوهش‌های محافل معتبر پزشکی کشورهای پیشرفته، بعضی‌از مواد آرایشی ساخته شده ازمواد شیمیایی، درردیف

خطرناکترین‌مواد سرطانزا هستند. درسال‌های اخیر این‌نظریه که هر نوع ماده‌ی شیمیایی به هراسم و عنوان قبل از هرچیز می‌تواند برای طبیعت بشر خطرناك باشد، به‌خوبی به‌اثبات رسیده است. اما از آنجا که قبول این گونه مطالب به هیچ روی به‌سود صاحبان کالا و خدایان ثروت نیست، روی آن‌ها سرپوش گذاشته شده و با توطئه‌ی سکوت خود نه‌تنها دست از تولید آن نمی‌کشند، بلکه هرروز بیش‌ازروزقبل به‌تولید متنوعتر آن می‌پردازند.

مبلغی که سالانه از سوی زنان طبقات متوسط به‌بالادر کشورها به‌مصرف تهیه‌ی لوازم و وسایل آرایش می‌رسد، ارقام سرسام‌آوری را تشکیل می‌دهد که معمولا از حد تصور انسان خارج است. چنین مبالغ هنگفتی بخصوص در کشورهای غیرصنعتی و مصرف کننده ـ درشرایط‌سالم ـ می‌توانست به‌مصارفی بسیارحیاتی رسد و گوشه‌ای از زخم‌های اجتماعی این گونه جوامع را التیام بخشد. باید در نظر داشت که این مبالغ هنگفت به‌جیب صاحبان صنایع ــ که باید آنان‌را حداقل دشمنان رهایی زن از قیود کهن به‌شمار آورد ــ سرازیرشده و باعث فربهی بیشترشان می گردد. صاحبان صنایع اینجا وآنجا ازآب گل‌آلودماهی گرفته‌وبه‌نفع‌خویش‌به‌غارت‌ثروت‌ها ومغزها می‌پردازند. زن بینوا غافل‌ازهمه‌ی این مسایل، به‌نشخوار بیمار گونه‌ی خود ادامه داده و هیچ موردی هم‌برای اندیشیدن دراطراف نقش خود نمی‌بیند. سر گرمی و غفلت ناشی از این گونه مسایل و ظاهرسازی‌ها آن‌قدر شدید است که امکان بیداری از خواب خر گوشی چندهزار ساله را سخت دشوار کرده است.

گذشته از همه‌ی جنبه‌های منفی ذکرشده در بالا، با مراجعه‌ی دقیقتر به‌مفهوم و نقش آرایش و نقاشی تصنعی روی صورت و سایر اعضای بدن، این‌سئوال پیش می‌آید که‌آیامعیارهای کنونی زیبایی‌زن، چیزی جز معیارهای ساختگی و تحمیلی هستند؟ اصولاً آغشته کردن صورت ازانواع رنگ‌ها، روغن‌ها یا رنگین‌ساختن‌ناخن‌ها چه‌مفهومی دارد؟ مگر طرح و رنگ طبیعی هریك از این‌اعضاء به‌مثابه‌بخش‌هایی از پیچیده‌ترین، شکل‌یافته‌ترین و عالیترین حاصل تکامل طبیعی، یعنی بدن انسان، درحالت معمولی زیبایی لازم را ندارد؟

با مراجعه به تاریخ پرماجرای زندگـی بشر و نقشی کـه زنان عهده‌دار ایفای‌آن بوده‌اند، تحمیلی بودن این معیارها ثابت می‌گردد و هر انسان علاقمند و معتقد به‌دگرگونی را وامی‌دارد تا به سادگی زیر بار قبول این ارزش‌ها نرود. به طورکلی بایـد گفت خودآرایی و استفاده از جواهرات ولباس ومد به‌شیوه‌ی کنونی ـ وهمه‌ی عوامل دیگری کـه ظرافت تصنعی به وجودآمده در زن را تشدید می‌کنند ـ عبارت از عوامل بازدارنده‌ی بیداری زنانند.

۵. زن و مسئله‌ی حجاب

برخلاف تصور غالب، پدیده‌ی حجاب اول بار توسط اسلام به‌وجود نیامده بلکه قبل‌ازآن هم وجود داشته است. «جرجی‌زیدان» شرقشناس معروف می‌نویسد:

«اگر مقصود از حجاب پوشانیدن تن و بدن است،
این وضع قبل از اسلام و حتی پیش از ظـهور دین

مسیح معمول بوده و دیـانت مسیح هم تغییری درآن
نداده و تا اواخر قرون وسطی، دراروپا معمول بوده
وآثارآن هنوز در خود اروپا باقی مانده است[۱]»

همچنین در تورات و انجیل به‌این مطلب که زنان از روزگـار قدیم چهره‌ی خود را با برقع می‌پوشانده‌اند اشاره شده است.

نقشی که اسلام دراین‌زمینه ایفا کرده، تثبیت وتشدید خودپوشی و ــ در رابطه با آن ــ جلوگـیری شدید از معاشرت زنان با مردان بوده است.

به طور کـلی پوشش زن در مقابل مرد قبل ازآن کـه مسئله‌ای مذهبی و اخلاقی باشد، موضوعی اجتماعی وزاییده‌ی شرایط نابرابر زندگی زن و مرد و روابطنامتناسب بین‌آنان است. اصرار برپوشش زن به‌منزله‌ی ضربه‌ی مهلك دیگری‌است که مرددرشرایط‌خاص‌تاریخی سلطه‌ی خویش بر زن، در جهت محدودتر کردن فعالیت او ودر نتیجه برتر ساختن موقع خویش، بر پیکرش نواخته است. بنا برنظراغلب شرقشناسان، در ایران باستان مسئله‌ی حجاب ودور گشتن زن ازدنیای کار وفعالیت‌های اجتماعی‌اول‌بار در میان زنان وابسته به‌طبقه‌ی‌اشراف شکل گرفت. در ایران عهد ساسانیان مردان طبقه‌ی اشراف قبل از هر چیز ازنظر اقتصادی نیازی درشرکت دادن زنان متعدد خویش درکار و فعالیت اجتماعی نمی‌دیدنـد. از سوی دیگـر ترجیح می‌دادند کـه زنانشان دور از جمع و تنها در انحصار خود آنان باشند. چه بیرون آمدن زنانی که در شرایط نابرابر نسبت به‌مردان و دروضعیت خفقان

۱. تاریخ اجتماعی ایران. مرتضی راوندی. جلد سوم. ص۶۴۴

و تحت سلطه و اداره‌ی آنـان زندگـی می‌کردنـد، خطر تخطی از چارچوب اختیارات محدودشان را به وجود می‌آورد. و این همان نکته‌ای است که مردان حاکم به‌مثابه جنس‌مسلط از آن هراس‌داشتند. مرد وابسته به‌طبقه‌ی اشراف برای تثبیت و تشدید سلطه و آقایی خود و در عین‌حال ارضای غرایض و خودکامگی‌هایش، بهتر می‌دید کـه زنان متعددش را از جمع دور داشته و محبوس کند، تا مبادا آنان در اثر تماس با دیگران به‌حقوق خویش آشنا شده و از حیطه‌ی سلطه‌ی او خارج گردند. چنین مسئله‌ای در عین‌حال از نظر روانی به‌نحوی ارضای حس خودخواهی مرد را در بردارد؛ وی از این‌که موجود یا موجوداتی را در انحصار خویش درآورده و قادر است آنان را از طریق اجبار به‌خودپوشی و خانه‌نشینی و حتی از برخورد با دیگران منع کند مغرور و سرمست است.

مسئله‌ی حجاب زن در میان طبقات وسیع مردم زحمتکش‌ایران باستان گـونه‌ای دیگر داشته است. مرد وابسته به‌این طبقات از نظر اقتصادی حداکثر قدرت اختیار بیش ازیك زن را نداشت. تنها همسر وی از سویی ناچار به‌کار کردن بوده و خودپوشی، خانه‌نشینی وجدا از اجتماع زیستن برایش مقدور نبوده است. از سوی دیگر سادگی وعدم‌نیاز به‌خودآرایی دربین‌زنان این‌طبقات ضرورت‌روگیری‌را ــ که دراصل ساخته و پرداخته‌ی طبقات توانگر وزاده‌ی روابط حاکم بین آن‌ها بوده ــ ازمیان می‌برده است. درمیان مردان وابسته‌به‌این‌طبقات، فساد و حس خودکامگـی و خودخواهـی نیز وجـود نداشت. این خصوصیات به‌عنوان عوامل ذهنی به‌بند کشیدن زن، تنها ازآن طبقات

ممتاز می‌توانست باشد. ازطرفی زن ساده وسختکوش ایلات وروستا نیازی بدین‌عمل‌دست وپاگیر ومزاحم خلاقیت خود نمی‌دید واصولا روابط تولیدی حاکم بر زندگیش چنین اقدام تبعیض گـرایانه‌ای را ایجاب نمی‌کرده است.

در زمینه‌ی حجاب پس از اشـاعه‌ی اسلام در کتـاب تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم صفحه‌ی ۶۴۸ چنین می‌خوانیم:

«...... درشرق،..... با گسترش اسلام، در قرن نهم میلادی (سوم هجری) درحجاب زنان وضعی کمابیش انقلابی پدیدار شد؛ زیرا در این دوران، ده‌ها میلیون زن‌وابسته به‌طبقات زحمتکش، نظیرکارگران ودهقانان و کنیزان تازه مسلمـان ، چون حجاب را مانع کار وفعالیت روزانه‌ی‌خودمی‌دیدند، ازآن سربازمی‌زدند. به‌این ترتیب، زنانی کـه اغنام و احشام را در مراتع و مزارع می‌چرانیدند ، رختشویانی که کارشان شستن لباس درکناررودخانه‌ها بود، گروه عظیم زنان‌ریسنده، رنگرز، بافنده وغیره‌که ساکنان «ربض» (یعنی‌بیرون شارستان و محلات‌کارگری)بودند،هرگزنمی‌توانستند خود را درچادر محبوس کنند و ازفعالیت‌های روزانه دست بکشند . به این ترتیب، در آن دوران ، تنهـا «حرات»قهندزهاو«ستی‌ها»ی(خاتون‌های)شهرستان‌ها، یعنی‌زنان امرا وخواجگان وخواجه‌شماران که‌عبارت باشند اززنان طبقات ممتاز ــ که کارمشخصی‌نداشتند‌ــ

خود را در حجاب مخفی می‌کردند.»

ایده‌ی رو گیری که زاده‌ی حکمرانی مرد برزن ودرجهت تحقیر و تجاوز هرچه بیشتر به حقوق اوست، در رونـد تکامل تاریخی خود رفته‌رفته سیما ورنگ اخلاقی به‌خود گرفته و به‌صورت تعصباتی خشك و بیخردانه در مردان ظهور کرد. در چنین مرحله‌ای است کـه امکان برخوردی درست به این پدیده‌ی تحمیلی به‌زن از جـامعه‌ی مـردان رخت برمی‌بندد و احساسات جایگزین منطق آنان می‌گردد.

جنبه‌ی منفی حجاب زنان تنهـا به بریـده شدن آنان از جمع وخروجشان ازحوزه‌ی لایزال خلاقیت‌های اجتماعی خلاصه نمی‌گردد. این پدیده ازنظر جنسی نیز زن را موجودی حریص بارآورده وعدم تعادل وی را در این حوزه شدت می‌بخشد.

مولوی در این زمینه می‌گوید:

«هرچند که زن را امر کنی که پنهان‌شو، اورا دغدغه‌ی خود را نمودن بیشتر شود، و خلق را از نهان شدن او رغبت به‌آن بیشتر گردد. پس تو نشسته‌ای و رغبت را از دوطرف زیارت می‌کنی و می‌پنداری کـه اصلاح می‌کنی، آن خود عین فساد است. اگر او را گوهری باشدکه نخواهد کـه فعل بدکند، اگرمنع کنی و نکنی، او برآن طبع نیك خود، و سرشت پاك خود خواهد رفتن؛ فارغ باش و تشویش مخور..... منع جز رغبت را افزون نمی‌کند....[1]»

۱ــ همان‌جا ص ۶۹۳.

اما وجود تعصبات ناموسی زاده‌ی تسلط‌مرد برزن با ریشه‌های چندین‌هزارساله‌اش و بیخردی ناشی ازآن، جایی برای ازقوه به فعل درآمدن این‌گونه نظرات منطقی و اندیشمندانه باقی نمی‌گذارد. تا بدانجا که در تاریخ ایران مکرر با وقایع اسفباری برمی‌خوریم که زنان ودختران حتی به‌صورت گروهی برسراین‌تعصبات جان باخته‌اند.

لازم است به‌طرح این سؤال پرداخته شود که اصولاً چرا زنان موظف به‌پوشانیدن خود در برابر مردان هستند و نه برعکس؟ یا اگر روگیری و خودپوشی مفید است، چرا در مورد هردو جنس اعمال نمی‌شود؟ با طرح چنین سئوالی ساده و ابتدایی فوراً رابطه‌ی مستقیم حجاب زن با تحت‌سلطه بودنش از سوی مرد بازشناخته می‌شود. پدیده‌ی خودپوشی زن مثل هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر در هرنقطه از جهان و در هر مقطع تاریخی، ابتدا براساس روابط تولید و نقش گروه‌های سنی و جنسی و طبقات اجتماعی درآن پا به منصه‌ی ظهور می‌گذارد ورفته‌رفته احتمالاسیمای اخلاقی یا مذهبی به‌خود می‌گیرد.

زن اصولاً ازنظرجسمی هیچ‌گونه تفاوتی که بخواهد به‌پوشش اعضای بدنش در برابر مرد بیانجامد، با مرد ندارد. هرگونه ادعایی که پوشش اندام‌های زن را دربرابر مرد الزامی گرداند ــ مثل‌شهوت‌انگیز بودن بدن زن ونظراتی از این قماش ــ یکطرفه وغیرعلمی‌بوده و براساس نظرات یکجانبه‌ی مردان و «علم‌مردانه» که عموماً دراختیار طبقات ممتاز بوده، تدوین یافته است. چه مثلا درمورد ادعای بالاباید با صراحت گفته شود که اعضای بدن زنان برای مردان همانقدر شهوت‌انگیز است که اعضای بدن مردان برای زنان. مطالعه دراحوال

اقوام بدوی کـه هنوز اثرات سلطه‌ی یك جنس بـر جنس دیگر در میانشان به‌چشم نمی‌خورد، این نظر را به‌سادگی به ثبوت می‌رساند. چه زنان این گونه قبایل معمولاً تا همان میزان خود را می‌پوشانند که مردان آنـان. از جمله اخیراً در «پالاوان» ـ مرکـز مجمع‌الجزایر فیلی‌پین ـ در غاری گـچی در دهانه‌ی یك کـوه خاموش آتشفشان قبیله‌ای بدوی کشف شده است. در گزارش مربوط به کشف این قبیله‌ی بدوی آمده است که زنان قبیله سینه‌هایشان را نپوشانده‌اند وهمچون مردان بـا پوششی از پوست خردشده‌ی درختان تنها به ستر عورت پرداخته‌اند.[۱]

جای بسی تعجب است که این گونه تضادها وپدیده‌های تحمیلی جوامع طبقاتی اغلب به‌حساب «تمدن» و «فرهنگ» بشری گذاشته می‌شود. درتاریخ جهان ومطالعه‌ی احوال خلق‌ها به‌نکاتی برمی‌خوریم که قراردادی بودن، غیرمنطقی بودن، وتحمیلی بودن‌مسئله‌ی حجاب زن را به‌خوبی روشن می‌گرداند. مثلاً در حالی کـه در چین باستان پاهای زنان، اعضای مورد پوشش بوده و شدت آن به‌حدی بوده که حتی اسمی از پای‌آنان برده نمی‌شده است ، در تاییتی برعکس زنان از کمر به‌پایین برهنه بوده و حجاب تنها در مورد بالاتنه‌شـان اعمال می‌گردیده است. از سوی دیگر می‌دانیم که در فرهنگ ما معیارهای حجاب زن به‌گونه‌ی دیگری است. باید این سئوال را مطرح کرد که بالاخره اصولاً این کدامیك از اعضای بدن زن است که باید پوشیده بماند و به چه علت ؟ از طرف دیگر برطبق کدام اصل علمی پوشیده

۱ــ روزنامه‌ی کیهان ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۷

نبودن این یا آن عضوبدن زن ایجاد اشکال می‌کند، درحالی‌که برهنه بودن همان عضو از بدن مرد خالی از اشکال است؟

گفتگو از پوشش هرقسمت از بدن ـ به‌گونه‌ای کـه موجب و مایه‌ی تشدید اعمال قدرت یك جنس بر جنس دیگر نگردد ـ باید دوجانبه باشد. مراد نگارنده از طرح این مبحث بیان آن نیست کـه پوشش باید وجود داشته باشد یـا نه. برداشت و نتیجه‌گیری از این موضوع به خود خواننده واگذار می‌گردد. مقصود اصلی بیان این مطلب است که پوشش یك جنس در برابر جنس دیگر خواه ناخواه به منزله‌ی امتیازی است که جنس پوشانیده شده و محبوس در برابر جنس‌دیگرازدست می‌دهد. براین‌اساس باید نتیجه گرفت که روگیری زن زاییده‌ی تحت سلطه بودنش از سوی مرد بوده و وسیله‌ای است که کار زن را درحرکتش به جلو دشوارتر می‌گرداند.

۶. زن و فحشاء

نزدیکی جنسی خارج از چارچوب خانواده ازآن هنگام آغاز به شکل گیری کرد و به‌ضرورتی اجتماعی بدل شد که مقاربت جنسی نسبتاً آزاد تدریجاً از میان رفت، و همراه بـا پیدایی محدودیت در روابط جنسی، ستم به جنس زن آغاز گردید. نزدیکی جنسی خارج از خانواده‌ی تك‌همسری در طول تاریخ شکل‌های گوناگون به‌خود گرفت، فحشاء شکل‌یافته‌ترین و افراطیترین نوع این شکل‌هـاست. زیربنای فکری این نهاد اجتماعی ناشی از اخلاق دوگانه‌ای است که به‌مرد امکان می‌دهد قبل از ازدواج و همین‌طور پس از آن به ارضای

تمایلات جنسی خود درخارج از خانواده بپردازد. درحالی‌که اززن می‌خواهد تاقبل ازازدواج امیال‌جنسی‌خودرا سرکوب کرده وپس از آن نیز «وفاداری» خود را نسبت به‌شوهر کاملاحفظ کند. بدین‌ترتیب در برابر یك گونه میل جنسی طبیعی درمورد دو جنس ، دوبرداشت کاملا جداگانه صورت می گیرد.

درجامعه‌ی طبقاتی، خانواده یك‌سوی زندگی جنسی را تشکیل می‌دهد و فحشاء سوی دیگر آن را ؛ خانواده روی اصلی سکه است وروسپیگری پشت آن. فحشاء را محصول‌زندگی‌خانواده گی‌وادامه‌ی آزادی جنسی مردان باید تلقی کرد. مرد قبل از ازدواج یا پس از آن می‌تواند به‌روسپیان روی آورد. او استفـاده از فحشاء را به منزله‌ی امتیاز یا حقی برای خود می‌داند. دنیای مردان چنین حق یا امتیازی را برای زن به‌هیچ‌روی نمی‌تواند تحمل کند. این‌که زنان نیز دارای همان تمایلات جنسی‌اند که مردان، در شکل گیری، عمل و اندیشه‌ی فوق ظاهراً بی‌تأثیر مانده است. فحشاء برخلاف تصوربرخی‌پدیده‌ای مربوط به فساد اخلاقی نیست؛ بلکه ضرورتی اجتماعی است کـه در شرایط خاصی به وجود آمده و بـا ادامه‌ی این شرایط نیز به حیات خود ادامه خواهد داد. پند و موعظه و ترساندن از ساخته‌های زمینی و آسمانی و نیز هرگونه سلاح اخلاقی دیگر برای از میان برداشتن آن برایی‌لازم‌را ندارد؛ چنان‌که تاکنون‌نداشته‌است. اگرچه معیارهای اخلاقی مسلط فحشاء را زشت شمرده ومحکوم می‌سازد، اما این نهاد اجتماعی درعمل‌به‌خوبی‌تحمل‌شده وبه‌موجودیت خود ادامه می‌دهد. نکته‌ی جالب توجه‌این که معیارهای حاکم، زنان راعامل‌فحشاء دانسته

و آنان را مورد حمله و ناسزا قرارمی‌دهد. این نکته خود نشان‌دهنده‌ی تسلط کامل مردان برزنان است؛ مردانی که خود درعین بهره گیری از فحشاء زنان را محکوم به برقراری آن می کنند.

در مرحله‌ی بالایی بربریت، کارمزدوری رفته‌رفته در جوار کار بردگی به‌وجود آمد. همپای این کار مزدوری، روسپیگری حرفه‌ای زنان درجوار تسلیم اجباری بردگان زن‌پابه‌عرصه‌ی وجودنهاد. اولین اشکال‌مقاربت جنسی خارج ازچارچوب خانواده عملی مذهبی‌به‌شمار می‌آمد. زنان بابل مجبور بودند خود را سالانه یك‌بار دراختیارمعبد «میلیتا»[1] بگذارند، پول حاصل از این تسلیم قربانیوار به صندوق معبد واریز می گردید. روشن‌است که تنهامردان طبقات مرفه‌ازچنین‌قاعده‌ای بهره برمی گرفتند؛ یعنی‌چنین قاعده‌ای درخدمت مردان طبقات ممتاز و مسلماً ساخته و پرداخته‌ی خود آنـان بود. نوع دیگر آن این کـه مردم خاورمیانه دختران اردواج‌نکرده‌ی‌خود را برای معاشقه‌ی‌آزادانه با مردانی که خود انتخاب می کردند سال‌ها روانه‌ی معبد «آنایتیس»[2] می کردند و پس از آن بود که اجازه‌ی ازدواج بدانان داده می‌شد. درمیان غالب خلق‌های آسیا آداب مشابهی تحت لوای مذهب وجود داشته است. این تسلیم بیچون وچرای زنان درآغاز، گونه‌ای‌عمومی و برای همه‌ی آنان اجباری بوده است. اما به‌تدریج ازشکل عمومی خودخارج گشته‌وبه‌عهده‌ی زنانی که درخدمت‌معابدبودند واگذارشد.

از سده‌ی پانزدهم میلادی، همزمان با سربرافراشتن شهرها در

1- Mylitta
2- Anaitis

اروپا ، فحشاء ـ یعنی همان افراطیترین گونه‌ی فعالیت جنسی مرد ، خارج ازخانواده‌ی تك‌همسری ـ شروع به‌شکل گیری کرد. مسافرت‌های گروهی شاهزاده گان و اربابان مذهب و قدرت به‌شهرها و عادت آنان به‌خوشگذرانی وعیش وعشرت، موانع مربوط به ازدواج‌برای جوانان شهری وبالاخره علاقه‌ی مردان‌ازدواج کرده‌ی وابسته‌به‌طبقات مرفه‌به‌مقاربت بازنان دیگر، همه وهمه‌ی‌این‌عوامل، ضرورت برقراری فحشاء را به‌طور رسمی در شهرهـای اروپای قـرون وسطی ایجاب می کرد. فحشاء نیز مانند هر حرفه‌ی دیگـری رفته رفته نظم و قواعد مخصوص به‌خود را یافت. درهمه‌ی شهرهای بزرگ خانه‌هایی برای عشرت با زنان به‌وجود آمد. این فاحشه‌خانه‌ها از طرف انجمن شهر یا ده یا کلیسا اداره می‌شدند و عواید حاصل مستقیماً به‌خزانه‌ی آنان سرازیر می‌شد. زنان در این خانه‌ها هریك می‌توانستند « مادر » پیری را به سرپرستی خود انتخاب کنند. این « مادر » پیش‌ازهرچیز وظیفه داشت تا ازرقابت‌های بیجای دیگران ـ که خارج ازحرفه فاحشه گری بودند ـ جلو گیری کند. در صورت مشاهده‌ی چنین خطاهایی، زن خطاکاربه‌شدیدترین وجهی مجازات می گردید. این گونه خانه‌هاتحت محافظت مخصوص حاکمین وقت قرارداشتند. همچنین اتفاق‌می‌افتاد که شاهزادگان وحکمرانان روسپیان را به‌عنوان میهمان رسماً به‌دیار خود دعوت می کردند.

در مشرق‌زمین نیز وضع به‌همین منوال بود. زندگی تجملاتی و پرزرق شهرهای بزرگی چون پکن، بلخ و سمرقند به وجود آمدن خرابات و روسپی‌خانه‌ها را ضروری ساخته بود. توسعه‌ی بازرگانی

و رفت و آمد تجار به شهرها، تأسیس پادگـان نظامی و بالاخره فقر ناشی از جنگ، این ضرورت را اجتنابناپذیر می‌کرد. در ایران عصر مغول، آن‌گاه که بنابه‌تحول شیوه‌ی تولید زندگی‌ساده‌ی صحراگردی جای خود را به‌شهرنشینی و تجملپرستی داد، ستم به‌زنان نیز شدت‌یافته و از جمله دستور داده شد روسپی‌خانه‌های بزرگـی با دختران زیـاد تأسیس شود. هرگاه قبیله‌ای مورد خشم خانی قرارمی‌گرفت، یکی‌از مجازات‌ها این بود کـه بنا به‌دستور خان، زنان و دختران آن قبیله را به روسپی‌خانه اعزام‌کنند. در دوره‌ی ایلخانان با شدت یافتن فساد ، فحشاء نیز یکی از پردرآمدترین مشاغل دلالان و تجار مربوط به‌این حرفه گردید، و اتفاق می‌افتاد که شخصیت‌های بزرگ وقت نیزدرآن شرکت می‌جستند.

«متعه» یا ازدواج موقت درایران تحت‌لوای مذهب شیعه وجود داشته است. براساس این قاعـده مرد در برابر پرداخت مبلغ معینی به‌زن، وی را برای مدتی در اختیار خود می‌گرفت. این‌گونه فحشاء بعدها توسط علمای دینی ممنوع اعلام گردید. صیغه نوع دیگری از امکانات تمتع مرد از زن درخارج ازچارچوب خانواده است . مردان وابسته به‌طبقات مرفه ضمن داشتن زنان عقدی زنانی را نیز به صورت صیغه‌اجیرساخته ومورد بهره‌برداری جنسی خویش قرارمی‌دادند. این شکل‌تمتع‌جنسی نیز باسرپوش مذهب‌قرنهای‌متمادی درخدمت مردان وابسته به‌طبقات مرفه بوده و بقایای آن هنوز هم ازمیان نرفته است.

در جوامع طبقاتی کنونی فقر و نابسامانی اجتماعی از یك سو و محرومیت جنسی و فساد از سوی دیگر، به‌این آتش افروخته شده

از هزاره‌های پیش دامن‌زده و هرلحظه بر وسعت آن می‌افزاید، دراین میان صنایع جلف[1] جامعه‌ی مصرف نیز طبق ویژه گی ذاتی خویش از آب گل آلود ماهی گرفته وبه‌فروش هرچه‌بیشتر کالاهای‌خود می‌پردازد. ارزش هر «تکه» (یعنی دختر به‌دام‌افتاده یا پناهنده) برمبنای موازین تعیین ارزش‌کالا معین می گردد، و این انسان کالاشده، برحسب سلیقه و توقعات بازار به‌نقاط مختلف فرستاده می‌شود. روسپیگری از حد مرزهای‌کشورها پا فراتر نهاده و دلالان‌آن درسطح بین‌المللی به‌خرید و فروش دختران و زنان می‌پردازند. سندیکای بین‌المللی دلالان زن، دختران اروپایی را برای فاحشه‌گری به‌کشورهای خاور دور می‌برد. این دختران موبور جوامع بیبندوبار غرب در خدمت صاحبان‌ثروت و قدرت محلی جهان سرمایه، اربابان زر و زور و بازرگانان قرار می گیرند. مردان وابسته به این طبقات با پرداخت مبالغ نسبتاً گزافی ــ که بخش بزرگی از آن نصیب دلالان می گردد ــ این «طعمه»های مفلوك را مورد مصرف قرارمی‌دهند. نسل جوان ودختران این‌جوامع به‌خاطر نداشتن هدف و تربیت درست وتمایل به‌راحت‌طلبی، به‌امید رسیدن به‌پول فراوان خود را در اختیار دلالان گذاشته و راهی این سرزمین‌ها می‌شوند.

ازسوی دیگر کاباره‌داران وصاحبان «سالن‌های زیبایی وماساژ» جوامع بیبندوبار غرب ــ مثل‌آلمان غربی، فرانسه وایتالیا ــ همواره

---

۱. کالاهایی‌که صرفاً به‌منظور تحریك، سرگرمی‌های جنسی مثل فیلم، عکس و اسلاید، نشریات، پوشاك شهوت انگیز، داروها ووسایل‌برانگیزاننده و..... تولید می‌شود.

طالب«محصولاتی» ازشرق دورهستند. دلالان‌این بارازفقرودرمانده‌گی حاکم برتوده‌های محروم درکشورهای این‌سوی جهان ـ مثل‌تایلند ـ استفاده کرده، دختران بینوا را به‌آن‌سوی کره‌ی خاك برده و آنان را در اختیار مردان طبقات توانگر قرارمی‌دهند. ملاحظه می‌کنیم که‌اگر در حالت اول بیهدفی و بیبندوباری زندگی نسل جوان، گروه‌های دختران را به‌خودفروشی وامی‌داشت، درحالت دوم درست به‌عکس، فقر و بیچیزی آنان را بدین‌کار مجبور می‌کند. شبکه‌های بین‌المللی حمل زن به‌منظورفاحشه‌گری، به‌گونه‌ی بسیار سازمان‌یافته‌ای به‌عمل قاچاق انسان دست‌می‌زند. درهریك ازاین کشورها ـ ازغرب گرفته تا شرق ـ روسپیگری بیداد می‌کند. در انگلستان بیش از پنجاه هزار زن‌روسپی زندگی می‌کنند و شکل‌یافتگی فعالیت‌های آنان به حدی است‌که خواستارحق تأسیس اتحادیه به‌منظور دفاع ازحقوق خویش گردیده‌اند. دراین کشورهاروسپیان نه‌تنها موردااستفاده‌ی مردان بومی قرار می‌گیرند، بلکه دسته‌های گرانقیمتتر آنان در خدمت مسافران خارجی و خدایان ثروت نقاط دور دست جهان درمی‌آیند.

در شهرهای بزرگ جوامع طبقاتی، روسپیگری گذشته از شیوه‌ی سنتی درروسپی‌خانه‌ها به‌گونه‌های دیگرنیزصورت می‌گیرد. تفریگاههای شبانه‌ی‌مردان، بارها، هتل‌ها وحاشیه‌ی خیابان‌های خلوت روسپیانی را که بنابه‌محل وموقع ازنظرقیمت گاه تفاوت‌های فاحشی دارند، به مشتریان عرضه می‌کند. «دخترهای تلفنی» را شاید بتوان به‌عنوان جدیدترین گونه‌ی فاحشه‌گری نام برد. این قبیل روسپیان از طریق تلفن خصوصی خود را در معرض فروش می‌گذارند. شرایط

زندگی و شیوه‌های فعالیت هریك از گـروه‌هـای فوق فرق می‌کند. اصولا روسپیگری از تاریکـترین و حقیرترین دخمه‌ها و زاغه‌هـا تـا مجللترین قصرها و ویلاها صورت می‌گیرد. ارتشی از تجار، دلالان و جاسوسان ــ از مرد گرفته تا زن ــ با خشونت وخونسردی وقساوت خاص خود دست‌اندرکار خرید و فروش و اداره و کنترل گروه‌های فواحش هستند. و درحقیقت بخش بزرگی از پول به دست‌آمده از طریق روسپیان نصیب آنان می‌گـردد. این قربانیان جوامع طبقاتی همواره در معرض تهدیدند. بازگشت آنان از راهی‌که به‌دامش‌اسیر شده‌اند تقریباً غیرممکن است. رفتار صاحبان و دلالان آنان را بیشتر به‌رفتار برده‌دارانی‌می‌توان تشبیه کرد که ازبردگان خود جزبهره‌کشی انتظار دیگری ندارند. آنان مادام که قابلیت فروش داشته باشند باید به‌کار خویش‌ادامه دهند. اتفاق می‌افتد که این رانده‌شده‌گان اجتماعی توسط دلالان حتی به‌مواد مخدر معتاد می‌گردند. روسپیان از طریق اعتیاد به‌مواد مخدر به‌انسان‌هایی به‌حدکمال لاابالی ومفلوك بدل شده و تماماً در اختیار دلالان خود درمی‌آیند، آن‌طور که بدون وجوداین اربابان حتی قادر به‌ادامه‌ی زندگی نکبت‌بار خویش نیز نیستند. ستم بیحساب واسطه‌ها، بهترین تجلی ستم نظام پدرسالاری است که نسبت به‌آنان اعمال می‌گردد.

دوران کهولت و فرسوده‌گی روسپیان معمولا بسیارتأسف‌آور و رقتبار است؛ دورانی‌که آنان حتی ارزش کالایی خود را از دست داده و دور انداخته می‌شوند، در این مرحله از زندگـی بسیاری از آنان به‌کمال درمانده‌گی، فقر وبیماری دچار می‌شوند. اگردر گذشته

به هنگــام جوانی هنوز امکان ضعیفی برای بازگشت به‌میان بستگــان وجود داشت، با فــرا رسیدن ایــام پیری همین امکان را نیز از دست می‌دهند. آنان در قبال ازدست دادن پیوندهای خانواده گی‌واجتماعی پیشین‌خود درواپسین دوران‌زندگی، با فقروبیکسی‌همپیمان می گردند. بدین گونه زندگــی اغلب روسپیان پیر تا سرحد مرگ در تلخترین شرایط سپری می‌شوَد.

آنچه دربالا گفته شد مختصری دراطراف اشکال علنی ورسمی بهره‌وری جنسی مردان از زنان ، خارج از چارچوب خانواده بود، داد و ستدی که سودش عاید مرد و ننگ ونفرت و درماندگیش‌ازآن زن‌است. پدیده‌ی روسپیگری را یکی‌دیگر ازاشکال ضربه‌های مهلکی باید دانست کــه نظام پدرسالاری برپیکر خسته‌ی زن همواره نواخته است.

زن و اجتماع

۱. رفتار اجتماعی زن

با ملاحظه‌ی وجود نظام مادرسالاری و تبدیل آن به‌پدرسالاری، می‌توان به‌ساده‌گی نتیجه گرفت که درمانده‌گی کنونی زن در برابر مرد برخلاف ادعای متفکران دهنگرا امری «طبیعی» نبوده و مبتنی بر تغییرات اقتصادی و بنیادهای فرهنگی ناشی از آن است. ریشه‌های این درمانده‌گی و عقب‌افتاده‌گی ارتباطی با مسایل بیولوژیکی دو جنس ندارد. تحقیقات «مارگرت مید»[1] مردمشناس امریکایی این مطلب را به‌خوبی ثابت می‌کند.

نامبرده در پژوهش‌هایی درمیان قبایل بدوی که هنوز با مناسبات جوامع کهن زنده‌گی می‌کردند درمی‌یابد که رفتار هریك از دو جنس بین قبایل مختلف گونه‌ی معینی ندارد. چه مختلفترین شیوه‌های رفتاری در بین زنان و مردان آنان مشاهده می‌شد. وی به‌این نتیجه می‌رسد که رفتار اجتماعی دو جنس شدیداً تحت تأثیر مناسبات تولیدی و ویژه‌گی‌های فرهنگی آنان شکل یافته و خصوصیات فیزیولوژیکی

1- Mead, Margaret

(به‌استثنای عملکرد تولید بچه در زن) وروانی‌آنان ـ تا حد زیادی ـ تحت تأثیر نقش اجتماعیشان معین می گردد.

«مار گرت مید» می‌نویسد:

« ما هر بار به‌طور جداگانه مردان و زنان را در سه قبیله‌ی بدوی نمونه‌وار مورد مطالعه قرار دادیم. در میان مردان و زنان «آرایش»[1] تکامل شخصیتی‌را یافتیم که ما آن را به‌شیوه‌ی برداشت تاریخی محدودمان، ازنظرگاه والدین «مادرانه» واز نظرگاه جنسی«زنانه» نام می‌نهیم.

مردان و زنـان در این قبیله برای این منظور تربیت می‌شوندکه در برابر نیازهای سایرافراد همواره آماده کمك بوده و صلحجو وباتفاهم باشند. در این قبیله، مسایل جنسی چه برای مردان وچه برای زنان به‌طور کامل حل شده و به‌گونه‌ای متعادل است.

درست برعکس‌حالت‌بالا، درمیان «موندوگومور[2]»ها با مردان و زنانی فاقد تفاهم، خشن و از نظر جنسی نامتعادل روبرو شدیم. در بین این‌ها تمایلات مادرانه به‌زحمت به‌چشم می‌خورد. چه مردان و چه زنان این قبیله به تیپی شباهت داشتند کـه در فرهنگ مـا تنها سمبل مردان نامنظم و فوق‌العاده زورگو و بیملاحظه

1- Arapesh

2- Mundugumor

هستند. نه در بین «آراپش»ها و نه «موندوگومور»ها، در هیچ‌یك هیچ‌گونه اثری از تضاد رفتاری بین دو جنس وجود نداشت. ایده‌آل «آراپش»ها مردان مهربان، ازدواج کرده با زنان مهربان، و ایده‌آل «موندوگو-مور»ها مردان خشن و متکی به‌زور، ازدواج کرده با زنان همخوی خود بود.

در مرحله‌ای دیگر در بین «چامبولی[1]»ها رفتار زن و مردرا درست برعکس آنچه درفرهنگ ماحاکم‌است یافتیم. دراین‌قبیله، زن جنس مسلط، منطقی‌وفرمانده، و مرد جنس کم مسئولیت احساسی و وابسته را ارائه می‌کرد.

از آنچه در فوق آمد می‌توان به‌نتیجه‌ی کاملامشخصی دست یافت. هنگامی که طبیعت‌نسبت داده شده به‌زن در فرهنگ ما ــ خنثی‌گری، نرمش، مادرانه بودن ــ در قبیله‌ای بیگفتگو به‌منزله‌ی نمونه‌ی رفتار مردانه و در قبیله‌ی دیگری به‌صورت رفتارزنانه ومردانه‌به‌طور برابر ظاهر می‌گردد دیگر هیچ گونه دلیلی باقی نمی‌ماند که این گونه شیوه‌های رفتاری به‌هریك از دو جنس نسبت داده شود. به‌نظر می‌رسد خصوصیاتی که ظاهراً مردانه یا زنانه تلقی می‌گردند، همان قدر از دو جنس جدا باشند که کفش و کلاه از آن‌ها؛ چرا که مسئله

1- Tschambuli

بر سر رفتار خارجی آنان است که یك جامعه با گذشت زمان به هریك از دو جنس نسبت می‌دهد.»[1]

وجود تفاوت‌های زیستی بین زن ومرد را نمی‌توان انکار کرد. از نظر طبیعی این تفاوت‌ها کاملا ضروری است ـ و مادام که نتایج غلط و یك‌جانبه از آن‌ها گرفته نشود ـ به‌هیچ روی فی‌النفسه به زیان یك جنس و به‌سود جنس دیگر نیستند. مسئله آن گاه نادرست و قابل انکار می گردد که روابط فرهنگ مبتنی بر نظم پدرسالارانه اختلافات روانی و فکری زن و مرد را ناشی از تفاوت‌های زیستی جلوه داده و آن را به‌نفع مرد فیصله می‌بخشد. گروهی از پژوهشگران لهستانی با مطالعاتی که در این زمینه انجام داده‌اند، به‌این نتیجه رسیده‌اند که ویژه گی‌های روانی‌زنان درحد موجود کنونی بیش‌ازاین که با عوامل ژنتیك مربوط به‌جنس ارتباط داشته باشد، به‌عوامل‌وریشه‌های‌تولیدی و فرهنگی وابسته‌اند.

ازنظرطبیعی‌یك پستاندارماده درمورد مراقبت وحمایت ازنوزاد خود رفتارهای خاصی دارد. اما این رفتارها تنها دردوره‌ی محدودی که نوزاد به‌وی نیاز داشته و بدون کمك او به‌سختی قادر به ادامه‌ی زند گی است صورت می گیرد. پس از انقضای این دوره‌ی محدود ونسبتاً کوتاه، رفتار پستاندارماده به‌حالت عادی خود باز گشته ودوباره در سطح برابر با نوع نر خود قرار می گیرد. اما چنان که مشاهده می‌شود چنین نظمی در مورد پستاندار انسانی یعنی زن در نظام پدر-

---

1- Mead Margaret: Mann und Weib. Stuttgart/ Konstant 1955.

سالاری وجود ندارد و از وی درسراسر عمر رفتارها و حالات معینی انتظار می‌رود. انتظاراین‌رفتارها وحالات، کلا ناشی‌ازمسایل‌اجتماعی بوده و در شرایط خاصی به‌پستانـدار انسانی تحمیل گـردیده است. این مسئله را نه‌تنها تاریخ بشری دردوران زندگی بدوی بلکه تجربه‌ی اخیر بعضی سرزمین‌ها به‌خوبی اثبات می‌کند.

درطول تاریخ وبنابرویژه‌گی‌روابط اقتصادی حاکم درجوامع، نظرات خصمانه و برتری‌جویانه نسبت به زن هربـار به‌گونه‌ای ــ اما همواره با ماهیتی ثابت ــ ظهور کرده است:

ــ مذاهب قدیمی ومکاتب خرافی مدعی بودندکه زن از مرد به‌وجود آمده، به‌همین علت فاقد وجودی مستقل بوده و باید همواره فرمانبردار مرد باشد.

ــ زیر پوشش «علم» و با سوءاستفاده از این نام، ادعا می‌شدکه زن بنا بر خصوصیات بیوفیزیولوژیکی از نظرجسمی‌موجودی ضعیف وشکننده وازلحاظروانی نارسا و منفعل است. و نتیجه گرفته می‌شدکـه وی نیازمند به‌حمایت از سوی «جنس قوی» بوده و باید به او متکی باشد.

ــ در جای دیگری از اصول «اخلاق» مدد گرفته شده واظهارمی‌گردیدکه زن موجودی است مکار وفریبکار و مردان باید از به‌بازی‌گرفتن او درزندگی‌اجتماعی پرهیز کنند.

ــ و بالاخره «مترقی»ترین گونه‌ی این نظرات پوسیده

از زن می‌خواهد بنا بر « مصلحت خانواده » در خانه بماند. به‌عبارت بهتر این نظریه می‌خواهد که زنان خود را قربانی خانواده گردانند؛ تا مبادا سالاری مرد به‌مخاطره افکنده شود.

اما چندیست که آفتاب عمر این نظریه‌های رنگارنگ به لب بام رسیده و تلاش‌های مذبوحانه‌ای که می‌کوشد نیمی از توان لایزال بشریت را همچنان از میدان عمل دور نگهدارد رو به‌عقیم ماندن‌است.

البته نگارنده وجود بعضی از ضعف‌های نامبرده در بالا را در زنان در شرایط کنونی نفی‌نمی‌کند؛ اما مهم این است که روشن گردد ریشه‌ی این گونه ضعف‌ها در شرایط خاص اجتماعی به‌وجود آمده و رابطه‌ی مستقیمی با داده‌های طبیعی ندارد. به‌عنوان مثال مشاهده می‌شود که گاه از حیله گری زنان سخن به‌میان می‌آید و این که آنان برای پیشبرد مقاصد خویش گاه به‌ریا توسل می‌جویند. این مسئله کاملا طبیعی به‌نظر می‌رسد. چه تحت انقیاد بودن زنان و عدم برخورداری آنان از شرایط مساوی در زندگی اجتماعی با غیرهمجنسان خود، کاربرد چنین حربه‌هایی را ایجاب می‌کند. زنان طبعاً برای رویارویی با روابط تبعیض‌گرایانه و مبارزه با ستم‌هایی که بدانان روا می‌شود، آنجا که لازم شود ناگزیر از هر سلاحی از جمله حیله و ریا استفاده می‌کنند. نویسنده‌ای رابطه‌ی زن خانه‌نشین با مرد فرمانده را به‌رابطه‌ی میان زندانی و زندانبان تشبیه می‌کند و بدیهی می‌داند که زندانی برای به‌دست آوردن امتیازاتی از حیله وریا نیز مدد گیرد. عجیب آن که

زندانبان این را دگربار دستاویزی در جهت فشار بیشتر به زندانی به‌کار می گیرد!

چنین مسئله‌ای را مثلادرروابط جنسی زن ومرد می‌شود مشاهده کرد. چنان‌که در بخش‌های پیشین گفته شد مردان نسبت به زنان در مجموع ازآزادی‌های جنسی بیشتری برخوردارند وبرای ابرازآشکار تمایلات خود واقدام درجهت آن شانس زیادتری دارا بوده و ازسوی جامعه کنترل کمتری نسبت بدانان اعمال می‌شود. این تفاوت آزادی عمل درحالت برابری خواست جنسی‌مردان وزنان صورت می گیرد. درچنین وضعیتی باید به‌زنان حق داده شود که برای خنثی کردن چنین کمبودی نسبت به‌مردان از هرحربه‌ای از جمله حیله و تزویر استفاده جویند. این قضیه هیچ گونه رابطه‌ای با طبیعت‌آنان نمی‌تواند داشته باشد و صرفاً یك عکس‌العمل است. بدین گونه است در مورد سایر مسایل و صفاتی که به زنان نسبت داده می‌شود. نابرابری در شرایط مادی زندگی، موجد نابرابری در رفتار انسان‌ها است. و بدیهی است که راه ازمیان برداشتن معلول، از بین بردن علت آن است. این که دو جنس را از نظر شرایط مادی زندگی در دو وضع متفاوت قرار داده و با بروز نارسایی‌هایی در شیوه‌ی تفکر و رفتار جنس توسری‌خور، آن را به‌طبیعت وی نسبت دهند، بسی نابخردانه، کوته فکرانه و به‌دور از عقل سلیم است.

براساس آنچه در این مبحث تاکنون مطرح گردید، رفتار اجتماعی زنان درطبقات و گروه‌های سنی مختلف تحت تأثیرمناسبات تولیدی و ویژه گی‌های فرهنگی موجود متأسفانه مطلوب نبوده وغالباً

به گونه‌ای در جهت عمیقترساختن شکاف بین زن ومرد سوق می کند. این رفتار بیشتر در همان حوزه‌ی « زنانه » و « لطیف » بودن خلاصه می‌شود. عدم آگاهی زنان نیز به‌این آتش دامن زده و وضع را وخیمتر از حد قابل تصورآن می‌سازد.

معاشرت‌ها و طرز برخورد زنان مرفه شهری با دیگران ، پر - گویی‌ها ، طرز لباس پوشیدن، حرکات و سرگرمی‌های آنان غالباً شکلی نامتعادل و غیر منطقی داشته و حرکت آن در جهت زنانه و شکننده شدن هرچه بیشتر آنان است . رفتار بیش از حد قابل تحمل «زنانه» و ساختگی آنان با ظاهری تصنعی وبزك کرده آنان را هرلحظه از معیارهای طبیعی انسان بودن دور ساخته و به‌ارزش‌های ساختگی و تحمیلی « جنس لطیف » بودن نزدیك می کند. زنان طبقات متوسط به‌بالای شهری به‌علت آن که در برابر مردان صریحاً و به طور آشکار امکان ابراز تمایلات وتصورات خود را ندارند، ناچار اغلب خود را جزآنچه که هستند جلوه می‌دهند و به‌بازی نقش‌های بیگانه از خود ناگزیر می گردند. به نظر می‌رسد عامل برهمزننده‌ی رفتار عادی و متوازن بین زن و مرد در درجه‌ی اول همان محرومیت و عدم تعادل جنسی باشد. دلیل این مدعا طبیعیتر شدن رفتار زنان در سنین پیری و به‌هنگام ازمیان رفتن امیال جنسی آنان است.

تجربه‌ی اخیر بعضی کشورها که زنان را درکارهای تولیدی خشنی چون صنایع سنگین و کارهای ساختمانی به کار گمارده‌اند، نشان می‌دهد که آنان با وجود زمینه‌های ضعف تاریخی خود در مدت کوتاهی توانسته‌اند همدوش مردان از عهده‌ی کارهای سنگین برآیند.

آنان به‌مقتضای حرفه و فعالیت اجتماعیشان از «ظرافت»های تحمیلی گذشته فاصله گرفته واولین موانع را درراه پیشتازی درهم‌شکسته‌اند. این امری طبیعی است که چنین زنانی دیگر با خانم‌های شهری ناز-پرورده، رختخوابی، و خانگی قابل قیاس نباشند.

زنان وابسته به‌طبقات مرفه علاوه‌بربچه‌داری وخانه‌داری ناچیز اوقات خود را به خودآرایی، برگذاری میهمانی‌ها و معاشرت با همردیفان خود می‌گذرانند. هنر زنان بیکاره‌ی وابسته به این طبقات، در حوزه‌ی حقیر نقاشی و رنگ‌آمیزی و روغنکاری خود خلاصه می‌شود. آنچه موجب تحریك افکارشان می‌گردد بیشتر مربوط است به‌نمره، اثر و چگونگی ترکیب رنگ موی فلان کارخانه‌ی تولید لوازم آرایش غربی یا هماهنگی رنگ ناخن‌ها با لباسی که در بر دارند و.....

اینان قبل‌ازشرکت در جشن‌ها ومیهمانی‌ها ـ که قسمت‌بزرگی از فعالیت‌های «اجتماعیشان» را تشکیل‌می‌دهد ـ ساعت‌هادرسالن‌های آرایش ـ با پول گزافی که خود در تهیه‌اش هیچ نقشی ندارند ـ به‌خودآرایی می‌پردازند تا هنگام شرکت در جشن با شوهران خود همچون لعبتی عروسکی به‌معرض نمایش درآیند. مردی که در چنین مهمانی‌هایی زن خوشظاهرتر و بزك‌کرده‌تر ، با لباس گرانقیمتتری به‌همراه داشته باشد، سرافرازتر است. در این گونه مجالس ، زنان معمولا نقش‌دیگری جز به‌نمایش گذاشتن خود، عشوه‌گری وارضای جزیی از امیال برآورده نشده‌ی خویش را ندارند ؛ و با شیوه‌ی به‌نهایت عروسك‌گونه سعی می‌کنند نظر دیگران را نسبت به خود

جلب کنند. نقش عمده‌ی چنین زنـانی تشویق شوهر برای دستیازی به «موفقیت»های بیشتر شغلی است. «موفقیت» شغلی شوهر به‌مصرف و نشخوار بیرویه‌ی آنان می‌افزاید. اهدای جواهرات گرانقیمتتری به‌آنان از سوی شوهر به‌نحوی مفهوم حق‌السکوت یا حق عروسکی بودن و اطـاعت بیچون و چرا را دارد. زنان وابسته به طبقات مرفه همواره در اندیشه‌ی استفاده از گرانترین انواع کالاها مثل لباس و جواهرات و لوازم آرایش هستند. این گـونه زنان از آنجا کـه فاقد مایه‌های درونی هستند، به‌تصور این که استفاده از کالاهای گرانقیمت به‌آنان شخصیت می‌بخشد ، هربار شدیدتر دست به این قبیل اعمال کوته‌بینانه می‌زنند. فشار و تهدید، وسوسه و دلبری یـا حتی ایجاد ترحم و دلسوزی در مرد از جمله راه‌هایی هستند کـه این گونه زنان به کار می گیرنـد تا کالاهایی چون اتومبیل و مبلمان لوکس و غیره ـ که‌درتصور آنان‌تصاحب آن‌ها دلیل‌برتری برزنان‌دوست‌وآشناست‌ـ ازسوی شوهرانشان فراهم گردد. مرد باید همه این‌ها را تدارك ببیند، و همین برتری اقتصادی است کـه سلطه‌ی او را بر زن در خـانواده موجب می‌شود.

میان‌این‌قبیل‌زنان عموماً رقابت‌شدیدی حکمفرماست. موضوع این‌رقابت‌ها طبعاً بی‌ارزشترین مسایلی است که‌آنان‌را درعقب‌افتادگی و ادامه‌ی اسارتشان بیشتر یاری می‌دهد. رقابت آنان معمولاًدرزمینه‌ی آرایش «کاملتر»، دربرداشتن لباس فاخرتر، آویزان کردن جواهرات گرانقیمتتر، و بالاخره داشتن شوهرانـی ثروتمندتر و به عبارت بهتر «آقایی» متمکنتر صورت می گیرد. آنان بیخبرازهمه‌ی مسایل‌عمده‌ی

زندگی انسان‌ها در دنیای جهل و بیخردی غوطه می‌خورند وحقارت دنیایشان از این فراتر نمی‌رود که تنها به خودآرایی و ثروت مـادی بیندیشند. دنیای فکری آنان درحقیقت با دنیایی که زنان حرمسراهای قرون وسطایی و فئودالیسم داشتند چندان تفاوتی ندارد. اگـر زنان حرمسراها به‌صورت گروهی در اختیار یك مرد بوده وبه‌جادووجنبل می‌پرداختند، امروزی‌ها هریك به‌ظاهر در اختیار یك مردند وبه‌جادو و جنبل بی‌اعتقاد، اما در عـوض در اندیشه‌ی فـال قهوه و پیشگویی، یعنی شیوه‌های نوین خرافات، جهل و بیخبرینْد.

گفت و شنودها و پرگویی‌های آنان نیز طبعاً درحوزه‌ای جز آنچه کـه مربوط به مسایل بـالا باشد دور نمی‌زند. سخنانشان برای شنونده‌ای بیگانه این تصور را پیش می‌آورد که گویی‌آنان خارج‌از کره‌ی خاك و در محیطی فارغ از هرگـونه مسئله و معضل اجتماعی می‌زیند. مذهب ـ البته نه‌به‌معنای درست کلمه ـ تنها معنویت شناخته شده برای این‌قبیل زنان است. پرداختن اینان به‌چنین مسئله‌ای صرفاً به‌خاطر وحشتی است که از شنیده‌شده‌هایی چون روز قیامت و جهنم دردل دارند. مذهب برای این‌گونه زنان پرمدعا، به‌منزله‌ی‌تکیه‌گاهی روحی است کـه تنها به‌هنگام ترس یا ناراحتی بدان پناه می‌آورند؛ نه‌چیزی فراتر از آن. زنان وابسته به‌طبقات مرفه، این پدیده را نیز از زاویه‌ای کاملا بسته نگریسته وبیشتر به شاخ و برگ‌هایش می‌پردازند تا به اصل آن. در این رابطه آنان با نذر و نیاز، چیدن «سفره»، پختن آش، پوشیدن لباس‌سیاه، وصرفنظر کردن‌ازآرایش درایام سوگواری و امثال این‌هـا خود را ارضاءکرده و با این قبیل نمایشات سعی در

«پاك» ساختن گناهان خویش دارند.

مسایل ذکر شده در بالا درمورد زنان شاغل در ادرات نیز که غالباً از طبقات متوسط اجتماعند کم وبیش صدق می کند. فعالیت‌های آنان در محیط کار بیشتر مربوط می‌شود به خودآرایی، ور رفتن با ناخن‌ها و صورت، خواندن رنگین‌نامه‌ها، شنیدن ترانه‌های رادیویی، جویدن آدامس، بافتن کاموا و بالاخره گفتگو در اطراف مسایل‌اغلب پیش پا افتاده‌ای چون مد و اضافه حقوق با همکاران. امکان پرداختن به‌این‌قبیل مسایل درعین حال بیانگر پیش پا افتاده بودن وفرعی بودن حرفه‌ی آنان است. محیط کار برای این گونه زنان و دختران شاغل، حکم سالن مد را دارد. کیف دستی آنان اکثراً مملو ازلوازم‌آرایش بوده و همچون‌آرایشگاه متحرکی است که به‌محض توقف درمکانی پوشیده فوراً مورد بهره‌برداری قرارمی گیرد. آرایش بیش ازاندازه، استفاده از عطریات و جذابیت ساختگی آنان، نظر هرجنس مخالفی را جلب می کند. مطالعه‌ی مجلات رنگین و نشخوار بیچون وچرای مطالب آن‌ها پر کننده‌ی قسمتی از ساعات «کار» روزانه‌ی‌آنان است. يك دستگاه رادیوی ترانزیستوری جیبی وظیفه دارد که آنان را از کسالت و یکنواختی ناشی از «کار» برهاند. سیگار ازجمله چیزهایی است که مصرفش ارزش‌آنان را ظاهراً بالامی‌برد وآنان را «اجتماعی» و «آزادشده» و در ردیف مردان قرار می‌دهد!

گرچه مراد نگارنده از طرح این مطالب محکوم کردن این گروه از زنان نیست، درعین‌حال به نظر نمی‌رسد که تبرئه‌ی بیچون و چرای آنان نیز روا باشد . درست است که روابط اجتماعی

خاصی آنان را به چنین مسیری سوق می‌دهد، اما خود را بیگفتگـو تسلیم‌شرایط کردن نیز دردی را درمان نمی‌کند. زنان با کسب آگاهی‌های لازم در زمینه‌ی وضع و نقش و جایگاه اجتماعی خویش، برای رهایی از بندها باید تحرکی از خود نشان دهند.

درباره‌ی رفتار زنان وابسته به‌طبقات پایین باید گفت کـه اینان در دنیایی کاملا جدا از دنیای مردان زندگـی می‌کنند. زنان وابسته به‌این طبقات اجتماعی از همـان ابتدا در برابر مرد توسری‌خورده و مطیع تربیت می‌شوند، و اغلب ناچـار به سازش با بد وخوب محیط زندگـی و خانواده‌ی خویشند. خانه‌ی شوهر برای دختران وابسته به‌این طبقات به‌منزله‌ی پایگاهی‌است که پناه آوردن بدان ضمن‌نجات آنان ازمحرومیت جنسی، وضع‌اقتصادیشان را نسبت به‌خانه‌ی پدری غالباً بهبود می‌بخشد؛ به‌این‌جهت آماده‌اند آن را به‌هرشکل و کیفیتی که باشد بپذیرند. زنان وابسته به‌طبقات پایین، اغلب حق اظهار نظر در انتخاب شوهر را ندارند و این را از وظایف پدر ومادر می‌دانند.

تقلید از رفتار زنان طبقات مرفـه و مصرف ببیند وبار، از جمله بزرگترین آرزوهای آنان است و درمقیاس بسیارمحدودی تاآنجاکه بنیه‌ی مالیشان اجازه دهد بدان می‌پردازند. وحشت و فاصله‌ی آنان از دنیای مردان نسبتاً زیاد است و تربیت آنان قویاً برپایه‌ی سالاری مرد واطاعت بیچون وچرا از اوست. براساس تصورتلقین‌شده بدانان مرد یا شوهر « خـان » خانه است و آن طـورکـه دلخواهش باشد فرمانروایی می‌کند، وزن وظیفه‌ی دیگری جز اطاعت از اورا ندارد. معاشرت‌های آنـان تنها با زنان همردیف خود صورت گـرفته و از

دنیای مردان تقریباً به‌دور است. گفتگو طبعاً دراطراف وظایف تحمیل شده بدانان یعنی مسایل ابتدایی‌مربوط به‌خانه دور می‌زند. طرزلباس پوشیدن و حرکاتشان اکثراً نمونه‌ی ناقص و شکل‌نیافته‌ای است که به‌تقلید اززنان طبقات‌بالا صورت‌می گیرد؛ با این تفاوت که اغلب زیر پوشش چادر وتنها درمعرض دید زنان دوست و آشنا و شوهروپدر و برادران‌قرارمی گیرد. حرکات‌این‌دسته اززنان‌همواره‌مبین‌ترس‌ووحشتی است که‌ازدنیای مردان دارند. اینان خودرا ازاجتماع وفعل وانفعالات داخل آن جدا دانسته و وظیفه‌ای جز خانه‌داری و بچه‌داری واطاعت از شوهر در خود نمی‌شناسند. فشار زندگی و تعدد فرزندان کمتر اجازه‌ی پرداختن به سرگرمی‌های فوق‌العاده را بدانان می‌دهد و تنها سرگرمی‌وتفریحشان را می‌توان معاشرت با دوستان‌وخویشان دانست. اینان تا حد زیادی از دنیای عشوه‌گری‌ها و لطافت‌های «زنانه»ی زنان مرفه به‌دورند؛ چه شرایط مادی زندگیشان چنین امکانی بدانان نمی‌دهد. زنان وابسته به طبقات پایین در صورت محرومیت جنسی غالباً این کمبود را نیز به‌جان خریده و بدان تسلیم می گردند.

درکتاب «کندوکاو در مسایل تربیتی ایران» درباره‌ی زنان روستا که بخش بزرگی از زنان وابسته به‌طبقات پایین اجتماعی را تشکیل می‌دهند چنین می‌خوانیم:

«..... زن روستا نباید در گذرگاه عمومی ظاهرشود و طرف مشورت باشد. او باید دور از انظار مردم به‌حمام برود که چشم نامحرم بر وی نیفتد. او باید درخانه ازمردش بترسد وخود را زیر دست اوبداند.

به‌مردش این حق را بدهد کـه کتکش بزند و از خانه بیرونش کند. اما او حق ندارد برگـردد به خـانه‌ی پدرش و گـلایه کند. باید تحمل کند و ثابت کند که زن خوب و نجیبی است. فحش و کتك شوهرلازم و واجب است که زن در خانه بند شود وصاحب نان و زندگی شود و بچه‌اش لوس بار نیاید. دختر هم که پا به‌سن دوسه سالگی گـذاشت باید چادر سر کند و رو بگـیرد و از نامحرم پرهیز کـند. جلـوی پدر و برادرهایش کم حرف بزند. سر سفره کم بخورد. جلوی مهمان اصلاحرف نزند. به‌پای پدروبرادرانش بلند شود. پیش از آن‌ها دست به‌غذا نبرد. نمازوروزه به‌جا بیاورد؛ خلاصه تقلید ننه‌اش را بکند. این ادب است و آداب معاشرت و تربیت روستایی و هرگز با چند اندرز وسخن دهن‌پرکن ازمیان نخواهد رفت.»

۲. عدم علاقه‌ی زن به مسایل اجتماعی و سیاسی و به‌طورکلی مسایل جدی زندگی

زنان اغلب بنا به‌موقع خاص و نقش غیرفعال وفرعی خود در روند تولید و سازندگـی اجتماعی از نظر ذهنی نیز از پرداختن به مسایل غیرشخصی دور مانده وعلاقه‌ای از خود بدان نشان نمی‌دهند. مسلماً از زنی که درچهاردیواری خانه محبوس‌مانده وخودرا همواره با مسایل پیش پاافتاده‌ی درون خانه مشغول می‌کند انتظاری‌جزاین هم

نمی‌توان داشت. زن خانگی درکوران مسایل اجتماعی قرار ندارد وبه‌همین علت نیزدرك این مسایل برایش‌دشوار بوده واصولاًضرورتی در پرداختن بدان نمی‌بیند. به‌کلام دیگر تقسیم غیرعادلانه و نابرابر کار هرگونه فرصتی را برای تفکر در اطراف مسایل عام زندگی از او سلب می‌کند.

درعین‌حال این موضوع تنها دربرگیرنده‌ی زنان خانه‌دار که در واقع تشکیل‌دهنده‌ی اکثریت زنانند نیست. زنان شاغل نیزبه‌علت وظیفه‌ی دوگانه‌ای که درمحل‌کار و محیط خانه دارند و همچنین به‌دلیل تربیت تبعیض‌گرایانه و «زنانه»ی خود، اغلب مجال و موقع و نیازآن‌را نمی‌یابند تا به‌مسایل غیرخصوصی وجدی زندگی‌بیندیشند.

از سوی دیگر تعصبات پوسیده و بیخردانه‌ی بسیاری از مردان و پیش‌داوری‌های منفی آنان نسبت به زنان، به‌کمك شرایط نامساعد عینی‌زندگی آنان شتافته و به‌آتش این بیعلاقگی‌ها و محدودیت‌ها دامن می‌زنند. مرد تربیت شده در خانواده‌ی پدرسالار، به سختی می‌تواند به خود بقبولاند که نظم چند هزار ساله‌ی آقایی مرد برزن در شرف درهمریختن است؛ وی در برابر روش‌های نوین زندگی مشترك زن ومرد مقاومت کرده وکار ازبند رستن‌زن را دشوارمی‌سازد. تصور این امر برای بسیاری ازمردان دشوار است که زن نیزمی‌تواند همپای آنان در زندگی اجتماعی شرکت جسته و نسبت به چگونگی آن از خود علاقه و مسئولیت نشان دهد. مقابله با این پیشداوری‌ها نیز همزمان با اقدامات سیاسی، اجتماعی و مدنی درجهت رهایی زن ـ در شرایط مناسب ـ از جمله گام‌هایی است که باید برداشته شود.

در چنین شرایطی زن به دور مانده از مسایل اجتماعی به طبع از ورود به دنیای مسایل سیاست که منعکس کننده‌ی کشمکش‌های طبقاتی است نیز محروم می‌گردد. چه، راه رسیدن به‌دنیای پیچیده‌ی مسایل سیاسی وارد شدن به‌حیات اجتماعی است. و روشن است که عدم شرکت در حیات سیاسی جامعه، از سوی هر فرد یا گروه ـ به هرعلت که باشد ـ عملا خروج آن فرد یا گروه را ازحیات اجتماعی معنی می‌دهد. نتیجه این که زنان با شرکت نجستن درمسایل اجتماعی و به‌دنبال آن جریانات سیاسی، از جانب گروه‌ها و طبقات اجتماعی فرصت‌طلب‌موردسوءاستفاده‌قرارمی‌گیرند. زنان‌اغلب‌به‌تاریخ‌مبارزات بشر و رویدادهای روزمره‌ی کشوری وبین‌المللی بیتوجهند، به‌مطالعه و شناخت مسایل چندان علاقه‌ای نشان نمی‌دهند و شرکت دربحث‌ها و اصولا اندیشیدن را وظیفه‌ی خود نمی‌دانند. عدم شرکت زنان در زندگی‌سیاسی جوامع‌را می‌توان درخالی بودن جای‌آنان در سازمان‌های سیاسی کشوری وبین‌المللی وهمچنین احزاب ودستجات سیاسی به‌روشنی مشاهده کرد. به‌عنوان مثال زنان در مجمع عمومی «سازمان ملل‌متحد» درحال‌حاضر تنها سه درصد نمایندگان را تشکیل‌می‌دهند. بهره کشی و تبعیض زنان از نظر اقتصادی، تحقیرآنان ازنظراجتماعی، و به بازی نگرفتنشان ازنظر سیاسی، سه رأس تعیین‌کننده و مرتبط با محرومیت عام آنان است.

۳. زن و قانون

با به‌وقوع پیوستن‌انقلاب صنعتی وضرورت به‌کارگیری نیروی

کار زنان در کارخانجات نوپا، بورژوازی نوخاسته لازم می‌دید تا در قوانین واختیارات مربوط به‌زن که ساخته و پرداخته‌ی نظام ماقبل‌خود یعنی فئودالیسم بود، تجدیدنظرهایی به‌عمل آورد. این تجدید نظرها ناگزیر از سویی به‌اشتغال زن در کارخانجات و فروش نیروی‌کارش، یعنی قانون کار مربوط می گـردید و از سوی دیگر با اثری کـه این اشتغال بر روابط خانوادگی و نقش وی در برابر مرد می‌نهاد رابطه می‌یافت. تجدیدنظرهای فوق می‌بایست به ظاهر برابری حقوق زن و مرد را درهمه‌ی شئون زندگی اجتماعی اعم از محیط کار، خانواده، ارث و غیره تأمین کند. بوژوازی نوخاسته غرب مدعی‌آن بود که با گذراندن قوانینی تیشه به ریشه‌ی نابرابری‌های زن و مرد خواهد زد. اما چنان کـه انتظار می‌رفت چنین نشد و ادعاهـای آن پوچ از آب درآمد. با گذراندن قوانینی مبنی بر برابری حقوق زن ومرد اگرچه امتیازاتی‌نسبت به گذشته به‌زنان داده شد، اما این‌امتیازات تنها درحدی بود که قبل‌ازهرچیزمنافع کارفرمایان را به‌خطر نیفکند. وضع وتصویب این قوانین هـرگـز نتوانست شرایط آشفته و عقب‌افتاده‌ی زنـان را دگرگون کرده و آنان را در سطحی برابر با مردان ارتقاء دهد. واین قبل ازهرنکته بدان علت بود که پایه‌های مادی به‌اجرا درآمدن قوانین نامبرده موجود نبوده و ساخت اجتمـاعی این جوامـع امکان از قوه به‌فعل درآمدن آن‌ها را نمی‌داده‌است. به‌گونه‌ای که امروزه در کشورـ های صنعتی غربی شکاف کهن بین زن و مرد ـ اگرچه تقلیل یافته ـ در همه‌ی شئون کماکان مشاهده می‌شود و این مسئله را می‌توان یکی از معضلات اساسی این کشورها به‌شمار آورد.

پس از جنگ دوم جهانی و در دهه‌های اخیر در کشورهـای غیرصنعتی شاهد چنین رخدادهایی در زمینه‌ی اعطای آزادی به زن و برابری حقوق او با مرد از روی الگوی کشورهای صنعتی بوده‌ایم. نتایج به‌بار آمده از این رخدادها مسلماً حداکثر چیزی فراتراز آنچه که درغرب حاصل شده نمی‌تواند باشد.

در زمینه‌ی برابری حقوق زن و مرد درسطح جهانی نیز تلاش‌هایی‌صورت گرفته است. به عنوان مثال‌همه‌ی کشورهای عضوسازمان ملل متحد با امضای «اعلامیه جهانی حقوق بشر» برابری حقوق زن و مرد را به‌رسمیت شناختند.

باید توجه داشت کـه برای مقابله با هریك از نابسامانی‌هـای اجتماعی تنها گذراندن قانون کافی نیست. این اصل درمورد احراز برابری حقوق زن و مرد نیز دقیقاً صادق است و مادام که علل عینی و مادی عقب افتادگـی زن از میان برداشته نشود، امید از بین رفتن شکاف بین زن و مرد واهی خواهد بود.

۴. دو معیار متفاوت زیبایی زن

به‌طوری که در بخش‌های پیشین عنوان گردید، شکست زن در تاریخ از آنجا آغاز شد که رشته‌ی تولید مایحتاج زندگی در مقیاس ابتدایی زمان خود ازدستش خارج گشته و در اختیار مرد قرار گرفت. به‌دنبال این شکست احترام واقعی که اجتماع برای او قایل بود کم کم از میان رفت. از آن پس هر نسبتی که به‌وی داده شد ناشی‌ازجایگاه اجتماعی حقیری بود کـه او درآن جای گرفته بود، وی تابع مرد و

تنها به ماشینی برای ارضای غرایـز او، تولید بچه و رسیدن به امور حقیر خانه بدل شده بود.

در جامعه‌ی فلاحتی قدیم اگرچه مرد بر زن سلطه داشت، اما درعین‌حال زن به‌سبب نقشش درروندتولیدکشاورزی، ازنظراجتماعی پایگاه نسبتاً والایی احراز می‌کرد. ارزش او مشخصاً بر مبنای کارش بود؛ بدان‌گونه‌که زنی‌که بیش از دیگران تولید وکار می‌کرد «بهتر» و «زیباتر» به‌شمار می‌رفت. مردکه ازنظر اجتماعی بروی مسلط‌بود، ناگزیرمی‌بایست عقب‌نشینی‌کرده وحرمت‌بیشتری برای اوقایل گردد. هنوزهم در اجتماعات روستایی‌سنتی ـ آنجاکه معیارهای پدرسالاری جامعه‌ی صنعتی قدرت آن را نیافته‌که زن را به‌کلی‌ازفعالیت تولیدی دور نگهدارد ـ زیبایی از آن زنانی است‌که بهتر و بیشتر کاروتولید می‌کنند.

اما رفته رفته جـای حرمت‌هـای واقعی و ارزش‌هـای زیبایی راستین را حرمت‌های کاذب و معیارهای تحمیلی زیبایی گرفت؛ این معیارهـا موقع زن را در نقش غیر فعـال و برده‌وارش بیش از پیش تثبیت کرد.

معیار زیبایی زن از زاویه‌ای‌بسته وبا پنداری‌رمانتیك وبه‌دور از واقعیات زندگی شکل پذیرفت. فرهنگ اعیانمنشی قرون وسطایی و اخلاقیات بورژوایی مأمور پیشبرد این غافله گـردید. این فرهنگـ تحمیلی، تشریفاتی، و ظـاهرفریب حتی نزد مردم محـروم نیز معیار زیبایی را وارونه ساخت و زن خوب و زیبا را نه برای شرکت فعال در تولید و حیات اجتماعی بلکه موجودی خانه‌نشین وشکننده و بزك

کرده معرفی کرد. به‌زعم این اخلاق مسلط، زن خوب آن است که زیبا باشد. و زن زیبا آن است که از ظرافت هرچه بیشتر برخوردار بوده و ملیح و طناز باشد. این‌طور و آن‌طور راه برود، رموزدلبری را خوب بداند و در یك کلام موجودی رختخوابی و مناسب برای هم‌آغوشی و تولید بچه باشد.

فئودالیسم شرق زیبایی زن‌را دربزك کردن، به‌دور ازمردواجتماع زیستن، مجالس برده‌وار ومضحك زنانه راه انداختن وخودراآماده‌ی پذیرایی و اطاعت بیچون و چرای شوهر کردن می‌پنداشت. رنسانس زیبایی را درسیمای بزك کرده و ازخود بیگانه‌ی زنان اشراف می‌دید.

اما امروز ارزش‌هـای زیبایی و زیبایی‌شناسی به طور کلی، و زیبایی زن به طور اخص نمی‌تواند به گونه‌ی گذشته‌ها باشد. عصر ما عصر پویایی‌است، عصر حرکت سریع به‌پیش و کار وپیکاروآفرینش است؛ عصر گـریـز از خانه‌نشینی، به‌کـوچه و خیابان و میان مردم افتادن است.

امروز زیبایی را در سیمای شیرزن ساده‌دل وساده چهره‌ای باید جست که با پشت‌پازدن به‌معیارهای کهنه و پوسیده خود را درکوران زندگی اجتماعی افکنده وآگاهانه به‌پیش می‌تازد؛ در دستان کارساز زنی که از زمین خشك و سرسخت دانه‌های زندگیساز و غذای انسان فردا را بار می‌آورد؛ در پنجه‌های سرسخت ودورانساز زنی که برای حرکت آگاهانه به‌جلو و شرکت فعال در تحرك اجتماعی کمر همت بربسته و بازو و مغز خویش را لحظه‌ای ازحرکت باز نمی‌دارد.

برای زنان، زمان ما زمان به دور ریختن رنگ و روغن‌هـای

آرایشی، زندگی عروسکوار و فرار از بردگـی است؛ زمان رسیدن به غافله‌ی مردان پیشرو و همدوشی و همپایی با آنان است ؛ زمـان رهایی از قید وبندها، جدایی‌ها، بریدن‌ها ازجمع و گریزازدخمه‌های هولناکی‌به‌نام خانه است. چه‌اختلاف فاحشی بین‌این دومعیار زیبایی-شناسی زن وجود دارد. یکی‌خلاقیت را می‌ستاید و زیبا می‌داند وراه و مایه‌ی انسان بودن، پیشرفت و کمال را محترم می‌دارد ، و دیگری بردگی بیچون وچرا، خود را مورد مصرف ولذت قراردادن، و دور ماندن از رویدادهای زمانه را.

خلاصه‌ی بخش اجتماعی

زنان ومردان‌به‌دو گروه دونده‌ای‌می‌مانند که اولی درطول‌تاریخ چندین هزارساله‌ی پدرشاهی فرسنگ‌ها از دومی عقب مانده است. وقت‌آن‌رسیده که گروه اول به‌خودآید وبا تلاشی‌خستگی‌ناپذیردرپی جبران این عقبماندگی افتد. بدیهی است، چنین تلاشی بدون در نظر گرفتن قوانین عـام اجتماعی و تضادهـای عمده‌ی موجود در آن و همدوشی فعال مردان امکان‌پذیر نخواهد بود.

حاکمیت چندین هزارساله‌ی مرد برزن که معلول نظام اجتماعی ـ تولیدی است، ـ و نباید مرد را به‌عنوان یك جنسیت در آن مقصر دانست ـ موجب بروز شکاف و عدم توازن جسمی وفکری میان‌آنان شده است. آنچه اکنون مطرح است، تغییرجهت این حرکت است، نه‌ثابت نگهداشتن یا تشدید آن.

درحـال‌حاضر نیروی کار زن به‌طـور جدی در جهت بهروزی

جوامع به‌کار گرفته نمی‌شود. تنها جزء کوچکی از زنان به‌کار اشتغال دارند؛ آن هم کارهای اغلب فرعی و درجه دوم. حتی در مواردی، مشاغلی که ارجای آن‌را باید توهینی به جنس زن دانست به زنان تحمیل می‌گردد؛ مشاغلی که ویژگی آن دلبری و طنازی زن است. بدیهی‌است که رهایی زن‌با‌ازمیان برداشتن فاصله‌ی بین‌مشاغل«مردانه» و «زنانه» آغاز می‌گردد.

خانواده سازمانی است تحت اداره‌ی زن و به ریاست مرد. عملکرد این سازمان عبارت است از: برطرف‌کردن نیازهای مرد و آماده ساختن او برای رفتن به سر کار، بزرگ‌کردن بچه و تربیت نیروی‌کار برای‌آتیه، والقای افکار و ایدئولوژی مسلط به‌نسل‌های نو.

مرد درچارچوب خانواده حامی و«آقابالاسر» زن وناندهنده‌ی اوست. وجود زن تنها در این چارچوب به‌رسمیت شناخته می‌شود. ستم به‌زن از همینجا آغاز می‌شود که امکان کارمستقل، زندگی‌مستقل و تصمیم‌گیری مستقل به‌او داده نمی‌شود.

خدمتکاری زن در خانه یا خانه‌نشینی او از چند جنبه به زیان وی و جامعه‌اش تمام می‌شود: او را از نظر اقتصادی به مرد وابسته

می گرداند؛ سبب رشد نیافتگی وعقبماندگی فکریش می گردد؛ مانع از آن می‌شود کـه در تولید و خلاقیت اجتماعی شرکت جسته و در پیش راندن ارابه‌ی تکامل تاریخ سهیم گردد؛ و بالاخره مرد را ناچار می‌سازد تا یك‌تنه به‌رفع نیازهای مادی خانواده بپردازد، مسئله‌ی فوق مرد را در معرض این خطر قرار می‌دهد که فرصت پرداختن به‌مسایل اجتماعی را نیافته و نسبت به حقوق اجتماعی خود عنصری نا آگاه بار آید.

وظیفه‌ی تحمیلی خانه‌داری و بچه‌داری مانع عینی و مادی شرکت فعال زن در کاراجتماعی است. عوامل فرعی و ذهنی‌ای چون استیلا-جویی و مقاومت مردان در برابر موج‌هـای نو، وجود افکار پوسیده مبنی بر ضعیف بودن زن وپایین بودن آگاهی زنان، این امررا تشدید می کنند. بدیهی است کـه بهبود وضع حقوقـی زن ـ بدون از میان برداشتن موانع مادی شرکت فعال اودرخلاقیت‌اجتماعی-کارچندانی را در جهت رهاییش از پیش نخواهد برد.

افکاری که از زن «مادر» می‌سازد از آن سده‌های پیشین تاریخ است. زن قبل از مادر بودن انسان است؛ او بایـد ابتدا بـه مسایل جامعه‌ی خویش بیندیشد و درصدد حل و رفع آن‌ها باشد. تنها پس‌از چنین مرحله‌ای است که مادر بودن او می‌تواند اعتبار یابد.

ایجاد حداکثر بازار مصرف تنهـا و بزرگترین راز بقای نظام کار و سرمایه است. بخش عظیمی از کالاهای تولیدی در این نظام در چارچوب خانواده مصرف می‌گردد. زن « خانه‌دار » بهترین تضمین کننده‌ی این مصرف است. در نتیجه برای نظام فـوق مهم این است که زن «خانه‌دار»، نشخوارگر وظاهربین باقی بماند تامصرف بیچون و چرای تحت اداره‌ی او به‌خوبی صورت گیرد.

میل جنسی بیان خواست زندگی‌است. پنهانکاری درباره‌ی‌آن، کم‌بها دادن به‌آن وسرکوب‌آن، رشد سالم، شکوفایی وخلاقیت‌های انسان را غیرممکن می‌سازد.

بهره کشی و تبعیض زنان ازنظر اقتصادی، تحقیر آنان از نظر اجتماعی، به‌بازی نگـرفتنشان از نظر سیاسی در جوامع پدرسالاری از جمله‌ی عمده عوامل تعیین کننده‌ی موقعیت ومحرومیت‌آنان است.

نظام پدرسالاری در برابر یك گونه نیاز جنسی و میل طبیعی درمورد دو جنس، دو بازتاب متضاد از خود به‌دست می‌دهد:

ـ به مرد امکان آنرا می‌دهد تا زن را خارج از چارچوب خانواده ، از طریق فحشاء در خدمت ارضای امیال خویش قرار دهد. با این ترتیب بهره‌کشی را به مرد ارزانی داشته و بهره‌دهی را وظیفه‌ی زن جلوه می‌دهد .

ـ از زن می‌خواهد تا خود را بیاراید و در برابر مرد به معرض نمایش و فروش بگذارد. و بدین ترتیب ظرافت تصنعی تحمیل شده به‌زن را تشدید کرده و او را همچون بازیچه‌ای رختخوابی در دست مرد قرار می‌دهد .

ـ خودپوشی‌را به‌زن تحمیل‌می‌کند ورفته‌رفته رنگ اخلاق و مذهب برآن می‌باشد. خودپوشی و حجاب به‌منزله‌ی امتیازی است که جنس پوشانیده شده و محبوس در برابر جنس دیگر از دست می‌دهد.

موقع پایینتر زن نسبت به‌مرد تضادی فرعی درچارچوب تضاد اصلی نظام تولیدی کاروسرمایه است. بدین‌علت مسئله‌ی زنان مسئله‌ی مربوط به‌جنسیت نیست، و رفع نهایی آن تنها ازطریق دگرگونی‌این نظام تولیدی ممکن خواهد شد. اماآنچه اکنون مطرح است، رهایی شخصی و جمعی زنان از جبرهای زاید و فشارهای غیرمنطقی است؛ و این هم چیزی است که تنها درچارچوب آزادی‌های اجتماعی ـ

سیاسی مقدور خواهد شد.

در رابطه با آنچه گذشت، در جهت رهایی زن، نکات تعیین‌کننده‌ی زیر حاصل می‌شود:

ـ تنها از طریق شرکت در کار و فعالیت اجتماعی است که وابستگی اقتصادی زن به‌مرد از بین خواهد رفت.

ـ با بالا رفتن فعالیت‌های شغلی زنان، شکل سنتی خانواده‌ی کنونی تغییرخواهد کرد. از سویی درچارچوب خانواده اشکال نوین تقسیم‌کار به‌وجود می‌آید و از سوی دیگر جامعه ناگزیر به ایجاد سازمان‌هایی که بار خانواده را کم می‌کند، تن درخواهد داد. کوتاه سخن این‌که کاربرون خانگی زن سبب تجدید نظرهایی در کار درون خانگیش خواهد شد.

ـ ادامه‌ی شرکت زنان در زندگی اجتماعی و تغییر استخوانبندی خانوادگی ناشی از آن به صورت مانعی مادی در برابر نفوذ تصورات سنتی در مورد زن درخواهد آمد. بدیهی‌است که چنین حرکتی کند خواهد بود؛ چه تصورات کهنه و پوسیده‌ای که طی صدها سال تاریخ خلق‌ها در اذهان آنان باقی مانده، به‌سادگی‌زدوده‌شدنی نیست. مدت‌ها پس‌ازجایگزینی

مناسبات تولیدی نوین است که می‌توان انتظارداشت تصورات و افکار روبنایی متعلق بدان درك شده و در اذهان شکلی مستحکم گیرد.

ـ آنجاکه زنان دراثرقرارگیری‌درروندتولیداجتماعی آگاهی لازم را یافته و از هجویات تحمیلی به خود دست می‌شویند، مردان نیز وظیفه و نقشی بس خطیر خواهند یافت. مبارزه با بسیاری از پیشداوری‌ها و اندیشه‌های سنتی درباره‌ی زن، اعلان آمادگی برای پذیرفتن معیارهای نو و بالاخره همدوشی با زنان در سازمان‌های اجتماعی وسیاسی‌ازجمله وظایف آنان را تشکیل‌خواهدداد. مردان باید بپذیرند که رهایی‌انسان اجتماعی جدا از رهایی زن ممکن نخواهد بود.

پایان

فهرست منابع ایرانی

۱. تاریخ اجتماعی ایران درعهد باستان	محمدجوادمشکور	۱۳۴۷	انتشارات‌دانشسرای‌عالی
۲. تاریخ اجتماعی ایران	مرتضی راوندی	۱۳۵۴	انتشارات امیرکبیر
۳. سیری در تاریخ ایران باستان	فریدون شایان	۱۳۵۶	انتشارات رز
۴. زناشویی در ایران باستان	هدایت‌اله علوی	۱۳۳۷	چاپ اتحاد
۵. زن در حقوق ساسانی	پروفسور بارتلمه ترجمه‌صاحب‌الزمانی	۱۳۴۴	مطبوعاتی عطایی
۶. زن درایران عصرمغول	شیرین‌بیانی	۱۳۵۲	انتشارات دانشگاه تهر
۷. حقوق زن در ادوار و ادیان مختلف	حسام نقبایی	۱۳۳۵	چاپ اخترشمال
۸. تاریخ مشروطه ایران	احمدکسروی	۱۳۵۴	انتشارات امیرکبیر
۹. دو مبارزجنبش مشروطه	رییس‌نیا ــ ناهید	۱۳۵۴	انتشارات آگاه
۱۰. دیدارهمرزم ستارخان	نصرت‌اله فتحی	۱۳۵۱	انتشارات گوتنبرگ
۱۱. مادران و خواهران ما	احمدکسروی	۱۳۲۳	
۱۲. نظام حقوق زن در اسلام	مرتضی مطهری	۱۳۵۳	چاپ زیبا
۱۳. چهره زن در آیینه اسلام	مرتضی فهیم‌کرمانی	۱۳۴۹	شرکت سهامی انتشار
۱۴. هنر زن بودن	علی پریور	۱۳۴۷	شرکت سهامی انتشار
۱۵. جزوات «فرصت در غروب»	بقلم جمعی از دوشیزگان وبانوان	۱۳۵۱	انتشارات قائم. اصفهان
۱۶. ساخت‌های خانواده و خویشاوندان درایران	جمشید بهنام	۱۳۵۲	انتشارات خوارزمی

۱۷. زن و نقش او — مهرداد مهرین — ۱۳۴۲ — انتشارات عطایی
۱۸. کارنامه‌ی زنان مشهور ایران — فخری قویمی — انتشارات‌آموزش‌وپرورش
۱۹. زمینه‌ی تکامل اجتماعی — ترجمه‌ی پرویز بابایی — انتشارات سپهر
۲۰. تربیت فرزندان — اثرماکارنکو ترجمه‌ی ابوتراب باقرزاده — ۱۳۵۴ — چاپخش
۲۱. پیرامون روسپیگری درشهرتهران — ستاره فرمانفرماییان — ۱۳۴۹ — چاپخانه‌آذر
۲۲. سخنرانیهای محققان
مرکز مردمشناسی ایران
در
هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی
(دانشگاه ملی‌ایران)مرکزمردمشناسی — ۱۵۳۵ — انتشارات وزارت فرهنگ و هنر
۲۳. مجله فرهنگ و زندگی. شماره ۲۰-۱۹ و ۲۴. نشریه‌ی مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی شورای‌عالی فرهنگ وهنر
۲۴. مجله پیام. شماره‌ی شهریور و مهر ۱۳۵۴

فهرست منابع خارجی

1. Mead, Margaret. Mann und weid, Stuttgart/Konstanz 1955

2. L. H. Morgan. System of Consanguinity and Affinity of the Human Family, Washington 1871

3. L. H. Morgan. Ancient Society 1877

4. J. J. Bachofen Das Mutterrecht, Stuttgart. 1861

5. E. Friedrich. Ursprung der Familie, des Privateigentums und des Staates. Berlin 1972

6. August Bebel. Die Frau. Berlin 1973

7. M. Merfeld Die Emanzipation der Frau, Hamburg 1972

8. Wilhelm Reich. Der Einbruch der Sexuellen Zwangsmoral 1972 B. R. D.

9. Wilhelm Reich. Sexuelle Revolution 1972 Frankfurt/Main

10. Jutta Menschik. Gleichberechtigung oder Emanzipation 1971 Frankfurt/Main